

مارکس ، انگلس
لنین

کمون پاریس

شماره ثبت کتابخانه ملی
۲۳۲
۱۳۵۷/۶/۷

بهاء ۱۳۰ ریال

انتشارات : ستیغ

جنگ داخلی در فرانسه

کمون پاریس

مارکس - انگلس - لنین

فهرست

<p>۱۰ نامه مارکس به ادوارد اسپنسر بلسلی درباره کون پاریس</p> <p>۱۲ توضیح شورای کل به هیئت تحریریه "تایمز" مارکس</p> <p>۱۳ نامه کارل مارکس به سردبیر "دیلی نیوز"</p> <p>۱۴ قطعنامه "جنگ داخلی در فرانسه" و جرایم انگلیسی انگلس</p> <p>۱۶ خلاصه ای از مصاحبه خبرنگار روزنامه "ورلد" با مارکس درباره انترناسیونال و کون پاریس</p> <p>۱۰۰ نامه مارکس به لئون بیگو در پاریس</p> <p>۱۰۱ نامه مارکس به بولته</p> <p>۱۰۲ نامه انگلس به الیزابت انگلس در انگلس کیرشن</p> <p>۱۰۴ نامه انگلس به کارلو تیزاکی در تورین</p> <p>۱۰۵ قطعنامه مجلس باد بود سالروز کون پاریس مارکس</p> <p>۱۰۶ از مقدمه بر "مانیفست کمونیست" در رابطه با کون پاریس مارکس - انگلس</p> <p>۱۰۷ برنامه کوناردهای بلا نکیست فراری انگلس</p> <p>۱۱۵ نامه انگلس به فریدریش آدولف زورگه در هویکن</p> <p>۱۱۷ نامه مارکس به فردیناند دولان نیوونهموس</p> <p>۱۱۸ پیام به رئیس مجمع اسلاوها در رابطه با کون پاریس مارکس - انگلس</p> <p>۱۱۹ نامه انگلس به آگوست بیل</p> <p>۱۲۰ پیام انگلس به کارگران فرانسه بناسبت پانزدهمین سالروز کون پاریس</p> <p>۱۲۲ پیام انگلس به کارگران فرانسه بناسبت بیستمین سالروز کون پاریس</p> <p>۱۲۳ پیام انگلس به کارگران فرانسه بناسبت بیست و یکمین سالروز کون پاریس</p> <p>۱۲۵ طرح یک سخنرانی آموزشی درباره کون لنین</p> <p>۱۲۸ کون پاریس و وظایف دیکتاتوری دموکراتیک لنین</p> <p>۱۲۹ درسهایی از کون پاریس لنین</p> <p>۱۳۲ یادبود کون لنین</p> <p>۱۳۷ درباره نامه های مارکس به کوگلمان لنین</p> <p>۱۴۲ درباره دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا لنین</p> <p>۱۴۳ توضیحات</p> <p>۱۵۲ فهرست اسامی</p> <p>۱۵۹ فهرست ضمیمه</p>	<p>عنوان ۱</p> <p>فهرست ۲</p> <p>توضیح ۴</p> <p>درباره این کتاب ۶</p> <p>خلاصه ای از وقایع ۲۰</p> <p>مقدمه انگلس ۲۵</p> <p>اولین مانیفست شورای کل راجع به جنگ فرانسه و پروس مارکس ۳۷</p> <p>دومین مانیفست شورای کل راجع به جنگ فرانسه و پروس مارکس ۴۱</p> <p>جنگ داخلی در فرانسه مارکس ۴۶</p> <p>۱ ۴۷</p> <p>۲ ۵۳</p> <p>۳ ۵۸</p> <p>۴ ۶۷</p> <p>سخنرانی مارکس درباره دولت دفاع ملی ۷۵</p> <p>خلاصه ای از سخنرانی انگلس درباره انقلاب ۱۸ مارس در پاریس ۷۷</p> <p>نامه مارکس به ویلهلم لیپکشت ۷۹</p> <p>سخنرانی انگلس درباره کون پاریس ۸۰</p> <p>نامه مارکس به لودویگ کوگلمان ۸۱</p> <p>نامه مارکس به لودویگ کوگلمان در هانوفر ۸۲</p> <p>خلاصه ای از نطق مارکس درباره کون پاریس ۸۳</p> <p>نامه مارکس به لئو فرانکل در پاریس ۸۴</p> <p>قطعنامه شورای کل درباره اخراج تولن انگلس ۸۶</p> <p>خلاصه ای از سخنرانی انگلس درباره کون پاریس ۸۷</p> <p>نامه کارل مارکس به فرانکل و وارلن در پاریس ۸۸</p> <p>خلاصه ای از نطق انگلس درباره کون پاریس ۸۹</p>
---	---

توضیح

ترجمه فارسی کتاب " جنگ داخلی در فرانسه - کون پاریس " برای اولین بار در سال ۱۳۴۷ (۱۹۶۸) توسط " جامعه سوسیالیستهای ایرانی در اروپا " صورت گرفت . در این ترجمه که از روی چاپ بعدی (پاریس ۱۹۶۶) متن ۱۸۷۱ فرانسه بعمل آمده است ، علاوه بر متن اصلی کتاب ، مقدمه معروف انگلس بر چاپ آلمانی ۱۸۹۱ و دو خطابه‌های که مارکس بنامندگی از طرف شورای کل انترناسیونال اول ، درباره جنگ آلمان و فرانسه نوشته بود ، آورده شده‌اند . از آنجا که چاپ فارسی ۱۹۶۸ ، با اعتقاد ما کمبودهایی داشت که میبایستی برطرف میشدند ، لذا در چاپ کنونی کتاب اصلاحاتی بشرح زیر انجام دادیم :

۱- برای جلوگیری از دوباره کاری از ترجمه فارسی متن اصلی پیام و دو خطابه مربوط به جنگ آلمان و فرانسه استفاده کرده و آنها را بهمان صورت آوردیم منتهمی از آنجا که برخی از توضیحات لازم کتاب - که در متون انگلیسی و آلمانی ، ذکر شده‌اند - در ترجمه فارسی وجود نداشت ، لذا آنها را اضافه کرده و در درون کروشه [] قرار دادیم که شرح آن در پایان کتاب در قسمت توضیحات آمده است .

۲- چون در مقایسه ترجمه فارسی مقدمه انگلس با متون آلمانی و انگلیسی متوجه شدیم که ناراستی‌ها و برخی اشتباهات در ترجمه فارسی قبلی وجود داشته‌اند ، لذا از یک طرف بخاطر آنکه در ترجمه گذشته دست نبرده باشیم و از طرف دیگر اشتباهات مزبور را تکرار نکرده باشیم ، مجبور شدیم کسه این قسمت از کتاب را با استفاده از ترجمه قبلی دوباره ترجمه نمائیم . از این گذشته چون توضیحات مقدمه انگلس استثناءاً در صفحه جداگانه ای آورده شده و بطور ناقص نقل شده بودند ، آنها را تکمیل کردیم و به توضیحات آخر کتاب افزودیم .

۳- در این کتاب تعداد سی و هفت نطق ، خطابه ، مکتبه و مقالاتی را که مارکس ، انگلس و لنینس درباره کون پاریس گفته و نوشته‌اند ، به فارسی برگردانده و به اصل کتاب افزودیم . لازم بتذکر است که در این رابطه از تکرار مطالبی که بطور پراکنده در برخی ترجمه‌های فارسی آمده‌اند خودداری کردیم .

۴- مطالبی تحت عنوان " درباره این کتاب " آمده‌اند که بخش اول آن از توضیحات " آثار مارکس و انگلس " استخراج شده و بخش دوم آن از مقدمه انستیتو مارکسیسم - لنینیسم بر جلد ۱۸ " آثار مارکس و انگلس " نقل شده‌اند . از این گذشته برای تسهیل درک مطالب کتاب شرح مختصری درباره جریان مرتبط رویدادها ، در آغاز کتاب آورده ایم .

۵- فهرست اسامی را با وجود کمبود هایش بهمان صورت که در ترجمه قبلی بوده است آوردیم . لازم بتوضیح است که برخی اسامی باشکال متفاوتی در این کتاب آمده‌اند از این جمله است " تی پر " که در ترجمه شونی - همانند ترجمه‌های قبلی ما - " تیرس " ذکر شده است . این اختلاف در نگارش فارسی ناشی از طرز تلفظ اسامی ، مزبور بزبانهای مختلف میباشد .

۶- فهرست منابعی تنظیم شده که در آخر کتاب آمده است .

۷- با وجود همه اینها ، کتاب حاضر همچنان دارای یک کمبود بزرگ میباشد باین معنی که طرحهای دوگانه ای که مارکس درباره " جنگ داخلی در فرانسه - کون پاریس " نگاشته - و در ترجمه کتاب بزبانهای دیگر آمده‌اند - در این کتاب وجود ندارد . از آنجا که مارکس در نگارش پیام انترناسیونال درباره " جنگ داخلی در فرانسه - کون پاریس " از طرحهای اولیه و ثانویه خود استفاده کرده ، و پیام مزبور یعنی متن اصلی این کتاب ، شامل محتویات طرحهای دوگانه مارکس درباره کون پاریس میباشد ، لذا موقتا از ترجمه آنها صرف نظر کردیم و امیدواریم که در فرصت‌های آینده این کمبود جبران شده و ترجمه کتاب بصورت کامل ارائه گردد .

درباره این کتاب

"جنگ داخلی در فرانسه - کمون پاریس" یکی از بهترین آثار کمونیسم علمی است که در آن تئزهای اساسی آموزش مارکسیستی درباره جنگ طبقاتی، دولت، انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا با تکیه بر تجارب کمون پاریس از تکامل بیشتری برخوردار گردیده است. این اثر بعنوان پیام شورای کل انترناسیونال اول، خطاب به تمام اعضای انترناسیونال در اروپا و آمریکا، نوشته شده است. مارکس که از همان روزهای اول کمون پاریس، با دقت تمام اخبار مربوط به فعالیتهای کمون پاریس را مطالعه و جمع آوری نموده و از مطالعه مطالب منتشره در جراید فرانسوی، انگلیسی و آلمانی درباره کمون پاریس و همچنین از نامه‌های رسیده از پاریس و سایر منابع یادداشت‌های بیشماری برداشته بود، در جلسه ۱۸ آوریل ۱۸۷۱ شورای کل انترناسیونال پیشنهاد میکند که پیامی تحت عنوان "گرایش عمومی مبارزه" خطاب به تمام اعضای انترناسیونال در فرانسه فرستاده شود. شورای کل با این پیشنهاد موافقت کرده و مارکس را مأمور تهیه پیام مزبور مینماید و او بعد از ۱۸ آوریل بلافاصله شروع به نگارش آن کرده و تمام ماه مه را وقف تهیه آن مینماید. مارکس ابتدا طرحهای اولیه و ثانویه مربوط به "جنگ داخلی در فرانسه" را تهیه کرده و سپس به تنظیم متن نهایی پیام میپردازد. در ۳۰ مه ۱۸۷۱ یعنی دو روز بعد از سقوط آخرین سنگرهای کمون پاریس، مارکس پیامی را که تهیه کرده بود در جلسه شورای کل انترناسیونال قرائت میکند و شعرا با اتفاق آراء آنرا تصویب مینماید.

دستنویس طرح اولیه مفصلتر میباشد و ظاهرا بطور کامل باقی مانده است. این طرح شامل ۲۲ صفحه است که مارکس آنها را - باستثنای صفحات ۶ و ۱۳ - بطور مرتب شماره گذاری کرده است. دستنویس طرح ثانویه - برحسب شماره گذاری صفحات توسط مارکس - احتمالا شامل ۱۳ صفحه بسود که متاسفانه فقط یازده صفحه آن باقیمانده است. تصور میروید که صفحات مفقود شده دستنویس طرح ثانویه مربوط به قسمت چهارم کتاب بوده باشند.

طرحهای دوگانه مربوط به "جنگ داخلی در فرانسه" نه تنها در زمان حیات مارکس و انگلس منتشر نشدند بلکه تا مدت‌های مدید بعد از مرگ آنها نیز ناشناخته مانده بودند و تازه در ماه مارس

۱۹۳۳ قسمتهای از آنها در شماره‌های ۷۲ و ۷۶ "پراودا" در روسیه بچاپ رسیدند و متن کامل طرحهای مزبور برای اولین بار در ۱۹۳۴ ابتدا بزبان اصلی (انگلیسی) و سپس بزبان روسی از طرف انستیتوی مارکسیسم لنینیسم منتشر شد.

البته متن نهایی پیام که براساس طرحهای دوگانه فوق الذکر توسط مارکس تهیه شده بود برای اولین بار در ۱۳ ژوئن ۱۸۷۱ - یعنی درست یکماه و نیم بعد از شکست کمون پاریس - تحت عنوان "جنگ داخلی در فرانسه" بصورت یک جزوه ۳۵ صفحه‌ای در هزار نسخه در لندن انتشار یافت و بسه قیمت نازلتری در میان کارگران توزیع گردید. مارکس در چاپ دوم کتاب غلط‌های چاپی آنرا تصحیح کرد و بجای "ضمیمه" چاپ قبلی، سند دیگری را بر کتاب افزود. در چاپ دوم کتاب در لیست اعضای شورای کل انترناسیونال که زیر پیام را امضا کرده بودند تغییراتی بشرح زیر داده شد: اسامی لوگرافت و اوچر - رهبران تریید یونیون انگلیس - که در جراید یورژوئی مخالفت خود را با پیام مزبور اعلام داشته و از شورای کل استعفا داده بودند حذف شده و اسامی اعضای جدید شورای کل بر لیست امضا کنندگان پیام افزوده شده بود. در ماه اوت ۱۸۷۱ چاپ سوم کتاب در لندن منتشر شد و برخی از ناروشتنی‌های چاپهای قبلی برطرف گردید.

در سالهای ۷۲-۱۸۷۱ کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" بزبانهای فرانسه، آلمانی، روسی، ایتالیایی، اسپانیایی و هلندی ترجمه شد و در روزنامه‌ها و مجلات مختلف و همچنین بصورت جزوه‌های جداگانه‌ای در آمریکا و اروپا منتشر گردید.

ترجمه آلمانی این کتاب توسط انگلس صورت گرفت که ابتدا در شماره‌های ۵۲ تا ۶۱ نشریه "فولکس اشتات" و سپس بصورت جزوه جداگانه‌ای انتشار یافت. انگلس ضمن ترجمه کتاب تغییرات مختصری در متن اصلی بعمل آورد.

در ۱۸۹۱ انگلس بار دیگر ترجمه قبلی خود را تصحیح کرد و مقدمه‌ای نیز بر آن افزود. در این مقدمه [که در آغاز همین کتاب آمده است] انگلس اهمیت تاریخی تجارب کمون و تعمیم تئوری ای را که مارکس در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" تشریح نموده بود، توصیف نموده و علاوه بر این درباره فعالیت‌های بلانکیستها و پیروانیمتهائی که جز "کمون پاریس بودند، مطالبی نگاشست.

ترجمه فرانسه کتاب توسط خود مارکس تصحیح شد و مارکس تغییرات فراوانی در آن داد و حتی برخی از قسمتهای کتاب را از نو ترجمه کرد.

ترجمه روسی کتاب ابتدا در ۱۸۷۱ در زوریخ منتشر شد و در ۱۹۰۵ تحت نظارت لنین ترجمه

تازمائی از روی چاپ آلمانی ۱۸۹۱ کتاب بعمل آمد. در این ترجمه، نئین اشتباهات فراوان ترجمه قبلی روسی را برطرف نمود و قسمتهائی از کتابها که بخاطر سانسور نزاری حذف شده بودند بر آن افزود و بعد ها قسمتهای زیادی از کتابها بار دیگر از آلمانی بروسی ترجمه کرد و مخصوصا در ترجمه فصل سوم تغییرات زیادی داد. نئین در کتاب "دولت و انقلاب" و سایر آثار خود، در موارد مختلفی بمطالب این جزوه استناد ورزیده است.



آغاز دهه هفتم قرن نوزدهم یکی از مهمترین مراحل توسعه جنبش انترناسیونال پرولتری و ایده - اولوری انقلابی آن یعنی مارکسیسم را تشکیل میدهد. سازمان بین المللی کارگران (انترناسیونال اول) بصورت یک تشکیلات بین المللی نیرومند طبقه کارگر درآمده بود و شعبات زیادی در بسیاری از کشورهای اروپا و ایالات متحده آمریکا داشت. هفت سال فعالیت انترناسیونال، نفوذ مارکسیسم بر روی جنبش کارگری را بشدت تقویت کرده و پیروزی آن بر فرقه های مختلف سوسیالیزم پیش از مارکس را نزد یکتر میساخت. کمون پاریس که بمنزله تأیید نیروی حیات شکرش تعالیم مارکسیستی بود، بگسترش اصول انترناسیونال کمک شایانی نمود.

مارکس و انگلس رهبران و آموزگاران پرولتاریای بین المللی بنحو خلافتانهای تجارب کمون پاریس را تعمیم دادند و توده های پرولتری را از آن آگاه ساختند. مارکس بر بنیاد این تجارب، گام بزرگی در راه تئوری کمونیزم علمی برداشت، باین ترتیب که آموزش خود درباره مبارزه طبقاتی، دولت، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا را بیشتر انکشاف داد. مارکس و انگلس با توجه به تجارب جنبش کارگری تمام کشورها، اصول اساسی مربوط به حزب پرولتاریا را - که در آثار گذشته خود مطرح ساخته بودند - با رهنمودهای مهم تازمائی تکمیل کردند. غنی تر شدن تئوری انقلابی پرولتاریا بوسیله مارکس و انگلس در این دوره، واجد اهمیت وصف ناپذیری برای تمام تکامل بعدی جنبش انترناسیونال کارگری میباشد.

سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۸۷۲ در رابطه با انترناسیونال، بمنزله سالهای مبارزه سرسختانه در راه بسیج بیشتر و تلفیق نیروهای پرولتاریای جهانی بودند. این مبارزه در زمانی صورت میگرفت که سازمانهای کارگری تحت فشار و تضمینات پلیسی قرار داشت و جراهد ارتجاعی لجام کسبخته بر ضد انترناسیونال دست به تحریکات مضرانهای زده بودند. مارکس در گزارشی که به کنگره لاهه [انترناسیونال در ۱۸۷۲] ارائه داده است درباره این دوره تاریخی چنین مینویسد: "از زمان آخرین کنگره ما در بازل تا کمون پاریس و جنگ چهره اروپا را تغییر دادماند: جنگ آلمان و فرانسه و جنگ داخلی فرانسه ولی جنگ سوسی کسه

پیش از آن آغاز شده بود، همزمان با آنها جریان داشت و هنوز هم ادامه دارد، [یعنی] جنگ بر علیه سازمان بین المللی کارگران است."

در ژوئیه ۱۸۷۰، اروپا در معرض خطر جنگ قرار گرفته بود و این موقعیت سنگ محک خوبی برای انترنا سیونال شد و مارکس و انگلس تحت شرایط جنگ آلمان و فرانسه تاکتیک پرولتاریا را تنظیم کردند. آنها بکارگران فرانسوی و آلمانی رهنمود دادند تا روش خودشان درباره جنگ را مشخص سازند و در این رابطه ماهیت جنگ و منافع پرولتاریا را نقطه حرکت خود قرار دادند. بشکرانه رهنمودهای مارکس و انگلس، پرولتاریای آلمان و سوسیال دمکراسی انقلابی در اثنای جنگ نیز وفاداری خود را به انترناسیونال سوسیسم پرولتری حفظ کردند و به تبلیغات سوسیستی طبقات حاکمه اجازه ندادند که آنها را افوا زانند.

بیهامهای اول و دوم انترناسیونال که توسط مارکس تألیف شد مانند از مهمترین اسناد مارکسیستی مربوط به مناسبات طبقه کارگر با سوسیالیسم و جنگ بشمار میآیند و شاهد گویای مبارزاتی هستند که مارکس و انگلس بر ضد جنگهای اشفالگرانه و بخاطر اجرای علمی اصول پرولتری انترناسیونال انجام دادماند.

در بهام اول، مارکس مهمترین اصول آموزشی مارکسیستی و طلل اجتماعی جنگهای اشفالگرانه ای را که توسط طبقات حاکمه و بخاطر منافع سود جویانه آنها براه افتاده بودند، تشریح مینماید. مارکس روی این نکته تکیه میکند که جنگهای اشفالگرانه همواره در رابطه با سرکوب کردن جنبش انقلابی بود و بیش از هر چیز بمنظور بزانو درآوردن جنبش رهایی بخش پرولتاریا میباشد. او طلل واقعی جنگ میان فرانسه و آلمان را برملا مینماید. این جنگ در تحلیل نهائی محصول نظام استعمارگر فرانسه بناپارتنی و حکومتهای اروپائی ای که از دیکتاتوری بناپارتنی پشتیبانی میکردند - بود و ماهیتی ارتجاعی داشت و بطور بلاواسطه ای با ماجراجویی جنگ طلبانه ای عجین شده بود.

مارکس و انگلس ثابت میکنند که جنگ آلمان و فرانسه در مرحله اول جنگ، یک جنگ تدافعی بود یعنی تا حدی که بطور عینی در جهت مخالف تلاشهای ناپلئون سوم - که مانع تحقق وحدت آلمان بود - صورت میگرفت. آنها در ارزیابیشان از جنگ، پیش از هر چیز از نقطه نظر منافع طبقه کارگر حرکت میکنند و خطر بزرگی را - که میتواند در صورت پیروزی بناپارتنیسم برای جنبش کارگری در آلمان و همچنین در فرانسه بوجود آید - نشان مینهند. انگلس در ۱۵ اوت ۱۸۷۰ طی نامه ای بمارکس چنین مینویسد: "آنوقت دیگر نمیتواند سخنی از یک جنبش کارگری مستقل آلمان در میان باشد و مبارزه برای ایجاد موجودیت ملی [آلمان] همه چیز را تحت الشعاع خود قرار خواهد داد." در این حال مارکس و انگلس همواره ماهیت ارتجاعی حکومت بیسمارک را موکدا یادآوری میکنند و نشان میدهند که سیاست محافظ حاکمه بر وس بیسمین متوال موجب تعرض به تصادمات جنگی شده و از آغاز کار، خطر تبدیل جنگ تدافعی آلمان بیک جنگ اشفالگرانه

از ناحیه آلمان را بوجود آورده است .

مارکس در پیام اول ، توجه خاصی به وحدت منافع کارگران آلمان و فرانسه مبذول داشته ، آنها را مبارزه مشترك بر علیه طبقات حاکمه هر دو کشور دعوت میکند . مارکس و انگلس در نامه ای که به کمیته مرکزی [حزب سوسیال دمکرات کارگری آلمان مینویسند ، سخن تاکتیکی پرولتاریای آلمان در جنگ را تشریح کرده و متذکر میشوند که لازمست وظایف ملی مربوط به وحدت آلمان از اهداف خاندان سلطنتی - که در این جنگ مورد نظر یونکرهای پروس و بورژوازی آلمان میباشد - تفکیک گردند .

بعد از بزانو در آوردن ارتش منظم فرانسه و سرنگون ساختن امپراتوری دوم و استقرار جمهوری در فرانسه ، در ۳ سپتامبر ۱۸۷۰ ، حکومت بورژوا - یونکری پروس آشکارا طریق انضمام و اشغال را در پیش گرفت و باین ترتیب جنگ از جانب آلمان بصورت یک جنگ اشغالگرانه درآمد . مارکس بر اساس این شرایط تغییر یافته ، پیام دوم شورای کل انترناسیونال درباره جنگ آلمان و فرانسه را تالیف کرد و در آن وظایف پرولتاریای فرانسه و آلمان را در مرحله دوم جنگ فرمولبندی نمود .

مارکس در پیام دوم ، لبه تیز حمله خود را متوجه میلتاریستهای درباری ، یونکرها و بورژوازی پروس میکند و دستاویزهای دروغپردازانها را که دولت پروس مستمسک قرار داده است تا جنگ تهاجمی خود را موجه جلوه دهد ، افشا می نماید و استدلالهای کاملاً بی اساس ایدئولوژیهای یونکرها و پروس و بورژوازی آلمان را - که سعی میکردند با توسل به هر اشاره ممکنه تاریخی ، انضمام الزام و لورن را توجیه نمایند - مردود می شمارد و تعیین مرزهای کشورهای بر اساس ملاحظات نظامی استراتژیک را بعنوان " ناموزنی ها " و " موضوعات نامتناسب با زمان " معرفی میکند .

صحت پیش گویی مارکس در پیام دوم شمر بر اینکه جنگ آلمان و فرانسه در نتیجه سیاست اشغالگرانه طبقات حاکمه آلمان ، نطفه جنگ اروپائی جدیدی در آینده راد و بردارد و اینکه غارت فرانسه بوسیله یونکرها و پروس و بورژوازی آلمان و همچنین در اثر انضمام سرزمینهای فرانسوی بآلمان ، بطور اجتناب ناپذیری بانحاد نظامی میان فرانسه و روسیه برضد آلمان منتهی خواهد شد ، بوسیله جریان حوادث بطور کامل تأیید گردید .

در پیام دوم ، وظایف بین الطلی طبقه کارگر آلمان با صراحت هر چه بیشتر فرموله شده است : مبارزه بر علیه انضمام آلزاس و لورن ، پشتیبانی از عهده یک پیمان صلح شرافتمندانه با فرانسه و تقاضای به رسمیت شناختن جمهوری فرانسه .

مارکس به کارگران آلمانی هشدار میدهد و بآنها میگوید که طبقات حاکمه در آلمان سعی خواهند

کرد که پیروزی بر ارتش بنیادینی را در خدمت استقرار سلطه خود در درون کشور آلمان مورد استفاده قرار دهند و باین ترتیب آنها بیک شکست برای مردم آلمان تبدیل نمایند . مارکس همچنین از کارگران فرانسه دعوت میکند که با عزم راسخ شرایطی را که در نتیجه سقوط امپراتوری دوم بوجود آمده اند ، مورد استفاده قرار داده و تشکیلات طبقه خود را بطور بنیانی بوجود آورند تا این تشکیلات بتوانند مبارزه برای رها سازی زحمتکشان را گسترش دهد .

پیامهای اول و دوم انترناسیونال درباره جنگ آلمان و فرانسه و همچنین " جنگ داخلی در فرانسه " دلایلی برجسته برای آن میباشند که مارکس تا چه حد توانسته است به اهمیت پدیده های تاریخی بی بزرده و تجزیه و تحلیل خلا فاقماری از حوادث حادث زمان بعمل آورد و بر پایه آنها به نتیجه گیریهای حیاتی برای مبارزه طبقه کارگر برسد . همانطور که انگلس بعد ها در مقدمه " جنگ داخلی در فرانسه " متذکر میشود : " این دو خطابه - که آنها را نیز مارکس تالیف کرده است - همانند " جنگ داخلی - همانطور که او ابتدا در " هجدهم برورس لوتی بنیادین " نشان داده بود - نمونه های درخشانی از استعداد شکست انگیز نویسنده در درک روشن خصلت ، دامنه و نتایج الزامی این حوادث بزرگ تاریخی بودند . "

مارکس در هر دو پیام شورای کل انترناسیونال درباره جنگ فرانسه و آلمان نشان میدهد که میلتاریسم و جنگ اشغالگرانه عمیقاً با منافع طبقه کارگر در تضاد میباشد . برخلاف سیاست خارجی ستیزه - جوینان طبقات حاکمه استثمارگر ، شالوده سیاست خارجی پرولتاری را مبارزه بر علیه اینگونه جنگها - که بوسیله نظام استثمارگر براه افتاماند - تشکیل میدهد . مارکس با آینده گرائی نبوغ آمیز و نیروی استدلال ، در این سند تاریخی [پیام اول] به تشریح نتیجه گیری خود - مبنی بر اینکه استقرار قدرت پرولتاریا منجر به از میان رفتن همه جنگها شده و صلح و مسالمت میان خلقها یکی از اصول بزرگ انترناسیونال جامعه کمونیستی آینده خواهد بود - میپردازد و مینویسد : " در حالیکه حکومتهای فرانسه و آلمان به جنگهای برادر کشانه ای دست می یازند ، کارگران پیامهای صلح و برادری بین خود رد و بدل میکنند . همین یک واقعیت بسزورگ که در تاریخ گذشته بی سابقه بوده است ، فردای روشن تری را نوید داده و نشان میدهد که برخلاف جامعه کهنه و فلاکتهای اقتصادی و دیرانگی های سیاست ، جامعه جدیدی بوجود میآید که اصل انترنا - سیونال آن صلح خواهد بود ، زیرا آنوقت فقط یک اصل بر ملتها حکومت خواهد کرد : کار ! "



مارکس و انگلس اجتناب ناپذیر بودن تشدید بیشتر مبارزه طبقاتی در فرانسه و امکان تمام انقلابی

توده ها را پیش بینی میکنند و پرولتاریای فرانسه را از يك شورش نابهنگام بر حذر میسازند . زیرا از نظر آنها این امر در موقعیتی که ارتش پیروز در پشت دروازه های پاریس ایستاده است ، پنحو اجتناب ناپذیری محکوم بشکست خواهد بود . ولی وقتی کارگران پاریس به تلاشهای دولت تیرس - که تصمیم به خلع سلاح آنها گرفته است - با قیام پرولتری پاسخ میدهند ، مارکس و انگلس با شور و هیجان بتحسین آن میپردازند و همانطور که لنین اشاره میکند مارکس با انقلاب پاریس " بمثابه يك شرکت کننده در مبارزه تودمای که باغلبان و اشتیاق خاص خود شاهد آن بوده است " برخورد میکند .

مارکس و انگلس دفاع از کمون را عالیترین وظیفه کارگران تمام کشورها تلقی میکردند و در اولیسن روزهای انقلاب پاریس بلافاصله بمک سازمان بین المللی کارگران [انترناسیونال اول] شتافته و تمام نیروهای جهانی را برای پشتیبانی از کونارد ها بسیج کردند . مارکس و انگلس کمون پاریس را بمثابه فرزند معنوی انترناسیونال و بعنوان تحقق عظمی اصول آن تلقی میکردند و بوجود آمدن آنرا يك موفقیت عظیم برای طبقه کارگر مینمادند . مارکس در نامه ۱۷ آوریل ۱۸۷۱ خود به کوگلمان چنین مینویسد : " مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار و دولت آن ، در اثر مبارزه پاریس وارد مرحله جدیدی شده است . بهر صورت هم که موضوع بلاواسطه جریان یابد ، معضدا يك نقطه عطف جدید - که واجد اهمیت تاریخی جهانی میباشد - پست آمده است " .

در سخنرانی هائی که مارکس و انگلس در جلسات شورای کل انترناسیونال ایراد مینمایند ، مرتباً درباره جریان مبارزه تاریخی کونارد ها بر ضد نیروهای متحده روسای و ملیتاریسم پیوس گزارش میدهند . مارکس صد ها نامه به نمایندگان جنبش کارگری در کشورهای مختلف مینویسد و اهمیت تاریخی کمون را برای آنها تشریح مینماید . او از تمام امکانات استفاده میکند تا با کونارد های معاشره شده در پاریس ارتباط برقرار نماید و بآنها کمک برساند . بلافاصله بعد از استقرار کمون پاریس ، مارکس شروع بآن میکند که با دقت تمام مطالب مربوط به فعالیتهای آن ، اخبار جرایم ، مقالات و نامه های همزمان خود از پاریس را جمع آوری کند و حتی در اشای انقلاب در پاریس به تجزیه و تحلیل و تعمیم تجارب آن میپردازد .

" جنگ داخلی در فرانسه " یکی از بنیادی ترین آثار کمونیسم علمی است که در آن مارکس بر اساس تجارب کمون پاریس آموزش مربوط به دولت ، انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را بیشتر توسعه میدهد . " جنگ داخلی در فرانسه " بطور بلا واسطه ، در حین حوادث انقلابی پاریس نوشته شده و بعنوان پیام شعروای کل انترناسیونال خطاب به کمیته اعضای سازمان بین المللی کارگران در اروپا و ایالات متحده آمریکا بود که مبیایستی طبقه کارگر تمام کشورها را از ماهیت و اهمیت تاریخی مبارزه کونارد ها مسبوق سازد و تجارب این

مبارزه را بصورت دستاورد مشترک کلیه پرولتاریا درآورد .

" جنگ داخلی در فرانسه " يك تجزیه و تحلیل نبوغ آمیز از شرایط تاریخی است که تحت آنها کمون پاریس بوجود آمد . مارکس در این اثر ، خلعت و محتوی فعالیت کمون را عیان میسازد و بی پروایانه دنیای ضد کمونی بورژوازی فرانسه را افشا میکند و با خطوط روشن ، تصویر امده اولوگها و سیاستد اران آنرا - که بوسیله خیانت ملی ، اتحاد با دشمن خارجی و زلالتهای وحشیانه و تسویه حساب خونینی با طبقه کارگر زمام امور را در دست گرفته بودند - ترسیم میکند : مارکس ماهیت واقعی " وطن پرستی " بورژوازی را تشریح نموده ، متذکر میشود که امده اولوژی شوونیستی بورژوازی ضد انقلابی همواره نفع خود را در خضوع و خشوع در برابر اشغالگران اجنبی و اعلام آمادگی برای همکاری با آنها میبیند تا بتواند جنبش انقلابی زحمتکشان را از پا درآورد . مارکس با مهارت کامل تشریح واقع بینانه ای از تیرس ، فاور ، بیکار و اوفیر - رهبران حکومت ضد انقلابی روسای - و سایر طراحان تضییقات بیرحمانه و بقول خودش " این سگهای خون آشام نظم - که شکوفه های پرولتاریای فرانسه را پایمال کرد مانند - بعمل میآورد . " جنگ داخلی در فرانسه " ایسن اثر استادانه تالیفات انقلابی برای همیشه مهر لعنت را بر پیشانی دشمنان کمون پاریس کوبیده است . در این رابطه مارکس بنحوی نظیری شور انقلابی را با دقیقترین و عمیقترین تجزیه و تحلیل علمی درهم آمیخته است .

مطالعه تجربیات کمون پاریس بر نتیجه گیریهای که مارکس برای اولین بار در کتاب " هیجده هم برور لوتی بناپارت " نموده و مبنی بر اینست که پرولتاریا باید دستگاه دولتی بورژوازی را داغان کند ، محسه میگذارد و همانطور که لنین میگوید " این ارزیابی ، موضوع اصلی وعده تعالیم مارکسیستی درباره دولت را تشکیل میدهد . " مارکس در کتاب " جنگ داخلی در فرانسه " نیز خود را بسط میدهد و قدرت دولتی جامعه بورژوازی استعمارگر را بعنوان " يك قهر رسمی برای ستم بر طبقه کارگر " و بمثابه " دستگاه حکومت طبقاتی " معرفی میکند و باین نتیجه گیری میرسد که پرولتاریای پاریس فقط بوسیله نابود کردن دستگاه دولتی توانسته بود قدرت را قبضه کند ، دستگاه دولتی ایکه " خلعت ستمکارانه آن واضح تر و واضح تر " عیان شده بود و میگوید " طبقه کارگر نمیتواند با خیال راحت دستگاه حاضر و آماده دولتی را تصاحب کند و آنرا برای اجرای مقاصد خود بحرکت درآورد " .

از آنجا که سرتاریخ قبل از کمون هرگز نمونسه ای برای استقرار يك دولت پرولتری وجود نداشته است ، لذا آثاری که مارکس و انگلس قبل از کمون پاریس نوشته بودند هنوز نمیتوانستند در برگیرنده جوابی باین سوال باشند که چه چیز میتواند جانشین دولتی - که بوسیله انقلاب دافان میشود - گردد . تجارب

کون پاریس این فرصت را نصیب مارکس کرد که کمک تازماری به تعالیم انقلابی بنماید. او باین مسئله که شکل حکومتی دیکتاتوری پرولتاریا بایستی چگونه باشد تا متناسب با محتوای طبقاتی و رسالت تاریخی آن بوده و بعنوان ابزاری برای ساختمان جامعه جدید مورد استفاده قرار گیرد، پاسخ میدهد و باین ترتیب تعالیم انقلابی را غنی تر میسازد. لنین در رابطه با تجزیه و تحلیل مارکس از تجارب کون پاریس چنین مینویسد: "در نوشته مارکس کوچکترین اثری از خیالپردازی، باین مفهوم که او جامعه جدیدی را در پیشله خود آفریده و در فانتزی خود خلق کرده باشد، وجود ندارد. نه، او تولد جامعه جدید از جامعه کهنه را بعنوان یک پروسه طبیعی تاریخ مورد مطالعه قرار داده و اشکال گذار از کهنه به نورا بررسی میکند. او به تجارب واقعی جنبش پرولتری تودهای استاد میوز و سعی میکند که از آنها آموزشهای عملی کسب نماید."

علیرغم مدت کوتاه موجودیت کون پاریس، مارکس نخستین مظاهر دولتی را که تازه در شرف تکوین بوده و بنوع خود در تاریخ بی سابقه میباشد. یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را - بی باید و خصلت طبقاتی کون و ماهیت شکل حکومتی آنرا همان میسازد و در باره کون مینویسد که: "عدت دولت طبقه کارگر، محصول مبارزه طبقه تولیدکننده بر ضد طبقه تصاحبکننده بود، شکل مکشوفه سیاسی ای بود که تحت آن، رهائی اقتصادی کار می توانست سرانجام تحقق پذیرد." این نتیجه گیریهای مارکس از نوع جدید دولت - یعنی دولتی از نوع کون پاریس، بعنوان شکل دیکتاتوری پرولتاریا - محتوای اصلی فصل جدیدی در تئوری انقلابی را تشکیل میدهد که او در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" ارائه داده است.

مارکس خصلت طبقاتی و اصول تشکیلاتی قدرت پرولتری را بویژه در کون پاریس مشروحا بررسی میکند و به نقش مهمی که اقداماتی از قبیل ازمان برداشتن پلیس و ارتش ثابت قدیمی - یعنی ابزار قدرت مادی دولت استوارگر - و جانشین ساختن آن بوسیله خلق مسلح و یک گارد ملی که عدت از کارگران تشکیل یافته بود، در ساختمان دولت جدید بازی میکردند، اشاره مینماید. او بوجوه مشخصه کون، از قبیل حق انتخاب شدن، مسئولیت و انضال پذیری کمیته کارمندان خود و جانشین ساختن کارمندان قضایی سابق - که در خدمت منافع استثمارگران قرار داشتند - بوسیله قضات منتخب و کارمندان کون، توجه خاصی مبذول میدارد. مارکس اقدامات اجتماعی ای را که کون بنفع طبقه کارگر و توده های وسیع زحمتکشان اجرا کرده و کامیاب اولیایا که در جهت ملی کردن مالکیت سرمایه داری بزرگ بر وسایط تولید، بعمل آورده شد نظر قرار میدهد و به اقدامات کون برای خرید کردن ابزار ستم معنوی یعنی قدرت کیشها و همچنین تفکیک کلیسا از دولت و مصادره و ملی کردن اموال کلیسا - که در خدمت استثمار قرار داشت - اشاره میکند.

مارکس کون پاریس را در مقابل دولت متمدنی قرار داده و وجه مشخصه پارلمانتاریسم کلاسیک

بورژوازی را بیان میکند و نه تنها همانند آثار قبلی بنیان گذار مارکسیسم، پارلمانتاریسم بورژوازی را مورد انتقاد قرار میدهد بلکه همچنین نشان میدهد که جمهوری پارلمانتاریستی بورژوازی بمثابة شکل تشکیلاتی برای قدرت حکومتی پرولتاریا، غیر قابل قبول میباشد. او مزایای بزرگی را که دولتی از نوع کون پاریس - در مقایسه با جمهوری پارلمانتاریستی - برای طبقه کارگر در بردارد، نشان داده و متذکر میشود که کمون "نماید یک هیئت پارلمانتاری باشد بلکه باید یک هیئت کارگری بوده و در آن واحد هم قوه مجریه و هم قوه مقننه باشد." او تاکید میکند که فقط آن تشکیلات قدرت دولتی ای میتواند تحقق وظایف انقلابی را تضمین نماید که بهنگام درگونی جامعه در خدمت دیکتاتوری پرولتاریا قرار داشته باشد.

لنین باین نتیجه گیری های مارکس بسیار پربها میدهد و مینویسد: "کون، پارلمانتاریسم فاسد و گندیده جامعه بورژوازی را بوسیله هیئت هائی جانشین میسازد که در آنها آزادی قضاوت و مشورت تبدیل به شهادی نشده است. نمایندگان پارلمان خودشان کار میکنند و قوانینی را که وضع کرده اند خودشان اجرا میکنند و نتایج حاصله از اجرای آنها را کنترل مینمایند و حتی بطور بلاواسطه ای در برابر انتخاب کنندگان خود مسئول میشوند."

مارکس در کتاب "جنگ داخلی در فرانسه" به بررسی و تحقیق درباره مسئله متحدین پرولتاریا در انقلاب، اشاره داده و با ارائه کون پاریس بعنوان نمونه، نشان میدهد که سیاست دولت پرولتری کاملاً با منافع دهقانان زحمتکش منطبق میباشد. مارکس اعتقاد کامل دارد که اگر حصارهای دولت بورسای میان پاریس و ولایات ساخته بود، وجود نه اذیت آنوقت بدون شک دهقانان فرانسه به پشتیبانی از کون - که سیاستش منطبق با منافع حیاتی و مهم ترین نیازهای دهقانان بود - بر میخواستند.

"جنگ داخلی در فرانسه" در برگزیده مطالب اساسی است که با مسائل مربوط به مرکزیت دولتی تحت شرایط نظام پرولتری در رابطه میباشد. مارکس که برای فونکسیونهای دولت مرکزی تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اهمیت بی اندازمائی قائل است، نظریاتی را که میکوشند مبارزه کون بر ضد دولت مضمحل را بعنوان تلاشهایی در جهت عدم مرکزیت و با گرایشهای تجزیه طلبانه معرفی نمایند، با قاطعیت رد کرده و ثابت میکند که استقرار نظام کونی در تمام فرانسه، وحدت حقیقی ملت را جانشین وحدت مجازهای میساخته که بوسیله دستگاه دولتی استثمارگران بوجود آورده شده بود.

صفحات "جنگ داخلی در فرانسه" که وقت کون شد مانند سرشار از اعتقاد راسخ به نیروی انقلابی توده های خلق و تحسین صیق قهرمانی های طبقه کارگر است. مارکس که در بنیای فنونت بورسای و با بقول خود او "این مجمع فولهای همه رزمیهای مرده" را در مقابل دنیای نوین پاریس - پاریس کون - قرار میدهد

و نیروی عظیم و دگرگون سازنده انقلاب پرولتری را - که سیمای پایتخت فرانسه را تغییر داده بود - نشان می دهد . " جنگ داخلی در فرانسه " برای طبقه کارگر پاریس - که اولین گامها را در راه آفرینش دولت پرولتری برداشته بود - حکم یک سرود ملی را دارد . مارکس می نویسد : " پاریس برای تدارک یک جامعه نوین کار میکند ، فکر میکند ، می جنگد ، در خون می غلتد و آذوقه های آن را که در پشت دروازه هایش کین کرده اند ، تقریباً از یاد برده است و در شور و هیجان رسالت تاریخی خود می درخشد ! "



در طرح های اولیه و ثانویه ای - که مارکس در رابطه با کون پاریس تهیه کرده بود - کتاب " جنگ داخلی در فرانسه " بر مبنای آن تالیف شده است - درباره اقدامات کون پاریس در زمینه های اجتماعی - اقتصادی ، تزه های مشروح تری مطرح شده اند . در این طرحها جنبش انقلابی دوران قبل از کون توصیف شده و مسئله مرکزیت دولتی و سیاست کون در مقابل دهقانان و خرده بورژوازی شهری بنحوی متوسط تر بررسی شده اند . مارکس اهمیت تاریخی عظیم کون پاریس را تشریح میکند و بدین گونه آنکه حالت ایدئالیستی بآن بدهد ، ارزیابی دقیق و کاملاً واقع بینانه ای از کلیه اقدامات آن کرده و از اشتباهات حکومت انقلابی پاریس - که موجب شکست کون گردید - تجزیه و تحلیلی اصولی و انتقادی بعمل می آید و خواستار آن میشود که از این اشتباهات درسهایی برای مبارزات بعدی پرولتاریا آموخته شود .

مارکس کون را درها را بخاطر بی توجیبی شان ، بخاطر خشونت ناگفتنیان در مقابل ضد انقلاب مورد انتقاد قرار میدهد و ثابت میکند که قدرت پرولتری باید متشکل و نیرومند بوده و وسایل لازم برای سرکوب ضد انقلاب را در دست داشته باشد . مارکس بکارگران می آموزد که حتی بعد از استقرار قدرت طبقه کارگر در سطح ملی ، امکان " شورش های جسته و گریخته برده داران " وجود دارد و باین جهت تأکید میکند که تحکیم همه جانبه دولت پرولتری ، حکم یک ضرورت را دارد و فقط باین ترتیب است که حملات نیروهای ارتجاعی محکوم بشکست خواهند بود . او در این رابطه می نویسد : " اگر چه آنها برای مدت کوتاهی امر پیشرفت مسالمت آمیز را بناخیز می اندازند ولی در واقع باین ترتیب فقط موجب تسریع جنبش میشوند . زیرا تمسیر را بدست انقلاب اجتماعی می دهند . "

مطالب اساسی ای که در طرحهای دوگانه مطرح شده و بنحوی پرارزش مکتب " جنگ داخلی در فرانسه " میباشد ، اینست که پرولتاریا باید دستگاه دولتی استعمارگران را در هم بکوبد . اندیشه ای که مارکس در طرح اولیه راجع به مبارزه طبقه کارگر در دوران دیکتاتوری پرولتاریا فرموله کرده است ، دارای اهمیت بسزایی

میباشد . مارکس تأکید میکند که : " کون از میان برداشته مبارزه طبقاتی ای نیست که طبقات زحمتکش میخواهند بوسیله آن کلیه طبقات و نتیجتاً تمام سلطه طبقاتی را نابود کنند ولی مراحلسل بنیابینی منطقی ای را می آفریند که این مبارزه طبقاتی ضمن آنها دوره های مختلف خود را به منقولترین و انسانی ترین نحو طی کند . "

توسعه بیشتر این تز به استنباط نبوغ آمیز مارکس از خصلت و ظایف عظیم اقتصادی و سیاسی ای که دیکتاتوری پرولتاریا باید در هنگام گذار از جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی انجام دهد ، مربوط میگردد . او تأکید میکند که " مسئله جانشین نمودن شرایط اقتصادی برده داری مربوط به کار ، بوسیله شرایط کار آزاد و دسته جمعی فقط میتواند بوسیله زمان حل شود و این نه تنها به تغییر در تقسیم نیاز دارد بلکه مستلزم یک تغییر جدید در تولید نیز میباشد و با بهمارت بهتر به رهائی (رها سازی) اشکال اجتماعی تولید در کار متشکل کونی آن (که بوسیله صنعت حاضر ایجاد میگردد) از زنجیرهای برده داری و ماهیت طبقاتی کونی آن ، احتیاج داشته و مستلزم انطباق دادن هماهنگی های ملی و بین المللی میباشد . " مارکس همچنین متذکر میشود که بوسیله تشکیلات کونی - یعنی یک دولت پرولتری از نوع کون - میتوان بلافاصله به پیشرفت های عظیمی در امر ساختمان یک جامعه نوین نایل آمد . این تعمیم تئوریک بی نهایت اندیشمندانه ، در برگزیده یک ردیف عوامل آموزشی مربوط به مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم میباشد و همانطور که مارکس در ۱۸۷۵ در " نقد برنامه گتا " تشریح میکند ، در این مرحله : " دولت نمیتواند چیز دیگری جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا باشد . "

بعد از شکست کون پاریس ، حکومت های کشورهای اروپایی بیک حمله وسیع عمومی بر طبقه انتزاعی و تشکیلات کارگری دست بازیدند و در تمام کشورهای تضییقات پلیسی بر ضد شعبات انتزاعی سیونال تشدید گردید و جزایر ارتجاعی سعی کردند که از همان صوبی را نسبت به انتزاعیونال مشروب سازند و بوسیله همه گونه تحریفات و اتهامات ناروا نفوذ تعالیم مارکس و انگلس در میان کارگران را تضعیف نمایند . در یک چنین موضع تهاجمی ارتجاع ، مارکس و انگلس به پرولتاریا می آموختند که تحریکات مرتجعین را افشا سازند ، مبارزه برای تشکل و تحکیم تشکیلات پرولتری را ادامه دهند و صفوف جدیدی از زحمت کشان را به اردوی انتزاعیونال جلب نمایند .



بیست سال بعد از کون پاریس

... وقتی گرایشهای دست راستی و فرصت طلبانه در سوسیال دمکراسی آلمان نفوذ کرده بود و حتی ولپلم لیگشت روش آشتی طلبانهای در پیش گرفته بود، در بحبویه مبارزات ایدئولوژیک درون حزب سوسیال دمکرات آلمان و احزاب سوسیالیست سایر کشورها، انتشار مجدد چاپ سوم "جنگ داخلی در فرانسه" نقش مهمی را ایفا کرد. انگلس در مقدمه‌ای که بر چاپ سوم ترجمه آلمانی این کتاب مینویسد، با اهمیتی که کونن پاریس در تاریخ جهان دارد، اشاره کرده و به تشریح ارزش و وصف ناپذیر محتویات آن میپردازد و ارزیابی کلاسیکی را که مارکس از کونن کرده بود تکمیل نموده و اشتباهاتی را که بلانکیست‌ها و پیروان آنها مرتکب شده بودند به عنوان نمونه ذکر نموده و ثابت میکند که وقتی پرولتاریا قدرت دولتی را در دست میگیرد باید یک حزب انقلابی پرولتاری که دارای ایلوئوژیک تشویک باشد، آنرا رهبری نماید. در این مقدمه انگلس بگفته لندن "مختصر و مفید" آموزشهای کونن را تکمیل مینماید. انگلس بر علیه "حرمت خرافاتی نسبت به دولت" که در آلمان نه تنها در میان بورژوازی بلکه حتی در صفوف عناصر متزلزل سوسیال دمکراسی رخنه کرده است، مبارزه میکند و اهمیت فراوان ارزیابی‌هایی را که مارکس از خصلت طبقاتی دستگاه دولتی بورژوازی کرده است، تاکید میکند و ضرورت تلاشی ساختن آنرا با آوری مینماید و چنین مینویسد "در واقع دولت چیزی نیست جز دستگاه تعدی یک طبقه بر طبقه دیگر و در یک جمهوری دمکراسی نیز دست کسی از رژیم سلطنتی ندارد" و برای اثبات این مطلب با ایالات متحده آمریکا اشاره میکند که در آنجا "دو باند سیاسی بزرگ وجود دارد که بنویت قدرت دولتی را در اختیار میگیرند و با قاسدترین وسایل و با شرم آورترین مقاصد از آن بهره برداری میکنند."

در مبارزه بر علیه تئوریهای رفورمیستی مربوط به رشد مسالمت آمیز نظام جامعه سرمایه داری به سوسیالیسم، انگلس به دفاع از تز دیکتاتوری پرولتاریا، تشکیل یک دولت جدید پرولتاری بوسیله طبقه کارگر - که اصولا با دولت طبقات استعمارگر تفاوت دارد - میپردازد. انگلس در پایان این مقدمه با شور و هیجان خاصی بدفاع از تز دیکتاتوری پرولتاریا میپردازد و مستقما بر علیه عناصر اپوزیو نیست سوسیال دمکراسی آلمان موضع گیری کرده و مینویسد: "تنگ نظران آلمانی" [در ضمن های انگلیسی و فرانسه "تنگ نظران سوسیال دمکرات" آمده است] باز اخیرا از شنیدن کلمه دیکتاتوری پرولتاریا سخت بوشت افتاد ماند. بسیار خوب آقایان، میخواهید بدانید که این دیکتاتوری به چه می ماند؟ به کونن پاریس نگاه کنید. این دیکتاتوری پرولتاریا بود."

انگلس در رابطه با مسئله سرنوشت دولت - بعد از تپشه کردن قدرت سیاسی بوسیله طبقه کارگر -

به تشریح اندیشه‌های اصولی میپردازد و تزی را که خود او و مارکس درباره این رفتن دولت در کوننیم مطرح ساخته بودند، بیشتر توسعه بخشیده و تاکید میکند که طبقه کارگر قصد ندارد که دیکتاتوری خود را برای همیشه حفظ نماید و یک دولت نوین سوسیالیستی فقط تا زمانی وجود خواهد داشت که "نسلی که در شرایط جدید اجتماع آزاد رشد یافته است" قادر باشد تمام بنجل های دولت را بدور ببرد."

خلاصه ای از وقایع

۱۸۷۰

- ۳۰ : ناپلئون سوم فرزند وی در سراسر فرانسه براه انداخته است . بخش انترناسیونال در فرانسه از اعضای خود میخواهد که بحالت عوام فریبانه بودن این اقدام از دادن رای خود دراری کنند .
- ۲۲ ژوئن تا ۵ ژوئیه : محاکمه اعضای فدراسیون پاریس انترناسیونال بحالت مخالفشان با فرزند دوم منور .
- اواسط ژوئیه : تظاهرات اعتراضی کارگران آلمان بر ضد تشدید روحیه جنگ طلبی در میان مردم بوسهلسه طبقات حاکمه . مهترین این تظاهرات در ۱۶ ژوئیه در برانشواپگ و در ۱۷ ژوئیه در شفیتس [شهر کارل مارکس امروزی در آلمان شرقی] بوقوع میبویند .
- ۱۹ ژوئیه : شروع جنگ آلمان و فرانسه . شورای کل انترناسیونال به مارکس ماموریت میدهد که بحضایت این جنگ خطابه ای تهیه نماید .
- ۲۶ ژوئیه : "اولین خطابه شورای کل درباره جنگ آلمان و فرانسه" باتفاق آرا" بتصویب شورای کل میرسد .
- ۲ سپتامبر : ارتش فرانسه درسدان متلاشی میشود و ناپلئون سوم اسیر میگردد .
- ۴ سپتامبر : اعلام حکومت جمهوری در فرانسه ، تشکیل دولت بورژوازی "دفاع ملی" که در واقع دولست خیانت ملی بود .
- ۵ سپتامبر : "مانیفست کمیته حزب سوسیال دمکرات کارگری خطاب به تمام کارگران آلمانی" در برانشواپگ منتشر میشود . خواست های بیانه بشرح زیر میباشد:
- "بیان صلحی که برای فرانسه شرافتزدانه باشد" ، "مخالفت با انضمام آلتزولین [آلمان]

و "برسمیت شناختن جمهوری فرانسه"

- کارگران انگلیسی میتینگ ها و تظاهرات تودهای بزرگی بنفع برسمیت شناختن جمهوری فرانسه در لندن ، بپیرنگام ، نیوکاسل و سایر شهرهای بزرگ برپا میکنند و اتحادیه کارگران انگلستان [ترید یونین] با همکاری انترناسیونال این تظاهراترا سازماندهی میکند .
- نیمه اول سپتامبر : تحت تاثیر مانیفست برانشواپگ ، در تمام نقاط آلمان بر ضد ادامه جنگ آلمان و فرانسه که بعنوان جنگ اشغالگرانه بر علیه خلق فرانسه تلقی میشود ، تظاهراتی صورت میگیرد .
- ۶ سپتامبر : شورای کل انترناسیونال مارکس را مامور میکند که قطعنامه دوم انترناسیونال درباره جنگ آلمان و فرانسه را تهیه نماید .
- ۹ سپتامبر : "دومین قطعنامه شورای کل انترناسیونال درباره جنگ آلمان و فرانسه" باتفاق آرا" بتصویب شورای کل میرسد .
- ۱۸ سپتامبر : آغاز محاصره پاریس بوسیله ارتش آلمان .
- ۵ اکتبر : کارگران پاریس در مقابل شهرداری تظاهراتی برپا میکنند و خواسته های زیر را مطرح میکنند : انتخابات برای کون ، اقدامات مقتضی برای تحکیم جمهوری و مبارزه سرسختانه بر ضد دشمن تجاوزکار . ولی دولت باصطلاح دفاع ملی از قبول این درخواستها امتناع میورزد .
- ۳۱ اکتبر : کارگران پاریس تحت رهبری بلانکی و ظورنس دست به شورش میزنند و بطور موقت شهرداری را اشغال کرده و تعداد زیادی از اعضای دولت خیانت ملی را دستگیر میسازند .

۱۸۷۱

- ۱۸ ژانویه : بیسمارک در سالن آئینه کاخ ورسای و ویلهلم اول پادشاه پروس را بعنوان قهرمان آلمان اعلام میدارد و امپراتوری آلمان که بدین ترتیب با بحرعه وجود میگرد بقول مارکس : "چیزی نیست جز یک حکومت مطلق نظامی که بوسیله اقدامات پلیسی محافظت گشته و بشکل پارلمانتاریستی درآورد شده است و بوروکراسی ایست مرکب از یک شالوده فئودالیسی آمیخته با تاثیرات بورژوازی" .
- ۲۲-۲۱ ژانویه : تلاش جدید کارگران پاریس برای قیام و بمنظور سرنگون ساختن دولت خیانت ملی و استقرار کون . سرکوبی خونین قیام توسط نیروهای دولتی و سپس تیرباران کارگران پاریس ، بستن تمام باشگاههای پاریس ، توقیف بیشتر روزنامه ها و منوع ساختن تجمعات .

- ۲۸ ژانویه : کنفرانس برای رسیدگی به قرارداد آتش‌بس و تسلیم پاریس با شرکت دولت فرانسه و بیسمارک فراخوانده میشود .
- ۱۳ فوریه : مجلس ملی که در ۸ فوریه انتخاب شده است، تشکیل میگردد . این مجلس که معروف به مجلس جوجه یونکرها میباشد در برود تشکیل جلسه میدهد و از ۶۳ نمایندگان آن ۳۰ نفرشان از سلطنت طلبان میباشد .
- ۲۶ فوریه : قرارداد موقتی صلح بین آلمان و فرانسه در کاخ ورسای توسط تیرس و جولیس فاور از یکسو و بیسمارک و نمایندگان کشورهای جنوب آلمان ، باضا " میرسد . بموجب این قرارداد فرانسه آلزاس و بخش شرقی لرن را با آلمان واگذار میکند و متعهد میشود که مبلغ ۵ میلیارد فرانک بعنوان خسارت جنگ با آلمان بپردازد و تا زمانیکه این مبلغ پرداخت نشده است ارتش پروس قسمتهائی از خاک فرانسه را در اشغال خود خواهد داشت . در ضمن موافقت میشود که تا ۴ هزار نفر از اسیران جنگی فرانسه آزاد شوند .
- ۶ مارس : انتخابات برای کون پاریس .
- ۱۰ مارس : مجلس جوجه یونکرها قانون تعدید مدت اعتبار سفته‌ها را تصویب میکند و این بمعنی ورشکستگی تعداد بیشماری از خرد و بزرگروها و بورژواهای متوسط میباشد .
- ۱۸ مارس : دولت خیانت ملی برای خلع سلاح کردن کارگران پاریس و بیرون آوردن توپها از دست گارد ملی تلاش میکند و انقلاب آغاز میگردد . قدرت به کمیته مرکزی گارد ملی تفویض میگردد . دولت بورژوازی به ورسای میگریزد .
- ۲۲ مارس : تظاهرات ضد انقلابی سلطنت طلبان در پاریس تلاش میشود . در لیون گارد ملی و کارگران ، شهرداری را اشغال کرده و موجودیت کون لیون را اعلام میدارند .
- ۲۳ مارس : کون ماریس موجودیت خود را اعلام میکند ولی در ۴ آوریل بوسیله نیروهای دولتی سرکوب میگردد .
- ۲۸ مارس : اعلام موجودیت کون پاریس . کمیته مرکزی گارد ملی قدرت را به کون واگذار میکند . در کنفرانسی که در روم با شرکت تیرس و بیسمارک تشکیل میگردد ، موافقت میشود که با آزاد کردن تعداد بیشتری از اسیران جنگی فرانسه ، قوای حکومت ورسای به ۸۰,۰۰۰ نفر از یاد باید (کسی بعد این عده به ۱۰۰,۰۰۰ نفر افزایش مییابد) .
- ۳۰ مارس : کون "سیستم سربازگیری قدیم را طغی نموده و ارتش سنتی را منحل میسازد و گارد ملی

- را بعنوان تنها نیروی مسلح اعلام میدارد . کون تصویب نامه‌های در مورد بی اعتبار ساختن تمام مال الاجاره‌های عقب افتاده صادر میکند .
- ۱ آوریل : کون تصویب نامه‌های راجع به حد اکثر مواجب کارمندان کون و اعضای آن صادر میکند . به موجب این تصویب نامه حد اکثر مواجب ، ۶۰۰۰ فرانک در سال تعیین میگردد .
- ۲ آوریل : صدور تصویب نامه‌های از طرف کون درباره تفکیک دولت و کلیسا و ملی کردن اموال کلیسا . آغاز عملیات نظامی دولت ورسای بر علیه پاریس انقلابی .
- ۵ آوریل : در پاسخ تیرباران کردن اعضای گارد ملی توسط دولت ورسای کون پاریس دستور تود قیف گروگان ها را صادر میکند .
- نیروهای نظامی ورسای شروع به گولباران کردن پاریس میکنند .
- ۶ آوریل : گوتین ها توسط گارد ملی در انظار عمومی آتش زده میشوند .
- ۱۲ آوریل : کون پاریس تصمیم میگیرد ستون وندوم را که بقول انگلس " پشته سمبل شوونیسم و تحریف خلقها به دشمنی با یکدیگر بود " سرنگون سازد .
- ۱۶ آوریل : تصویب نامه کون پاریس مبنی بر استفاده از کارخانه‌هایی که از طرف کارفرمایان ، متروک گذاشته شده بودند . این کارخانه‌ها به سازمانهای تعاونی کارگرانی که تا آنوقت در آنها بکار اشتغال داشتند ، سپرده میشود .
- کون دستور میدهد که تعهدات مالی مقروضین بدون پرداخت ربح از طریق اقساط در عرض سه سال منتفی گردند .
- ۱۸ آوریل : مارکس از طرف شورای کل انترناسیونال مأموریتی می یابد که خطابه‌های درباره جنگ داخلی در فرانسه بنویسد .
- ۲۰ آوریل : کون کار شبانه شاگرد نانواها را طغی میسازد .
- ۳۰ آوریل : کون گروخانه‌های پاریس را تعطیل میکند . موجودیت مجدد کون در لیون بوسیله نیروهای نظامی دولت و پلیس درهم کوبیده میشود .
- ۹ مه : نیروهای ورسای بندرگاه ایسی را اشغال میکنند .
- ۱۰ مه : با اعضای قرارداد صلح میان آلمان و فرانسه در فرانکفورت شرایط نهائی پیمان صلح - که خود نطفه جنگ تازه‌ای را در خود حمل میکرد - تعیین میگردد .
- ۱۶ مه : ستون وندوم بوسیله سربازان گارد ملی و کارگران سرنگون میشود .
- ۲۱ مه : آخرین جلسه کون پاریس ، بر اثر خیانت و در نتیجه اعمال برخی از بخشهای گارد

ملی و نیروهای روسای موفق به ورود به پاریس میشوند .

۲۸-۲۲ م : جنگندگان کمون در جنگهای خونین خیابانی قهرمانانه با قوای نابرابر ضد انقلابی روسای مصاف میدهند .

۳۰ م : مارکس-خطابه مربوط به "جنگ داخلی در فرانسه" را به شورای کل انترناسیونال ارائه میدهد و شورا با توافق آراء آنرا تصویب میکند .

صه - روشن : ضد انقلاب در پاریس دست به انتقام بیرحمانه‌ای میزند : تیربارانهای دسته - جمعی و تبعید دهها هزار نفر از جمله وسایلی هستند که ترور سفید به آن منوط میشود .

فرید ریش انگلس

مقدمه

دعوتی که برای تجدید چاپ پیام شورای کل بین الملل درباره "جنگ داخلی در فرانسه" و افزودن مقدمهای بر آن از من شده، برایم غیرمنتظره بود . باین جهت در اینجا میخواهم فقط باختصار به نکات عمده بپردازم .

من اثر مفصل تر فوق را [منظور متن اصلی کتابست] بعد از دو خطابه شورای کل راجع به جنگ داخلی در فرانسه میآورم . یکی بخاطر آنکه در "جنگ داخلی" خطابه دوم - که خود بسندون خطابه اول بطور کامل قابل تفهیم نمیشاند - اشاره شده و دیگر از آن جهت که این دو خطابه که آنها را نیز مارکس تالیف کرده است - همانند "جنگ داخلی" همانطور که او ابتدا در "هیچدم برومر لوتی بناپارت" نشان داده بود - نمونه‌های درخشانی از استعداد شگفت انگیز نویسنده در درک روشن خصلت، دانه و نتایج الزامی این حوادث بزرگ تاریخی بودند، حوادثی که با در حال حاضر در مقابل دیدگان ما جریان داشته و با پایان یافته‌اند. و بالاخره از آن جهت که ما امروز در آلمان هنوز هم باید از عواقب این حوادث - که مارکس پیش بینی کرده بود - رنج ببریم .

آیا آنچه در خطابه اول گفته شده بود صورت نگرفت؟ یعنی این تکه که اگر جنگ دفاعی آلمان بر ضد لوتی بناپارت، به جنگ اشغالگرانه‌ای علیه خلق فرانسه بدل گردد، تمام بدبختی هائی که بعد از جنگ‌های باصطلاح رهائی بخش بمر آلمان آمد با شدت بیشتری دوباره تجدید خواهد شد . آیا بیستارک بیست سال دیگر بر ما حکومت نکرد و آیا بجای تعقیب عوام فریبان [۱] با همان خود - کلمی پلیسی و عینا با همان تفسیرات قانونی که موی بر اندام راست میگرد، قانون وضع غیرعادی و شکار سوسیالیستها را [۲] بما ارزانی نکردند؟

و آیا این پیش بینی تحقق نیافته است که انضمام آلترا و لرن [به آلمان] فرانسه را با شش روسیه خواهد انداخت و بعد از این انضمام، آلمان یا آشکارا نوکر روسیه خواهد شد و یا آنکه مجبور

خواهد بود بعد از مدت کوتاهی نفس تازه کردن، خود را برای يك جنگ جدید و در واقع " برای يك جنگ نژادی بر علیه نژاد های مؤلفه اسلاو و لاتین مجهز نماید؟ " آیا انضمام ایالات [آلزاس و لورن آلمان]، فرانسه را باغوش روسیه نیانداخت و آیا بیسارک ۲۰ سال تمام بعبت برای جلب عنایت تزار بسه در یوزگی نبرد اخت؟ آیا خوش خدمتی هائی به مراتب موهن تر از آنچه بیروس کوچک بآن عادت کرده بود - البته قبل از آنکه " اولین قدرت بزرگ اروپائی " شده باشد - نثار خاک پای مقدس روسیه نکرد و آیا شمشیر داموکلس جنگه بطور روزمره بالای سر ما آورخته نیست؛ جنگی که در نخستین روز آن بیمانهای کافندی شاه - زادگان همچون پوشال بر باد خواهند رفت، جنگی که جز نامعلوم بودن مطلق نتیجه اش هیچ چیز معلومی ندارد، جنگ نژادی ایکه تمام اروپا را در معرض خطر یانزده یا بیست میلیون سیاهی قرار خواهد داد، جنگی که فقط باین جهت شعلهور نشده است که حتی نیرومند ترین دولتهای نظامی بزرگ در مقابل غیر قابل پیش بینی بودن نتایج آن هراسناک میباشند؟

پس بطریق اولی وظیفه ماست که این اسناد درخشان نیمه فراموش شده را که حاکی از واقع بینی سیاست بین المللی کارگری در ۱۸۷۰ میباشند، باز بگیرد در اختیار کارگران آلمانی قرار دهیم . آنچه در مورد این دو خطابه مصادق دارد درباره " جنگه داخلی " نیز صادق است . در روز ۲۸ مه آخرین روزندگان کون در برابر فزونی لشکر دشمن، در سراسیمه های بلویل از یاد آراند . تنها دو روز بعد یعنی در ۳۰ مه، مارکس اثرش را در شورای کل انترناسیونال قرائت میکند [اثری] که در آن اهمیت تاریخی کون را با خطوطی کوتاه و برجسته رسم کرده بود و با بیانی آنقدر نافذ و مخصوصا آنقدر حقیقی، که در مجموعه ادبیات فراوانی که در این باره نوشته شده هرگز تالی پیدا نکرده است . به برکت رشد اقتصادی و سیاسی فرانسه پس از ۱۷۸۹، پاریس از ۵۰ سال پیش در موقعیتسی قرار گرفته که هیچ انقلابی نمیتوانست در آن روی بدهد مگر آنکه غصلمت پرولتاریا میباشند، بطوریکه پرولتاریا - که پیروزی را بعیت خون خود بدست آورده بود - پس از پیروزی، با مطالبات ویژه خود ظاهر شد . این مطالبات بر حسب سطح رشد مربوطه کارگران پاریس کم و بیش ناروشن و حتی آشفته بودند و لسی سرانجام همه آنها در مسیر از بین بردن اختلافات طبقاتی میان سرمایه داران و کارگران جریان یافتند . بدیهی است کسی نمیدانست که این امر چگونه صورت خواهد گرفت؟ ولی خود این مطالبات با همه عدم قاطعیتی که هنوز دارا بودند، برای نظام موجود خطری را در بر نداشتند البته کارگرانی که این مطالبات را مطرح میکردند، هنوز مسلح بودند و باین جهت خلع سلاح کارگران برای پیروزی - که عنان دولت را در دست داشت - نخستین وظیفه محسوب میشد و باین جهت بعد از هر انقلابی که بوسیله کارگسران

صورت گرفته بود، مبارزه تازه ای در میگرفت که بشکست کارگران میانجامید . این موضوع اولین بار در ۱۸۴۸ روی داد . بورژواهای لیبرال ایزورسیون پارلمانی [۳]، مهمانی هائی بنفع پیشبرد رفورم انتخاباتی - که میبایستی حکومت را برای حزب آنها تضمین نماید - ترتیب دادند و از آنجا که مجبور بودند بسرای مبارزه با دولت بیشتر و بیشتر خلق را بیاری بطلبند، ناگزیر شدند که بتدریج برای لایه های رادیکال و جمهوریخواه بورژوازی و خرده بورژواها، حق تقدم قائل شوند . البته پشت سر آنها کارگران انقلابی قرار داشتند و اینها [کارگران انقلابی]، از ۱۸۳۰ باینطرف، به مراتب بیش از آنچه بورژواها و حتی جمهوریخواهان تصور میکردند، استقلال سیاسی کسب کرده بودند . بهنگام بحران میان دولت و ایزورسیون، کارگران جنگ خیابانی را آغاز کردند . لویی فیلیپ سقوط کرد و با او رفورم انتخاباتی نیز از میان رفت و بجای آن جمهوری مستقر شد و در واقع جمهوری ایکه خود کارگران پیروزند آنرا " اجتماعی " نامیده بودند . این که منظور از جمهوری اجتماعی چیست؟ هیچکس حتی خود کارگران هم بدستی نمیدانستند اما آنها اینک مسلح بودند و قدرتی در درون دولت بشمار میفرستند . باین جهت بورژواهای جمهوریخواه بعضی آنکه زیربای خود را محکم احساس کردند، نخستین هدف خود را خلع سلاح کارگران قرار دادند و این بدانگونه صورت گرفت که بوسیله خلف وعده مستقیم، استهزا، آشکار و تلاش برای تعمید بیگانان به يك ایالت دور افتاده، کارگران را بقیام ۲۸۴۸ گشاندند . دولت قیلا خوب را برای يك نفوق نظامی آماده کرده بود و کارگران پس از يك نبرد قهرمانانه از پا درآمدند و آنوقت سبلی از خون زندانیان بی دفاع براه افتاد . بدانگونه که نظیر آن از زمان جنگ داخلی ایکه موجب آغاز سقوط امپراتوری روم شده بسود وجود نداشت [۴] .

این اولین بار بود که بورژوازی نشان میداد بجز آنکه پرولتاریا جرات کند در مقابلش بعنوان طبقه ای مستقل با منافع و مطالبات خاص خود قده علم نماید، با چه بیوحشی جنون آمیزی از او انتقام خواهد گرفت و تازه ۱۸۴۸ در مقابل هاری بورژوازی در ۱۸۷۱ بازی کودگانهای بود . مجازات بلافاصله صورت گرفت . اگر پرولتاریا هنوز نمیتوانست بر فرانسه حکومت کند، در عسوس بورژوازی هم دیگر قادر بحکومت نبود، دست کم تا وقتی که هنوز تمایلات سلطنت طلبانه در آن اکثریت داشت و بورژوازی به سه حزب سلطنتی [۵] و يك حزب چهارم جمهوریخواه تقسیم شده بود . مناقشات داخلی آنان به ماجراجویی، مثل لویی بناپارت امکان داد که تمام اهرم های قدرت - ارتش، پلیس و دستگاه اداری - را به اختیار خود در آورد و در روز دوم دسامبر ۱۸۵۱ آخرین سنگر بورژوازی یعنی مجلس را هم از میان بردارد . امپراتوری دوم [۶]، با انتشار فرانسه بوسیله دارو دستهای از ماجراجویان

سیاسی و مالی و در عین حال با رشد صنعتی شروع شد [یعنی چیزی که] تحت سیستم تنگ نظرانه و جیون لوتی فلیپ و صرفا سلطه بخش کوچکی از بورژوازی بزرگ امکان پذیر نبود. لوتی بنا بر تئوری بهانه حفاظت از بورژواها در مقابل کارگران قدرت سیاسی را از سرمایه داران سلب کرد و برعکس به همین ترتیب به بهانه محافظت از کارگران در مقابل بورژوازی. البته در عوض حکومت او موجبات تسهیل سفته بازی و فعالیت صنعتی و خلاصه رونق و غنای تمام بورژوازی را بمقیاسی که تا آنوقت بی سابقه بود، فراهم آورد. بدیهی است که فساد و دردهای کلانی که دربار سلطنتی، اکنون آن شده بود و سهم زیادی از آن غنا را بحیب میزد - نیز بمقیاس وسیع تری گسترش یافت.

البته امپراتوری دوم، استعالتی بود از شوونیم فرانسه - که مرزهای از دست رفته امپراتوری اول در ۱۸۱۴ و یادست کم مرزهای جمهوری اول [۷] را - مجددا مطالبه میکرد. لیکن یک امپراتوری فرانسه با مرزهای رژیم سلطنتی قدیم و حتی با مرزهای تنگتر ۱۸۱۵ برای همیشه امکان پذیر نبود و باین جهت لازم بود که گاهگاهی جنگ‌هایی صورت گیرند و مرزها گسترده تر شوند. البته هیچ توسعه ارضی مثل گسترش مرزی در ساحل آلمانی چپ راین، فانتزی شوونیم فرانسی را تحریک نمیکرد. از نظر آنها یک چهارم میل مربع در راین یعنی از ده میل مربع در آلپ یا هر کجای دیگر ارزش داشت. اشغال مجدد ساحل چپ راین - چه یکجا و چه قطعه قطعه - برای امپراتوری دوم فقط مسئله زمان بود. موقع این کار با جنگ اتریش و پروسی ۱۸۶۶ [۸] فرانسید و بیسمارک و سیاست رندانه او و امروز و فردا کردنش در مورد "جبران ارضی" موعود، راه دیگری جز جنگ برای بناپارت باقی نگذاشت، جنگی که در ۱۸۷۰ شروع شد و او را به سدان [۹] و از آنجا به وایلهلس هوهه [۱۰] کشاند.

نتیجه الزامی آن، انقلاب پاریس در سپتامبر ۱۸۷۰ بود. امپراتوری مثل کاخی که از ورق ساخته شده باشد، از هم فروریخت و بار دیگر جمهوری اعلام شد. اما دشمن پشت در بود و سپاهیان امپراتوری، یا در شس در بند بودند و یا در آلمان در اسارت بسر میبردند. در یک چنین وضع اضطراری، خلق به نمایندگان پاریس در هیئت مقننه سابق اجازه داد که "حکومت دفاع ملی" را تشکیل دهند. با این کار مخصوصا از آن جهت بلافاصله موافقت شده بود که حالا دیگر تمام پاریسی هائی که قادر با استفاده از اسلحه بودند بمشور دفاع وارد گارد ملی گشته و مسلح شده بودند، بطوریکه کارگران اکثریت بزرگ آنسرا تشکیل میدادند. اما بزودی بین دولتی که تقریبا فقط عبارت از بورژواها بود و پرولتاریای مسلح و اختلافاتی ظاهر شد. روز ۳۱ اکتبر گردان های کارگری به شهرداری حمله بردند و عدمای از اعضای حکومت را زندانی کردند. ولی خیانت و خلف وعده مستقیم حکومت نیز دخالت و میانجی گری چند گردان خسرده

بورژوازی، آزادی را دوباره بآنها بازگرداند و برای آنکه جنگ داخلی در درون شهری که در محاصره دشمن قرار داشت پهن نیاید، همان حکومت بر سر کار باقی ماند.

بالفتره در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ پاریس گرسنه تسلیم شد ولی با افتخاری که در تاریخ جنگ تا آن زمان بی سابقه بود. قطعه ها تسلیم و استحکامات خلع سلاح شدند، اسلحه پیاده نظام و گارد سیار به [دشمن] تحویل داده شد و تمام افراد آن به عنوان اسیران جنگی بحساب آمدند. اما گارد ملی اسلحه و توپهای خود را حفظ کرد و با فاتحین فقط برای آتش بس کار آمد. فاتحین جرات نکردند که پیروزنده انه وارد پاریس شوند و تنها گوشه کوچکی از پاریس، آنهم گوشه ای را که عهد تا پارکهای عمومی در آن قرار داشتند، توانستند اشغال نمایند و تازه آنهم برای مدت چند روز! در تمام این مدت آنها بی که ۱۳۱ روز پاریس را محاصره کرده بودند، خود بوسیله کارگران پاریس محاصره شده بودند و کارگران مراقب بودند که هیچ یک از "پروسی ها" از حدود تنگ گوشه ای که قلمرو سپاه فاتح شده بود، تجاوز نکنند. چنین بود احترازی که کارگران پاریس به ارتش که تمام سپاهیان امپراتوری در مقابلش سلاح را بزمین گذاشته بودند، تحمیل کردند و بیونکرهای پروسی که برای سیراب کردن حسن انتقام خود به کانون انقلاب آمده بودند، حال میبایست محترمانه بایستند و در مقابل همان انقلاب مسلح، احتراعات نظامی بمجا آورند. در زمان جنگ، کارگران پاریسی فقط میخواستند که جنگ با انرژی ادامه داده شود. اما حال که پاریس تسلیم و صلح برقرار شده بود، تیرس، زشمس جدید حکومت مجبور به درک این نکته شده بود که حکومت طبقات چیزدار - یعنی زمین داران و سرمایه دارها - تا هنگامی که کارگران پاریس مسلح باشند در معرض خطر دائم قرار خواهد داشت و اولین اقدام او کوشش برای خلع سلاح کارگران بود. روز ۱۸ مارس سپاهیان پیاده نظام را فرستاد و دستور داد تا توپخانه گارد ملی را که در زمان محاصره پاریس ساخته و با پول اهالی پرداخت شده بود، بدزدند. این کوشش بی حاصل ماند و پاریس برای دفاع چون تنسی واحد قد برافراشت و جنگ بین پاریس و حکومت فرانسه که در ورسای مستقر بود، اعلام گردید. روز ۲۶ مارس انتخابات کون صورت گرفت و روز ۲۸ مارس نتیجه آن اعلام شد. کمیته مرکزی گارد ملی که تا آنزمان قدرت را در دست داشت تار رفت و بعد از الغای تصویب نامه مقتض مربوط به "پلیس رسوم" اختیارات را به کون سید. روز سی ام، کون ارتش سنتی دائمی را منحل کرد و تنها گارد ملی را به عنوان یگانسه نیروی مسلح - که تمام افراد سالم میبایستی در آن خدمت کنند - برسمیت شناخت تمام مال الاجاره ها را از اکتبر ۱۸۷۰ تا آوریل ۱۸۷۱ بخشید و کرایه های پرداخت شده را بحساب آینده منظور کرد و نوع فروش اشیا" گرو توسط بانک رهنی شهرداری موقوف شد. همان روز خارجیانی که در کون انتخا ب

شده بودند، در مقام خود ابقا گشتند زیرا "در دفتر کون در دفتر جمهوری جهانی است". روز اول آوریل تصمیم گرفته شد که بالاترین حقوق کارمندان کون - و بنابراین حقوق هر يك از اعضای خود آن - نباید از ۶۰۰۰ فرانك تجاوز نماید. روز بعد تفكیک کلبیسا از دولت بتصویب رسید و هر نوع كلك مالی دولت بخاطر مقاصد مذهبی لغو گردید و تمام اموال کلبیسا تبدیل به مالکیت ملی گردید و بر مبنای این مصوبات روز ۸ آوریل دستور داده شد که مظاهر، تماویز، دعاها و دکمهای مذهبی و خلاصه "هر آنچه متوسط به اعتقادات فردی هر يك از انسانها بود" از مدارس حذف شده و بتدریج عملی گردند. روز پنجم بحالت اعدامهای بیایی و روزمره مبارزین کون که بدست سپاهیان ورسای اسیر میشدند- تصویب نامه ای مبنی بر توقیف عدای بعنوان گروگان صادر شد که البته هرگز بمرحله اجرا در نیامد. روز ششم گیوتینها توسط گردان صد و سی و هفتم گارد ملی از محل خود بیرون آورده شده و در حضور عام و در میان هلپله و شادی و پایکویی مردم سوزانده شدند. روز دوازدهم کون تصمیم گرفت ستون میدان واندوم را واژگون کند. ستونی که تا پلئون بعد از جنگ ۱۸۰۵ از طریق ذوب توپهایی که در جنگ به غنیمت گرفته بودند ساخته و بعنوان منظره شوونیسیم برپا گردیده بود. این تصمیم روز شانزدهم ماه مه اجرا شد. روز ۱۶ آوریل کون دستور داد لیستی از کارخانه‌هایی که صاحبانشان از کار انداخته بودند - تهیه شود و برای اداره این کارخانه‌ها به دست کارگرانی که تا آنزمان بر آنها کار میکردند و همچنین برای گرد هم آوردن این کارگران در اتحادیه‌های تعاونی و نیز سازمان دادن این اتحادیه‌ها در يك فدراسیون بزرگ طرحیاسی تهیه کرد. روز بیستم کون کار شبانه نانوهارا ملغی نمود و بنگاه‌های کاریابی را - که از زمان امپراتوری دوم ضمرا به دست عدای افتاده بود که از طرف پلیس انتخاب شده و استنمارکنندگان درجه يك کارگران بودند - ضحل کرد و وظایف آنها را بشهراران بیست ناحیه پاریس واگذار نمود. روز پنجم مه کون تصمیم بویران کردن کلبیسانی گرفت که بعنوان کفاره اعدام لوتی شانزدهم ساخته شده بود.

بدین ترتیب از ۱۸ مارس به بعد، خصلت طبقاتی جنبش پاریس - که تا آنزمان بنسبیت مبارزه برضد اشغالگران خارجی از نظر مغفی مانده بود - بطور واضح و خالص ظاهر گردید. از آنجا که در کون فقط کارگران و نمایندگان مورد تائید کارگران شرکت داشتند، تصمیمات آن نیز خصلت قاطع پرو-لناریائی داشتند. کون با اصلاحاتی را تجویز میکرد که بورژوازی جمهورخواه فقط به علت جن خود در اجرای آن قصور ورزیده بود - البته اصلاحاتی که ستونهای لازم آزادی عمل طبقه کارگر را تشکیل میدادند - از قبیل آنکه مناسبات مذهب با دولت فقط یک امر خصوصی است - و یا آنکه کون تصمیماتی اتخاذ میکرد که مستقیما به نفع طبقه کارگر بودند و برخی از آنها بطور عمیق نظام کهن اجتماع را از هم میپاشید.

ولی اجرای این تصمیمات در شهری که در محاصره بود، حد اکثر فقط میتوانست آغاز گردد. و از اول مه - نبرد علیه سپاهیان ورسای که هر روز بر تعدادشان افزوده میشد - تمام نیروها را به خود مشغول داشت. روز هفتم آوریل "ارتش ورسای در تولی" در جبهه غرب پاریس، گذرگاه رودخانه سین را اشغال کرد ولی در عوض در روز یازدهم ژنرال ای در جبهه جنوب شکست خونینی به نیروهای ورسای وارد آورد و آنها را مجبور به عقب نشینی کرد. پاریس بطور مداوم بمباران میشد و اتفاقا بوسیله همان کسانی که بمباران این شهر از طرف پروسی ها را توهین بمقتضات میخواندند و محکوم میکردند، حالا همین افراد دست تکی بسوی پروس دراز کرده بودند که سرماژان اسیر فرانسوی درسدان و شس را مرخص کنند تا آنها بتوانند پاریس را برایشان تسخیر نمایند. رسیدن تد ریچی این سپاهیان از اوایل ماه مه موجب تفوق قطعی ورسای شد. این تفوق نظامی از همان روز ۲۳ آوریل که تیرس مذاکرات جاری برای مبادله زنده - انشان سیاسی را با کون قطع کرد، محسوس بود. کون پیشنهاد کرده بود که اسقف پاریس [آدربوی] و یک گروه دیگر از کشیش‌هایی را که کون بعنوان گروگان نگاه داشته بود، در مقابل فقط بلانکی - که دو بار در کون انتخاب شده ولی در گرو زنده انی بود - مبادله شوند. تفوق ورسای بیشتر از تغییر لحن تیرس احساس میشد زیرا او که تا آنزمان خوددار و شکیبیا و دوپهلو رفتار میکرد - یکباره روشی موهن - تهدیدآمیز و خشن اتخاذ کرد.

در جبهه جنوب، لشکریان ورسای روز سوم مه طعه مولن ساکه را اشغال کردند و روز نهم در ایسی را که زیر آتش توپخانه کاملا ویران شده بود، تسخیر نمودند و روز چهاردهم دو وانو را به تصرف خود درآوردند و در جبهه غرب رفته رفته با گرفتن دهک‌های متعدد و ساختنهایی که نسا استحکامات نظامی اطراف شهر ادامه مییافت، بیای حصار شهر رسیدند. روز بیست و یکم مه موفق شدند در نتیجه خیانت و غفلت قسمتی از گارد ملی [۱۱] محافظ این قسمت وارد شهر شوند. پروسیها که قطعه‌های شمال و شرق را در تصرف داشتند به لشکریان ورسای اجازه دادند تا از راه شمال - که طبق مفاد قرارداد آتش بس حوزه منوعه آنها اعلام شده بود - بشهر وارد شوند و از همان جاد رجهبه وسیعی دست بحمله بزنند. پاریسی ها تصور میکردند که این جبهه بخاطر قرارداد آتش بس محفوظی - باشد و از اینرو بطور جدی از آن محافظت نکردند. در نتیجه مقاومت در نیمه غربی پاریس یعنی آن قسمت از شهر که بمعنای واقعی همان نشین بود، ضعیف بود. ولی هر قدر قزای مهاجم به نیمه شرقی شهر یعنی به قسمتی از شهر که بمعنای واقعی کارگری بود - نزدیک تر میشدند، مقاومت شد بدتر و پیگیرتر میشد. تنها پس از يك جنگ هشت روزه بود که آخرین مدافعان کون پاریس در ارتفاعات بلویل و مینل مونتانسی

ازبای در آمدند و آنوقت بود که قتل عام مردان، زنان و کودکان بی دفاع که در تمام طول هفته و بطور روزافزون جریان داشت باوج خود رسید. حالا دیگر تفنگ برای کشتن کافی نبود و شکت خوردگان را صد نفر صد نفر در مقابل لوله مسلسل قرار میدادند. حصار کوناردها [۱۲] در حیاط کلیسای پرلاشه آنجا که آخرین کشتار دسته جمعی بوقوع پیوست، هنوز برجاست و با فصاحت خاموش خود گواه خشم و کینه طبقه حاکمه نسبت به پرولتاریائی است که جرات کرده بود برای احقاق حق خود قد برافرازد. سپس نوبت دستگیریهای دسته جمعی فرارسید و وقتی فهمیدند که کشتار همگان غیرممکن است، قربانیان را خود سرانه از میان زندانیان بیرون میکشیدند و به تیر میبستند و بقیه را به اردوگاههای بزرگی میفرستادند تا در آنجا منتظر محاکمه صحرائی بمانند.

سپاهیان پروسی که دور نیمه شمالی شهر اردو زده بودند، دستور داشتند که نگذارند هیچ یک از فراریان از آنجا عبور کنند ولی وقتی سربازان بجای اطاعت از اوامر، گوش به ندای انسانیت میدادند، افسران چشم فرومیستند. بویژه این افتخار بیشتر به سپاه ساکسون میرسد که رفتاری بسیار انسانی داشت و برای عده زیادی از افرادی که ماهیتشان بعنوان مبارز کون آشکار بود مانع نمیگشتند.



اگر امروز بعد از بیست سال نگاهی به عقب بیاوریم و فعالیت و اهمیت تاریخی کون را بررسی کنیم میبینیم که باید بر تشریحی که در "جنگ داخلی در فرانسه" از آن شده است، مطالبی افزود مگرد. اعضای کون پاریس عبارت بودند از یک اکثریت بلانکیست که در کمیته مرکزی گارد ملی نیز اکثریت داشتند و یک اقلیت یعنی اعضای اتحادیه بین المللی کارگران [انتر ناسیونال اول] که اغلب از هواداران مکتب سوسیالیستی پرودون بودند. در آلمان بلانکیست ها در مجموع صرفا از لحاظ غیرهز انقلابی و پرولتری سوسیالیست بودند و فقط عده معدودی از آنان به برکت وجود ویان - که به سوسیالیسم علمی آلمان آشنا بود - به آگاهی بیشتر در اصول نایل شده بودند. بدین ترتیب مده انهم که از نظر اقتصادی در بسیاری از کارها که مطابق درک امروزیمان، کون میبایست انجام میداد غفلت شده بود. آنچه فهمش از همه مشکل تر است، اینست که چگونه مورخان در مقابل در بانک فرانسه توقف کردند. این نیز یک اشتباه سیاسی بزرگ بود. بانک در دست کون بیش از هزار کروگان ارزش داشت. معنای این کار آن بود که تمام بورژوازی فرانسه مجبور بود برای صلح با کون به حکومت روسای فشار بیاورد ولی شکست انگیزتر از همه

اینست که با وجود آنکه کون از بلانکیست ها و پرودون نیستها تشکیل یافته بود، بچه کارهای صحیح فراوانی دست یازید. بدیهی است که از نظر تصویب نامه های اقتصادی کون و جهات مشهور و نامشهور آن، در درجه اول طرفداران پرودون موثر بودند همچنانکه بلانکیستها مسئول اقدامات عدم تحرك های سیاسی بودند. طنز تاریخ اینست که این بار هم مثل هر زمان دیگر که طرفداران متعصب یک مکتب به قدرت میرسند، چه این و چه آن برعکس آنچه آئین مکتبشان حکم کرده بود، عمل کردند.

پرودون - سوسیالیست د هقانان کوچک و پیشه‌وران - از اتحادیه [کارگران] بسیار متنفر بود و میگفت که خیر اتحادیه بیش از شر آنست و بنابراین ماهیتا بی شر و حتی زیانبخش است زیرا که مانع آزادی کارگر میشود و معتقد بود که اتحادیه یک دم خالص بیبوهه و مزاحم است و همانقدر که متناقض آزادی کارگر است، باصرف جوشی در کار نیز مغایرت دارد و مضار آن سریعتر از مزایایش افزایش مییابند. و در مقام مقایسه با آن، رقابت، تقسیم کار و مالکیت خصوصی، نیروهای اقتصادی بشمار میآیند. بگفته پرودون، تنها در موارد استثنائی "صنایع بزرگ و موسسات عظیم - مثلا راه آهن - است که اتحادیه کارگران لازم مییابند. (مراجعه شود به: "ایده های کلی انقلاب" چاپ سوم ۱۰)

در ۱۸۷۱ حتی در پاریس که مرکز کارهای هنری دستی بود، صنعت بزرگ بعدی زیاد شده بود که بهترین تصویب نامه کون، مربوط به سازماندهی صنعت بزرگ و حتی مانوفاکتور بود که نه فقط میبایست بر اساس اتحادیه کارگری هر کارخانه باشد بلکه میبایست تمام سازمانهای تعاونی را در یک اتحادیه بزرگ متحد سازد. مختصر کلام: تشکیلاتی که بنا بگفته صحیح مارکس در کتاب "جنگ داخلی"، سرانجام به کمونیزم یعنی نقطه مقابل مکتب پرودون منتهی میشود و به همین جهت بود که کون، آرامگاه مکتب سوسیالیسم پرودونی شد. این مکتب امروز در محافل کارگری پاریس از میان رفته است در آنجا، اینک تئوری مارکس بی چون و چرا نفوذ کرده است چه در میان یوسی بیلیست ها [۱۳] و چه در میان "مارکسیستها" فقط در میان بورژواهای "رادیکال" است که هنوز پرودون طرفدارانی دارد.

وضع بلانکیست ها هم بهتر از این نبود. آنها که در مکتب توطئه تربیت شده بودند و از طریق انضباط شدیدی - که خاص این مکتب است - با هم ارتباط داشتند و از این نقطه نظر حرکت میکردند که گروه نسبتا کوچکی از انسانهای مصمم و جدی و متشکل قادرند که در یک لحظه مناسبه تنها عنان دولت را در دست بگیرند بلکه با صرف انرژی زیاد و بدون توجه بهمه چیزهای دیگر میتوانند آنقدر آنرا حفظ کنند تا بتوانند توده مردم را به انقلاب بکشانند و آنانرا بدور گروه کوچک رهبری متشکل سازند. این کار قبل از هر چیز مستلزم شدیدترین تمرکز مستبدانه تمام قدرت در دست حکومت انقلابی جدید بود.

اما کون که اتفاقاً اکثریت آن از خود همین بلانکیستها تشکیل یافته بود، چه کرد؟ در تمام اعلامیه‌های خود خطاب به فرانسویان ایالات، آنها را به تشکیل یک فدراسیون آزاد از کونهای تمام نواحی فرانسه و پاریس و یک سازمان ملی که برای نخستین بار بوسیله خود ملت بوجود آمده باشد، دعوت میکرد. قدرت متحدی دولت مرکزی - ارتش، پلیس سیاسی و بوروکراسی - که ناپلئون در ۱۷۹۸ آفریده بود و از آن بپسند هر دولت جدید آنها بعنوان ابزار مطلوبی بکار برده و بر ضد مخالفین خود مورد استفاده قرار داده بود - درست همین قدرت بود که میبایستی در همه جا ساقط شود. همانطور که قبلاً در پاریس سقوط کرده بود.

کون از همان آغاز کار بزودی بی برد که وقتی طبقه کارگر ب قدرت میرسد، نمیتواند با دستگاه قدیمی دولتی به کار خود ادامه بدهد و بخاطر آنکه تسلطی را که بدست آورده است دوباره از دست ندهد، طبقه کارگر باید از یک سو دستگاه متحدی قدیمی را که تا آن وقت علیه خودش بکار میرفته است از بین ببرد و از سوی دیگر برای آنکه خیالش از جانب نمایندگان و کارمندان خود راحت باشد، میباید آنها را بدون استثنا و در هر زمانی قابل انفصال اعلام نماید. خاصیت مشخص دولت تا آن زمان چه بود؟ جامعه برای حفظ و مراقبت منافع مشترک اعضایش ابتدا بوسیله تقسیم کار، ارگانهای مخصوص خود را بوجود آورد. اما این ارگانها - و در رأس آنها قدرت دولتی - به مرور زمان در خدمت منافع خاص خود قرار گرفتند و از خدمتگزاران جامعه تبدیل به اربابان جامعه شدند، همانطور که این موضوع نه تنها در مورد سلطنتهای موروثی بلکه در جمهوریهای دموکراتیک نیز مشاهده میگردد. "سیاست - مداران"، در هیچ کجای دنیا باندازه آمریکا قویتر و جداتر از ملت را تشکیل نمیدهند. در آنجا هر یک از دو حزب بزرگ [۱۴] - که متناً و با بقدرت میرسند - بنوبه خود تحت تسلط افرادی قرار دارند که سیاست کسب و کارشان شده است. شغل آنها سوداگری در مورد کرسی های مجالس مقننه ملی و ایالتی است و یا آنکه از طریق آراینامیون برای حزب خود، زندگیشان را اداره میکنند و وقتی حزب به پیروزی رسیده، پادشاه خود را بصورت مقام دریافت میدارند. میدانیم که چطور آمریکائی ها سی سال است که برای رهائی از این یوغ تحمل ناپذیر تلاش میکنند و چطور علیرغم همه این تلاشها روز بروز ضعیفتر در این مرداب فساد فرو میروند. اتفاقاً در آمریکا است که بخوبی میتوانیم ببینیم که چگونه استقلال قدرت دولتی - که در اصل میباید صرفاً ابزار جامعه باشد - در برابر همین جامعه افزایش پیدا میکند. در آنجا نه دو دمان سلطنتی وجود دارد نه اشرافیت نه ارتش دائمی - باستانی تعداد معدودی سرباز برای نظارت بر سرخ پوستان - و نه بوروکراسی ای. با پست های ثابت و حق بازنشستگی. معدالک در آنجا

و باند سوداگر سیاسی بزرگ وجود دارد که به نوبت قدرت دولتی را در اختیار میگیرند و با فاسدترین وسایل و با شرم آورترین مقاصد از آن بهره برداری میکنند و ملت در مقابل این دو کارتل سیاستمدارانی - که ادعا میکنند در خدمت او قرار دارند ولی در واقع مسلط بر او هستند و غارتش میکنند - ناتوان است. بر ضد این تغییر کیفیت دولت و ارگانهای دولتی که از خدمتگزاران جامعه به اربابان جامعه تبدیل شده اند - و این امر تا کون در مورد تمام دولتهای گذشته بنحو گریزناپذیری صورت گرفته است - کون متوسل به دو وسیله قاطع شد. اولاً تمام مناصب اداری، قضائی و آموزشی را از طریق آراء عمومی مردم به مسئولینی سپرد که میتوانند در هر زمان توسط همان مردم منقض شوند. ثانیاً برای تمام مناصب - چه عالی و چه پائین - حقوقی معادل دستمزدهای بقیه کارگران مقرر داشت. بالاترین حقوقی که کون در مجموع سپرداخت [سالانه] شش هزار فرانک بود. بدین ترتیب کون سد مطلقیتی در برابر مقام پرستی و جاه طلبی قرار داد، اگر چه وکالت مشروط نمایندگان مجالس مقننه این امر را زاید ساخته بود.

این درهم کوبیدن قدرت دولتی ای که تا آن زمان وجود داشت و همچنین جانشین کردن آن بوسیله یک قدرت دولتی جدید و حقیقتاً دموکراتیک، مشروطاً در بخش سوم "حنگ داخلی" مطرح شده است.

اما در اینجا لازم بود به برخی از خطوط آن باختصار اشاره کنیم زیرا اتفاقاً در آلمان اعتقاد خرافی در مورد دولت بوسیله فلسفه به ذهن عمومی پیوروزای و حتی به بسیاری از کارگران منتقل شده است. بر بنیاد این تجسم فلسفی، دولت عبارتست از "تحقق ایده" یا بزبان فلسفه حیظه پیورودگاری در روی زمین، یعنی ظهوری که در آن حقیقت ابدی و عدالت تحقق مییابد و یا میباید تحقق بیابد. و از آنجا که از ایام طفولیت با این تصور خو گرفته شده است که هیچ یک از امور و منافع مشترک مربوط به جامعه نمیتواند از طریق دیگری سوای آنچه تا کون وجود داشته است - یعنی از طریق دولت و مقامات عالی آن - تأمین شود، لذا این [اعتقاد خرافی] سادترجا میافتاد و خیال میکنند وقتی از اعتقاد به سلطنت موروثی دست کشیدند و به جمهوری دموکراتیک سوگند خوردند، گامی جسورانه و عظیم به جلو برداشته اند. اما در واقع دولت چیزی نیست جز دستگاه یک طبقه برای اعمال ستم بر طبقهای دیگر که در جمهوری دموکراتیک نیز دست کمی از رژیم سلطنتی ندارد و در بهترین حالت بلائی است که پرولتاریای پیوروزند در کشاکش مبارزه برای تسلط طبقاتی، به ارت میبرد و همانطور که کون نتوانست، او نیز نمیتواند تا حد امکان زیان بخش ترین جنبه های دولت را بلافاصله حذف نماید تا آنکه زمانی فرا برسد که در آن نسلی که در شرایط جدید و آزاد بزرگ شده است، قادر به آن گردد که خود را از یقه خوان بختانی بنام دولت رها سازد.

تنگ نظران آلمانی [در متن های انگلیسی و فرانسه ، تنگ نظران سوسپال دمکرات آمده است]
باز اخیراً از شنیدن کلمه دیکتاتوری بیولتاریا سخت به وحشت افتاد ماند. بسیار خوب آقایان ، میخواهید
بدانید که این دیکتاتوری به چه میماند ؟ به کون پاریس نگاه کنید . این دیکتاتوری بیولتاریا بود .

لندن بمناسبت بیستمین سالروز کمون پاریس ۱۸ مارس ۱۸۹۱

ف . انگلس

اولین مانیفست شورای کل راجع به جنگ فرانسه و پروس

به اعضا اتحادیه در اروپا و ایالات متحد

در پیام افتتاحیه اتحادیه بین المللی کارگران ، در نوامبر ۱۸۷۴ کتیم :

- اگر رهائی طبقات زحمت کش ، همکاری برادرانه آنها را افسا می کند ، این طبقات
- چگونه خواهند توانست با سیاست خارجی ای که در تعقیب مقاصد جنسایت
- کارانه ای است پیش قنات های ملی را دست آویز قرار می دهد و در جنگ
- های راه زنانه ، خون و ثروت خلق را به باد می دهد ، این رسالت بزرگ خود
- را به انجام رسانند ؟ *

ما در آنجا ، سیاست خارجی مورد قبول بین الملل را با این کلمات تعریف کردیم :

- خواست قوانین ساده اخلاقی و عدالت که می باید بر روابط افراد خصوصی حاکم
- باشد و به عنوان عالی ترین قوانین حاکم نیز در رابطه میان ملت ها ، معتبر باشد .
- جای تعجب نیست اگر لوش بناهارت که هدرت خود را از راه بهره برداری از جنگ طبقاتی در فرانسه نصب کرد و آن را
- از طریق جنگ های خارجی هر چند گاه بیکار و ادامه داد ، از همان ابتدا بین الملل را دشمن خطرناکی خواند . در
- روز قبل از مراجعه به آرا ، صوسی جهت تأیید احوال دولت (۱) بناهارت دستور داد تا تاخقی به افسانه کشته ها و دیکتاتور
- اتحادیه بین المللی کارگران ، در فرانسه ، زده شود (۲) : در پاریس ، لیون ، برژان ، ماریس ، برست و دیگر شهرها ، تحت این
- ضوان که بین الملل جمعیتی سری است و در توطئه ای برای قتل او شرکت داشته است ، بچی این بهانه خیلی زود و
- توسط خود قنات ، چون روز روشن شد ، جرم شعبه های بین الملل در فرانسه چه بود ؟ آنها طفا و مصرا به خسلی
- فرانسه گفته بودند که رای دادن به نفع حکومت ، رای دادن به استبداد در داخل کشور و جنگ در خارج است . در
- واقع این نتیجه کار آنها بود که در تمام شهر های بزرگ ، در تمام مراکز صنعتی فرانسه ، طبقه کارگر چون تنی واحد
- برای رد تأیید احوال دولت (۱) به پا خاست . متأسفانه در نتیجه نادانی سنگین نواحی روستایی ، تعادل ترازو بهم
- خورد . بورسها ، کابینه ها ، طبقات مسلط و مطبوعات اروپا این تأیید (۱) را ، چون هموزی نمایان امپراطور فرانسه بر
- طبقه کارگر ، جشن گرفتند و این آکسی دهنده شروع کشتار بود . نه کشتار یک فرد ، بل که کشتار ملت ها
- توطئه جنگ در ژوئیه ۱۸۷۰ (۳) ، نسخه اصلاح شده ای از کودتای دسامبر ۱۸۵۱ پیش نبود . این امر در
- نگاه اول چنان واهی به نظر می رسید که فرانسه نی خواست به جدی بودنش باور کند و خیال می کرد که سخن نماندند
- ای که به اظهارات دولت راجع به جنگ می تاخنت ، تنها حمله ای برای سوداگری بورس است . وقتی که در ۱۵ ژوئیه ،
- بالاخره شروع جنگ رسماً به اطلاع هیات مقننه رسید ، تمام این سوسین درست ، با تعویب کله خرج مقدماتی به مخالفت
- برخواست . وحشی تی بر آن را "نفرت آیز خواند ، تمام مطبوعات مستقل پاریس آن را محکوم کردند و تعجب آیز انجامست
- که مطبوعات ایالات ، تقریباً با اتفاق بر آن صحه گذاشتند .

با وجود این ، اعضا بین الملل در پاریس دوباره شروع به کار کردند و در ۲۷ ژوئیه در روزنامه (Reveil)

مانیفست خود را خطاب به کارگران همه ملت ها منتشر ساختند که ما چکیده ای از آن را در این جا می آوریم :

- باز یک بار دیگر جاه طلبی های سیاسی ، به بهانه تعادل اروپا و اختراع ملی
- صلح جهان را در معرض تهدید قرار داده است . کارگران فرانسه ، آلمان ،
- اسپانیا ! صدایمان را بصورت فریاد واحدی علیه جنگ بلند کنیم ! ... جنگ
- به خاطر نفوق طلبی و دعوای دودمان های سلطنتی ، به دیده کارگران امر واهی
- و جنایت کارانه ای پیش نیست . در جواب اظهارات جنگ جویانه کسانی که خود

را از مالیات خون معافی کنند و بدبختی های عمومی را منبج جددی برای سودگری کرده اند، ما اعتراضی کنیم، مانی که خواهان صلح، کار و آزادی می باشیم..... برادران آلمانی، جدایی ما تنها نتیجه اش پیروزی کامل، استبداد در هر دو طرف راین است..... کارگران تمام کشورها کوشش مشترک ما به هر کجا برسد، در این لحظه ما افسه اتحادیه بین المللی کارگران که میز برابری معنا ندارد، آرزوها و سلام های کارگران فرانسوی را، به منزله عهد هم بستگی کمست ناپذیر، به سوی شما می فرستیم !

به این مانیست شمه های ما در پاریس، پیامهای مشابه دیگری از فرانسه فرستاده شد که از تمام آنها ما فقط بیانیته کارگران نولوی سور سن (Neully-sur-Seine) را نقل می کنیم که در روزنامه مارسیه (Marseillaise) روز ۲۲ ژوئیه انتشار یافت :

آیا این جنگ عادلانه است؟ نه! آیا این جنگ ملی است؟ نه! این جنگ تنها دعوای دو دودمان سلطنتی است. ما، به نام بشریت، دموکراسی، و منافع حقیقی فرانسه، بطور کامل و با منتهای نیرو، اعتراض بین المللی علیه جنگ را تأیید می کنیم! (۱)

این اعتراضات بیان کنند احساسات واقعی کارگران فرانسه بود، چنانکه حادثه ای بزودی آن را به ثبوت رساند: **پانصد و دهم دسامبر** ها را که نخست تحت هدایت لئوی بناپارت تشکیل شده بودند، "رویش کارگری" به نشان کردند و در کوچه های پاریس پخش نمودند. تادرتجا تشنجات تب جنگ را نمایش دهند. کارگران سخلات کارگری پاریس با نظاره ای آنچنان شدید به نفع صلح به پیشواز آمدند که بی تیری (Pitié) و ایس پاریس، احتیاطا در آن دید که تحت عنوان اینکه خلق وفادار پاریس بفرزندان میهن پرستی سرشار و شوق وافر خود را برای جنگ نشان داده است، فریاد هر نوع سیاست خبیانانه را تعطیل کند.

حوادث جنگ لئوی بناپارت با پیوس هر چه باشد، ناقص ترگ امپراطوری دوم از هم اکنون در پاریس به صد ا درآمده است. امپراطوری دوم، همانطور که آغاز شد، با یک تقلید مسخره نیز پایان خواهد یافت. ولی فراموش نکنیم که این حکومت ها و طبقات سلطه اروپا بودند که به لئوی بناپارت اجازه دادند تا به مدت ۱۸ ساله نمایش مسخره و وحشیانه امپراطوری بازگشته را بازی کند.

جنگ آلمان، یک جنگ دفاعی است. ولی چه کسی آلمان را در وضعی قرار داد که حالا مجبور به دفاع از خود باشد؟ چه کسی به لئوی بناپارت اجازه داد که با او جنگ کند؟ پیوس بیسمارک بود که با همین لئوی بناپارت، برای سرکوب اپوزیسیون نموده ای در کشور خود و انضمام آلمان به تاج و تخت هوهن زولن (Hohenzollern) توطئه کرد. اگر در نبرد سادویا (۲) به جای پیروزی، شکست نصیب می شد، لشکریان فرانسه به عنوان متحد پیوس از آلمان می گذشتند **بعد از پیروزی، آیا پیوس یک لحظه به این فکر افتاد که آلمانی آزاد را در مقابل فرانسه ای اسیر قرار بدهد؟ کجا سلا** و از طرف آلمان جنگ فقط جنبه دفاعی داشت چون طبع فرانسه بود و فرانسه در صد تجزیه آلمان بود و وحدت آن مخالفت می کرد (وحدت ملی، مسائل اصلی انقلاب پیروزی در آلمان بود). مارکس وانگس با در نظر گرفتن این خصلت دفاعی جنگ از طرف آلمان، از حزب کارگر آلمان می خواستند که: اولاً- بین منافع ملی آلمان و منافع خاندان های سلطنتی پیوس فرق قائل شود. ثانیاً- با انضمام آلزاس و لورین به آلمان، به هر شکل که باشد، مخالفت کند. ثالثاً همین که در پاریس یک حکومت جمهوری غیر نیویونیستی بر سر کار آمد فوراً تقاضای صلح کند. رابعاً- مرتباً اتحاد کارگران آلمان و فرانسه را که هیچ یک این جنگ را تأیید نمی کنند و طبع هم نمی جنگند، برجسته کند.

۴- (Sadowa) نبردی که در ۴ ژوئیه ۱۸۶۶ نقش فاطمی در جنگ آلمان و اطریش داشت. پس از پیروزی پیوس بر اطریش کشور اخیر از قدراسیون رضی اخراج شد و قسمت مهمی از طرح بیسمارک راجع به اتحاد آلمان عملی گشت و کفد راسیون آلمان شمالی پایه ریزی شد.

به عکس. آلمان در عین حفظ تمام زبانی های مادرزادی سیستم خاص خود، تمام جنگ بازی های امپراطوری دوم را هم به آن افزود. استبداد حقیقی و دموکراسیم فکری، حمله های سیاسی و لاجانی گری، جبهه برداری های ظلمت و ظلم باشد که بازی های مبتذل امپراطوری دوم، در هم بناپارتیست که تا آن زمان تنها در یکی از کاره های راین گل کرده بود، حالا جویبارها در ساحل دیگر تعویض می گرفت. از چنین اوضاعی، جز جنگ چه نتیجه دیگری می توانست به دست آید؟

اگر طبقه کارگر آلمان اجازه دهد که جنگ کنونی، خصلت کاملاً دفاعی خود را از دست دهد و به جنگی علیه خلق فرانسه مبدل گردد، چه به پیروزی برسد و چه به شکست بیانجامد، عاقبتش صمیمیت است. تمام بدبختی هایی که پس از جنگ استقلال طلبانه بر سر آلمان آمد، با شدتی بیشتر درباره ظاهر خواهد شد. معذک اصول بین الملل در میان طبقه کارگر آلمان، پیش از آن رواج یافته و صحت تر از آن ریشه گرفته است که چنین طاقبت تلخی را امکان پذیر کند. می بینیم که از طرف کارگران در ۱۶ ژوئیه در برانشویک برگزار شده، موافقت کامل خود را با مانیست پاریس اعلام داشت و هر نوع فکر تقاضای بین فرانسه و آلمان را رد نمود و با این جملات در قطعنامه خود نتیجه گیری کرد:

ما دشمن هر نوع جنگ هستیم ولی قبل از همه، دشمن جنگ بین خاندان های سلطنتی می باشیم. ما با تاسف و دردی صیق مجبوریم یک جنگ دفاعی را پس از هژوا بلائی اجتناب ناپذیر تحمل کنیم ولی در عین حال تمام طبقه کارگر آلمان را به بازی می طلبیم تا برای آن که چنین بدبختی های اجتنامی عظیم درباره پیش نیاید، بخواهیم که اختیار تصمیم درباره جنگ یا صلح به خود خلق واگذار شود. و آنها حاکم بر سرنوشته خویش باشند.

در شم نیتز (Chernitz) (۱) می بینیم که هزار کارگر ساکسون، قطعنامه ای در این باره به اتفاق آرا تصویب نمود:

به نام دموکراسی آلمان و پیرو کارگران حزب سوسیال دموکرات، اعلام می کنیم که جنگ کنونی، جنگی بین خاندانهای سلطنتی است. ما با خوشحالی دست برادرانه ای را که کارگران فرانسوی به سوی ما دراز کرده اند، می نشانیم. ما توجه به شعار اتحادیه بین المللی کارگران: برولتاریای همه کشورها متحد شویم! ما فراموش نخواهیم کرد که کارگران همه کشورها دوستان ما و مستندان همه کشورها دشمنان ما می باشند!

شمه بین الملل در برلین نیز به مانیست پاریس جواب داد:

ما به این اعتراضی که شما با دست و پا دل خود می کنید، می پیوندیم..... ما رسماً قول می دهیم که نه صدای شیپور نمره نوب نه پیروزی یا شکست، ما را از کار مشترک برای اتحاد کارگران تمام کشورها منحرف نخواهد کرد.

چشمپس بهاد!

در عقب سر این ماجرای خود کنی، چهبرئاریک روسیه نمایان است. این نشان از حادثه بدی است که جنگ کنونی درست موقعی شروع شده است که حکومت مسکو، ساختمان راه آهن استراتژیکی اش را به پایان رسانده است و از همان وقت قوای خود را در جهت پروت (Pruth) متمرکز کرده است. علاقه به حق آلمانی ها به جنگ دفاعی تجاویز بناپارت هر چه باشد، همین که به حکومت پیوس اجازه دهند که تقاضای ما را بهاری طلبیده یا یک ایشان را قبول کند، جنگ را خواهند باخت. خوب است آلمانی ها به خاطر بیاورند که پس از جنگ استقلال طلبانه طبع ناپلئون اول، در وسطی ده ها سال آلمان پیش تزار به زانو درآمده بود.

۱- نام امپروزی اش "کارل مارکس اشتاد" است و از شهرهای صنعتی جمهوری دموکراتیک آلمان بشمار می رود.

طبقه کارگر انگلستان، دستی برادرانه به سوی کارگران فرانسه و آلمان دراز می کند و اطمینان راسخ دارد که جنگ نفرت انگیز کوشی، هرگز نه که پایان یابد، بالاخره اتحاد طبقه کارگر تمام کشورهای جنگ را از میان خواهد برد. در همان حال که فرانسه و آلمان وارد جنگ برادر کشی شده اند، کارگران این دو کشور پیمانهای صلح و حسن نگاه با هم مبادله می کنند. این واقعیت یگانه و بزرگ که در تاریخ گذشته سابقه ندارد، راه را برای آینده ای روشن تر می گشاید و ثابت می کند که به عکس جامعه کهن و بدبختی های اقتصادی و هذیان های سیاسی اش، جامعه ای نو در حال ظهور است که راه و رسم بین المللی اش صلح خواهد بود، چون عامل نظم دهنده ملی اش در همه جا یکی است کار پیش آهنگ این جامعه نو، اتحادیه بین المللی کارگران است.

لندن. ۲۳ ژوئیه ۱۸۷۰

دومین مانیفست شورای کل درباره جنگ فرانسه و پروس

به اعضا اتحادیه در اروپا و ایالات متحد

ما در مانیفست اول خود در ۲۳ ژوئیه چنین گفتیم :

- ناقوس جنگ امپراطوری دوم از هم اکنون در پاریس به صدا در آمده است.
- امپراطوری دوم همانطور که آغاز شد با یک تقلید مسخره نیز پایان خواهد یافت
- ولی فراموش نکنیم که این حکومت ها و طبقات سلطه اروپا بودند که به لوشی -
- بنابارت اجازه دادند تا به مدت ۱۸ سال، نمایش مسخره و وحشتناک امپراطوری
- بازگشته را بازی کند.

بدین ترتیب حتی پیش از آنکه عملیات جنگی واقعا شروع شده باشند، از این انفرای بنابارتیستی، به عنوان حادثه ای گذشته سخن می گفتیم.

همان طور که درباره حقیقت امپراطوری دوم ما اشتباه نکرده بودیم، در مورد بیم از امکان این که جنگ آلمان غمگین دلفی اش را از دست بدهد و به جنگی طبقه خلق فرانسه تبدیل شود نیز بی حق نبودیم. جنگ دلفی در واقع با تسلیم لویی بنابارت، قرارداد سدان و اعلام جمهوری در پاریس تمام شد. ولی خیلی پیش از این حوادث، در همان وقت که گند گرفتگی صبی سها میان سلطنتی روشن شده بود، باند درباریان نظامی پروس تصمیم به اشغال گرفته بود.

البته بر سر راه آنها، اشکالی ناراحت کننده وجود داشت: اظهارات خود امپراطور ویلهلم در شروع جنگ، در نطق تاجگذاری خود در مجلس آلمان شمالی، ویلهلم رسماً اعلام کرده بود که طبقه امپراطور فرانسه و نه طبقه خلق فرانسه می جنگد و در روز ۱۱ اوت، طی یک پیام به ملت فرانسه چنین می گفت:

- از آنجا که امپراطور فرانسه از راه زمین و دریا، به ملت آلمان - که می خواست و
- می خواهد با خلق فرانسه در صلح زندگی کند - حمله کرده است، من فرماندهی
- ارتش آلمان را به عهده گرفته ام تا این تجاوز را دفع کنم و حوادث نظامی مرا
- مجبور نمودند که از مرزهای فرانسه بگذرم.

ویلهلم که از تائید خصلت دلفی جنگ در اظهارات قبلی اش، راجع به قبول فرماندهی ارتش آلمان فقط برای دفع تجاوز ناراحت است، اضافه می کند که تنها "حوادث نظامی مجبوریش کرده اند" که از مرزهای فرانسه بگذرد. یک جنگ دلفی البته مانع از برخی عملیات تهاجمی که ناشی از "حوادث نظامی" است، نمی باشد.

امپراطور پرهیزکار که بدین ترتیب در مقابل فرانسه و دنیا تعهد کرده بود که تنها جنگ دلفی می کند، چطور می بایست از این تعهد رسمی خلاص شود؟ صحنه گردانان چنین وانمود کردند که گویا طی رقم میل خود، به توقعات مقاومت نا پذیر ملت آلمان تسلیم شد. این صحنه گردانان به فریبته طبقه متوسط آلمان، پروپوسرها، سرما به داران نمایندگان انجمن شهر و نویسندگان، یاد دادند که وظیفه شان چیست؟ این طبقه متوسط که در مبارزات خود برای

آزادی مدنی بین سال های ۱۸۴۶ و ۱۸۷۰ نمایش بی سابقه ای از تردید، بی ظرفیتی و برداری خود داده بود، البته که حالا از جولان در صحنه اروپا، در لباس شهروندان صحنه پرستی آلمان شادمان است. این برای استقلال مدنی خود و طلب آن، حکومت پروس را مجبور به اجرای مقاصد سری خود این حکومت می کند. و برای استغفار از اعتقاد راسخ و تقریباً مذهبی ای که به شکست نا پذیری لویی بنابارت داشت، حالا با فریاد های رسا تجزیه جمهوری فرانسه را تقاضا می کند. یک لحظه به مدافعات عجیب این صحنه پرستان شریف گوش دهیم!

آن ها جرات نمی کنند بگویند که خلقی آلتزاس و لورین، برای تبدیل به آلمانی شدن آن می کشند زیرا درست برعکس است. استراسبورگ شهری که قطعه ای مستحکم بر آن احاطه دارد، به عنوان تنبیه از بابت صحنه پرستی فرانسوی خود، به حد و به طرز جبهی، مدت شش روز با بمب های آلمانی "بهاران شد". این بمب ها شهر را به آتش

کشیدند و دهه بسیاری از اهالی بی دفاع آن را کشتند و معدنک زمانی خاک این ایالت متعلق به امپراطوری آلمان
 هم بود. گویا همین جهت است که این خاک و موجودات انسانی که روی آن رویده اند، می باید به عنوان ملک خیر
 قابل تصرف آلمان توفیق شود. اگر قرار است نقشه ایی به سلیقه حقیق فروشان تنظیم شود، بهیچ عنوان نباید فراموش
 کشم که الکسندر (۱) براندنبرگ، به مناسبت تصرفاتش در پروس، خود وقت جمهوری لهستان محسوب می شد.
 معدنک همین پرستان آگاه تر آنرا سولین را به عنوان یک "تضمین مادی" طبقه تجاوز فرانسه طلب می کند.
 از آنجا که این استدلال هست، بسیاری از دست فکریان را از راه بدر برده است، جمهوری آن را بطور کامل تری مورد
 بررسی قرار دهم.

شک نیست که موقعیت کلی آلمان در منطقه با ساحل طرف مقابل و این وجود شهری چون ستراسبورگ که به
 میزان زیاد دارای استحکامات نظامی است و در ضمن بر سر راه بال (Bale) به گورسهایم (Gersheim) قرار
 دارد، برای حمله فرانسه به آلمان جنوبی بسیار مساعد است در حالی که حمله آلمان جنوبی به فرانسه را دچار اشکالات
 زیاد می کند. به علاوه هیچ شک نیست که انضمام آلمان جنوبی و بخش آلمانی زبان لنین، مرز آلمان جنوبی را بسیار مستحکم
 تر می کند بنحویس که در آن صورت، آلمان بر تمام طول تخته یوز (Voegen) و استحکاماتی که قله های شمالی آنسرا
 محافظت می کنند، مسلط می شود. اگر تتر هم به آلمان ضمیمه شود، فرانسه در حال حاضر از دو پایگاه مهم حلیاتش
 علیه آلمان محروم خواهد شد ولی این مانع از آن نخواهد بود که پایگاه های جدیدی در نانسی یا در وردن Verdun
 بسازد. آنها تا وقتی که آلمان، کوبلنز Koblenz، ماینس Mainz، وینز weinz، گورسهایم، راستاد Rastadt، و اولم Ulm
 را در اختیار دارد که همه پایگاه حلیات علیه فرانسه اند، و در جنگ اخیر هم منتفای استفاده از آن ها شد، آیا حق
 دارد ظاهراً متصفانه، استحکامات دوگانه این طرف را - هر چند مهم باشند - طلب کند؟ به علاوه ستراسبورگ برای
 آلمان جنوبی، در صورتی تهدید محسوب می شود که آلمان جنوبی قدرتی جدا از آلمان شمالی باشد. از ۱۷۹۲ تا
 ۱۷۹۵، آلمان جنوبی مرکز از این طرف تسخیر شد، چه در جنگ با انقلاب فرانسه، پروس متحدش بود. ولی همین که
 در ۱۷۹۵ پروس با انقلاب فرانسه از در صلح درآمد، جنوب را به حال خود گذاشت، حمله به جنوب آلمان از پایگاه
 ستراسبورگ شروع شد و تا ۱۸۰۹ ادامه یافت. واقعیت این است که آلمان متحد همیشه می تواند از راه تمرکز توپاش
 بین لاندو (Landau) و سارلوی (Sarrelouis) همانطور که در جنگ اخیر به آن عمل کرد، می پیشروی را قبول نبرد
 در راه ماینس، تتر، ستراسبورگ هر نوع از سپاه فرانسه را در آلمان بلا اثر کند. تا وقتی که دهه قشون آلمان در آنجا
 مستقر باشد، هر لشکر فرانسوی که از ستراسبورگ به سوی آلمان جنوبی پیشروی کند، از پشت مورد حمله قرار خواهد
 گرفت و ارتباطش تهدید خواهد شد. اگر جنگ اخیر یک چیز نشان داده باشد، آن اینست که اشغال فرانسه از
 سوی آلمان آسان تر است.

اما در کمال حسن نیت، آنها این پنج و یک عقب کردن تاریخی نیست که بلا لحاظ نظامی اصل تعیین کننده
 مرزها بین ملل قرار گیرد؟ اگر قاعده بر این باشد، اطریش هنوز هم در ونیز و خطین جنوب (Vincio) صاحب حقوق است
 و فرانسه هم بر خطر این حق دارد، از نظر دفاع از پاریس که حتما بیشتر در معرض حمله از شمال شرقی است تا برلین
 در معرض حمله از جنوب غرب. اگر مرزها بر حسب ضایع نظامی تعیین شوند، منافعات هیچ وقت تمام نخواهد شد چون
 هر خط نظامی الزاماً نقاط ضعفی دارد که می تواند با انضمام نواحی آن طرف تر، مستحکم شود؛ به علاوه هیچ گامی
 مرزها نمی توانند بطور قطعی و متصفانه تعیین شوند. چون همیشه از طرف فاتحان به شکست خوردگان تحمیل می کردند
 و بنا بر این در خود جوانه های جنگ جدیدی را می پروراندند. چنین است درس سراسر تاریخ. و در مورد ملت ها
 هم نظیر اشخاص وضع از همین قرار است. برای حذف وسائل تهاجمی آنها، باید وسائل دفاعی شان را گرفت و تنها
 به طلب پنج کردنشان نباید قناعت کرد. باید از میانشان برد. اگر ظامی وجود داشت که "تضمین های مادی" برای
 در هم شکستن اصحاب یک ملت گرفت، ناپلین اول بود که با قرار داد تیلیس (Tilsit) نحوه عمل آن طبقه پروس،
 این کار را انجام داد. معدنک چند سال بعد، قدرتی خوی آسایش چون یک بی پوسیده روی پشت ملت آلمان در
 هم شکست. این "تضمین های مادی" که پروس در رویای در هم خود، می تواند و جرات می کند به فرانسه تحمیل نماید
 ۱ - (Electeur) عنوان شاهزادگان و نجیبای معدودی بود که امپراطور را در قدم آنها انتخاب می کردند.

در منطقه با آنچه ناپلین اول از خود او گرفت چیست؟ نتیجه اش هم کمتر از آن صحبت بار نخواهد. تاریخ پاداش
 خود را نه بر حسب تعداد کیلومترهای مربع از خاک فرانسه که اشغال شده، بل که بر حسب کیفیت جنایاتی که عمارت ازاحیه
 سیاست اشغال گزانه در نیمه دوم قرن نوزدهم است خواهد داد.

اما سخن گویان صیبن پرستی توختن (۱) جواب خواهند داد که آلمانی را با فرانسوی نباید اشتباه کرد. آنچه
 ما می خواهیم افتخار نیست امنیت است. آلمانی ها بطور صده خلقی صلح جویند. تحت نظر طلاقه آنها، حتی تصرفی
 که یکی از طغسل جنگ آینده است، به وثیقه ای برای صلح دائم مینگ خواهد شد. البته این آلمانی ها نبودند که در
 سال ۱۷۹۲ فرانسه را اشغال کردند. آنها با این نیت عالی که انقلاب قرن هجدهم را با سر نیزه سرکوب کنند، آلمانی
 ها نبودند که دستشان را با به زانو در آوردن ایتالیا، خفه کردن مجارستان و تجزیه لهستان آورده کردند. سیستم
 نظامی کویض آنها که تمام اهالی سالم از جنس مذکور را به دو بخش می کند، بخشی برای ارتش فعال و بخشی دیگر به -
 عنوان ارتش در حال مرخصی، و هر دو مجبور به اطاعت کورکورانه از روسای که حق خداوندی دارند، چنین سیستم
 نظامی البته که "یک تضمین مادی" برای حفظ صلح و هدای عالی تملکات شدن کننده است. در آلمان مثل هر
 جای دیگر، خبر چینیانی که در خدمت قدرت های روزانه، فکر توده را با خود هدای می های در زمین مسج می کنند.
 این صیبن پرستان آلمانی که از دیدن استحکامات فرانسه در تتر و ستراسبورگ این هر خشکین اند، در حوض
 در سیستم وسیع استحکامات مسکوئی در ویرو، مودلین (Modlin) و ایوان کویود (Ivangorod) هیچ اشکالی نمی بینند
 در حالی که در مقابل وحشت اشغال گری بنیادین چشمشان درشت می شود، در برابر تنگ تسلط استبداد تزار دیده
 فروری بندند.

همانطور که بر ۱۸۲۵ بین لوسنی بناهارت و بیسمارک قول و قرار رد و بدل شد، همان طور هم در ۱۸۲۰،
 بیسمارک و گویاکف (۲) قول و قرار رد و بدل کردند. همان گونه که لویی بناهارت به خود می بالید که در جنگ ۱۸۶۶
 اطریش و پروس هر دو از پا در می آیند و او حاکم نهایی آلمان خواهد شد، همان طور هم الکساندر به خود می بالید
 که چون جنگ ۱۸۷۰ به از پا در آمدن مشترک آلمان و فرانسه می انجامد، از این رو او را حاکم نهایی قاره غرب می کشد
 همان طور که امپراطوری دوم، وجود کفدراسیون آلمان شمالی را با حیات خود ناسازگار می دانست، همان طور هم
 روسیه استبدادی خود را با وجود یک امپراطوری آلمان تحت رهبری پروس، باید در خطر حس کند. چنین است -
 قانون سیاست کهن. در این سیاست، نفع یک دولت، ضرر دولت دیگر است. نفوذ مسلط تزار در اروپا، ریشه اش
 در نفوذ سنتی او در آلمان است. در زمانی که حلیات آتش نشان وار حکومت استبدادی را از پایه تهدید می کند
 تزار آنها می تواند چنین از دست دادن پرستیوی را در خارج تحمل نماید؟ از هم اکنون روزنامه های مسکو، لندن
 و روزنامه های بناهارت نیست را بعد از جنگ ۱۸۶۶ تکرار می کنند (۳). آنها صیبن پرستان تهنیتی واقعا خیال می کنند که
 با انداختن فرانسه در آغوش روسیه، صلح و آزادی تضمین می شود؟ اگر برتری نظامی، گستاخی حاصل از پیروزی
 و سبیه چنین سلطنت، آلمان را به غارت سرزمین فرانسه بکشاند، در آن صورت تنها دو راه حل در مقابل دارد؛ یا
 باید به هر ترتیب، آلت روسی توسعه طلبی روسیه شود، یا پس از مدت کوتاهی نفس تازه کردن، برای یک جنگ "دلفی
 مجدد آماده کرد. ولی نه از این جنگهای "موضعی" که اختراع جدید است، بل که جنگ نژادی جنگی علیه نژاد های
 مؤتلف سلاو و لاتین.

طبقه کارگر آلمان، متصفانه پشیمانی خود را از جنگی که قاره به پیش گیری اش نبوده، اعلام داشت؛ به عنوان
 جنگی برای آزادی فرانسه و اروپا و استقلال آلمان، از شر این شیطان طاعونی یعنی امپراطوری دوم. این کارگران
 آلمان بودند که در اتحاد با کارگران روستایی، اصحاب و عضلات ارتش های قهرمانی را تشکیل می دادند که خانواده
 های خود را نیمه جان از گرسنگی، در پشت سرها می کردند. این ها که در جنگ خارجی تلفات داده اند، وقتی
 بازگردند، باز بواسطه فقر و فلاکت تلف خواهند شد. آنها به نوبه خود برای طلب تضمین پیش خواهند آمد: تضمین
 ۱ - Teuton اهلیای زمین باستانی که به سرزمین گل ها حمله کردند و آنها را اشغال نمودند. ۲ - در ۱۸۷۰
 گویاکف وزیر خارجه روسیه به بیسمارک وعده داد که دولت او در جنگ فرانسه و پروس طرف خواهد ماند.
 ۳ - اشاره به اعتراض روزنامه های مسکو به سیاست خارجی روسیه در مورد روابط دوستانه اش با پروس

اینکه فدائیکاری عظیم آنها بی عوده نبوده است، تعیین اینکه آزادی را بدست آورده اند، تعیین اینکه جمهوری بر لوش بناپارتی، مثل ۱۸۱۵ به شکست ملت آلمان منتهی نخواهد شد؛ لژیون نخستین تعیین آنها خواستار یک صلح آبروفشانه برای فرانسه و به رسمیت شناختن جمهوری فرانسه اند.

کمیته مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات آلمان، در مانیفستی که روزه سهتا مبر انتشار داده، به روی اینست تعیین ها تکیه کرده است:

- ما علیه انضمام آلمان و لین اتریش می کشیم . و آگاهیم که از طرف طبقه کارگر آلمان
- سخن می گوئیم . به خاطر صلح و آزادی ، به خاطر تمدن فرب طبقه بیست نسبی
- کارگران آلمان انضمام آلمان و لین را صبرانه تحمک نخواهند کرد
- برای هدف مشترک بین الطلی پروتاریا ، با وفاداری در کار و وفای کارگران در تمام کشور ها خواهیم ماند .

مخاطبانه ما نمی توانیم به موفقیت فوری آنها مطمئن باشیم . اگر کارگران فرانسه نتوانستند جلوی تجاوز کار را در زمان صلح بگیرند ، آیا کارگران آلمان خواهند توانست در میان سر و صدای اسلحه ، جلوی فاتح را بگیرند ؟ مانیفست کارگر آلمان می خواهد که لوش بناپارت به عنوان خائن به جمهوری فرانسه ، اخراج شود . حاکمان برعکس ، از هم اکنون در تلاشند تا دوباره او را به عنوان شایسته ترین فرد برای پوششگشکنی کشاندن فرانسه ، به کاخ تولیوری (Palais National) بازگردانند . نتیجه هر چه باشد ، تاریخ نشان خواهد داد که طبقه کارگر آلمان ، از همان خیره نوم طبقات متوسط آلمان ساخته نشده است . طبقه کارگر آلمان وظیفه خود را انجام خواهد داد .

ما هم مثل آنان ، به پیدایش جمهوری در فرانسه درود می فرستیم ، اما در همین حال از احساس وقوع حوادثی که امیدواریم درست نباشند — برشانیم . این جمهوری ، تاج و تخت را بر نیلیده است بل که تنها جای خالی آن را اشغال کرد . جمهوری نه به عنوان یک جمهوری اجتماعی ، بل که به عنوان یک اقدام ملی برای دفاع اعلام شد . این جمهوری در دست حکومتی است مرکب از اولتانیست های سرشناس ، به اضافه جمهوری خواهان طبقه متوسط که روی بعضی از آنان داغ پاک نشدنی قیام روشن ۱۸۴۸ خورده است . تقسیم کار بین افسه این حکومت ظاهرا بسیار بد انجام گرفته است . اولتانیست ها مقامات حساس را در ارتش و پلیس به دست دارند در حالی که به جمهوری خواهان انطالی ، وزارت خانه هائی رسیده است که در آنجا فقط حرف می زنند . برخی از اهدامات اولیه شان نشان می دهد که آنها از امپراطوری دوپنه تنها خرابی ، بل که وحشت از طبقه کارگر را نیز به ارث برده اند . اگر حالا با جبهه پرازی های مهم اهدامات غیر مکن را به نام جمهوری بدهد می دهند ، آیا برای آن نیست که بعد خزیده کشانی را راه بیاورد ازند که پیک حکومت مکن را طلب کنند ؟ آیا برای برخی از این گویگان جمهوری ، این طبقه متوسطی ها ، جمهوری تنها پوشش و یا پلی برای بازگشت دادن خاندان اولتانیست نیست ؟

طبقه کارگر فرانسه ، در شرایط بی نهایت دشواری قرار گرفته است . هر نوع تلاش برای سرنگونی حکومت جدید در برمان کنونی که دشمن تقریبا پشت دروازه های پاریس است ، یک صل دیوانه وار از روی ناامیدی است (۱) . کار — گران فرانسه باید وظیفه خود را به عنوان عضو اجتماع انجام دهند و در همین حال نباید به وسیله خاطررات ملی ۱۷۹۴

۱ — لندن در این باره می نویسد : "مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰ یعنی ۶ ماه قبل از کمن کارگران فرانسه را خصوصاً هدف قرار داد که در آن شرایط قیام یک دیوانگی محض است و قیلا تصویرات ناسیونالیستی مبنی بر امکان جنبشی در جهت ۱۷۹۴ را رد کرده بود . اما وقتی نوبه ها قیام می کنند مارکس می خواهد که همراه آنها باشد و در طی نبرد با آنها دروس بگیرد و نه اینکه تنها بطور بیرونی تکی درس بدهد . او می فهمد که هر نوع کوشش برای پیش بینی دقیق و کامل امکانات موفقیت در نبرد نهی شهادی و خود تلقی علاج ناپذیر است . برای او آمی بالانتر از این وجود ندارد که طبقه کارگر قهرمانانه با فدائیکاری و ابتکار خود تاریخ دنیا را می آفریند . مارکس را از نظر خود خلق کنندگان آن می دهد بدون این که از پیش امکان محاسبه دقیق امکانات موفقیت را داشته باشد و نه از نظر روشنفکر خرده بوروا که درص اخلاقی می دهند " پیش بینی اثر آسان بود نمی بایست خود را به خطر می انداختیم"

تحت تاثیر قرار گیرند ، آنطور که دهقانان فرانسه تحت تاثیر خاطررات ملی امپراطوری اولی قرار گرفتند (۱) . کارگران ، وظیفه تکرار گذشته را ندارند ، وظیفه آنها ساختمان آینده است ، آنان باید با خونسردی و لاطمئیت از امکانات مساعد آزادی ناشی از جمهوری ، برای کار سازمان طبقاتی خاص خود استفاده کنند . چنین سازمانی نیروی محرک ملی تازه ای، برای احیای فرانسه و کوشش مشترک ما یعنی آزادی کار ، به آنها خواهد بخشید . سرزشت جمهوری فرانسه بسته به سه انگلی و حزم آنهاست .

کارگران انگلستان ، از هم اکنون اهداماتی کرده اند تا از راه یک فشار سالم از خارج ، اگرچه حکومت خود را در به رسمیت شناختن جمهوری فرانسه در هم بشکنند (۲) . سیاست دفع الوقت کنونی حکومت انگلستان ، احتمالاً جبران جنگ طیه را کمن ها در ۱۷۹۴ وسیله و قیامانه اش در شناسائی کودتاست . کارگران انگلیسی بنا بر این از حکومت خود می خواهند تا با تمام همت با تجزیه فرانسه — که برخی از مطبوعات انگلیسی آنقدر وقیحند که سرسده کشان خواستار آنند — مخالفت کنند . همین روزنامه هائی که بیست سال پیش لوش بناپارت را تندییر آسمانی اروپا می خواندند و دیوانه وار برای طفیان برده فروشان کف می زدند (۳) .

شعبه های اتحادیه بین الطلی کارگران در هر کشور باید که کارگران را به عمل وادارند . اگر آنها وظیفه خود را فراموش کنند و بی حرکت بمانند ، جنگ وحشتناک کنونی ، کانون جنگ های بین الطلی برانتب کشنده تری خواهد شد که در هر کشور به پیروزی مجدد صاحبان شمشیر و زمین و سرمایه ، بر کارگران منتهی خواهد شد .

زنده باد جمهوری!

لندن . ۱ سپتامبر ۱۸۷۰

۱ — لوش بناپارت در انتخابات ۱۸۴۸ از احساسات ارتجاعی دهقانان فرانسه استفاده کرد . آنها که از روی نادانی قیامات انقلاب کبیر را به ناپلشن نسبت می دادند آراء خود را به لوش بناپارت دادند .

۲ — اشاره به تبلیغات وسیعی است که در انگلستان به نفع جمهوری فرانسه ، به ابتکار مارکس و شورای گل بین الطلی انجام می گرفت .

۳ — در جنگ داخلی آمریکا (۱۸۶۵ — ۱۸۶۱) بین ایالات متحقی شمالی و برده فروشان جنوب ، مطبوعات بوروا — فی انگلستان از جنبش ها حمایت می کردند . یعنی از رژیم برده داری . دلیلش آن بود که بوروازی انگلستان صنعت شمال را رقیب برای خود می دانست که در حال رشد است در حالی که ایالات جنوبی برای بازار انگلستان پنشه تهیه می کرد .

جنگ داخلی در فرانسه

پیام هورای کل

اعطایه بین المللی کارگران

به تمام اعضاء اعطایه

در اروپا و ایالات متحده



در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ هنگامی که کارگران پاریس جمهوری اعلام کردند و این امر تقریباً در آن واحد در سراسر فرانسه تأیید شدی آنکه حتی یک صدای مخالف بلند شود ، دسته ای توطئه گرا و کلای جاه طلب که تی بر مرد سیاسی شان بود و تروشو (Trochu) و ترالشان ، شهرداری پاریس را اشغال کردند . در آن زمان آنها به این امر که پاریس رسالت نمایندگی فرانسه را در تمام مراحل بحرانی به عهده دارد ، آنقدر متعصبانه اعتقاد داشتند که برای مشروع جلوه دادن عناوین خصی خود به نام حکومت فرانسه ، همین را کافی دیدند که به نمایندگی پاریسشان که دیگر معتبر هم نبود استناد کنند . ما در پیام دومین راجع به جنگ جدید ، پنج روز پس از روی کار آمدن این گروه گفتیم که اینها چه کسانی هستند ؟ با وجود این ، در سرکجه ناشی از غافلگیری ، در حالی که رهبران حقیقی طبقه کارگر هنوز در زندان بناپارتیست ها و پروس های در حال حمله به پاریس قرار داشتند ، پاریس این در دست گرفتن قدرت را تحمل کرد ولی به این شرط قطعی که فقط در مورد دفاع ملی از آن استفاده شود . اما پاریس به هیچ وجه نمی توانست از خود دفاع کند جز آنکه طبقه کارگرش را مسلح نماید و در سازمانی فعال متشکل سازد و از طریق خود جنگ ، آن را تعلیم دهد . اما پاریس مسلح معنائش انقلاب مسلحانه بود . بهرزی پاریس بر پروس تجاوز معنی بهرزی کارگر فرانسوی بر سرمایه دار فرانسوی و انگل های دولتی آن بود . در این کشمکش بین وظیفه ملی و منافع طبقاتی ، حکومت دفاع ملی برای آنکه خود را به حکومت خیانت ملی بدل کند حتی لحظه ای درنگ نکرد .

اولین اقدام این حکومت آن بود که تی بر را به تمام دربارهای اروپا به دوره فرستاد تا به بهای میادله جمهوری با یک شاه طلب میانجی گری نماید . چهار ماه پس از شروع محاصره ، وقتی خیال کردند که فرصت مناسبی پیش آمده تا برای نخستین بار کفه تسلیم را ادا کنند ، تروشو در حضور ژول فاور (Jules Favre) و چند تن دیگر از هم کارانش ، خطاب به مجمع شهردار های پاریس چنین گفت :

- * اولین سوآلی که در همان شب ۴ سپتامبر همکارانم از من کردند این بود : آیا ممکن است که پاریس هم محاصره را تحمل نماید و هم در برابر ارتش پروس مقاومت کند ؟ من در پاسخ منفی به این سوال درنگ نکردم . برخی از همکارانم که اکنون سخنان مرا گوش می کنند می توانند صحت گفتارم را تصدیق کنند و تخییر عقیده هم نداده ام . من به آنها - همان طور که در وضع کنونی امروز هم می-گویم - آن روز گفتیم که کوشش برای مقاومت در محاصره ، در برابر ارتش پروس - یک دیوانگی است . البته یک دیوانگی قهرمانانه و پس . حوادث [که خود او ایجادشان کرده بود] پیش بینی های مرا تکیه پ نکرد .

این سخن رانی نقی تروشو بعداً توسط آقای کوربن (Corbon) یکی از شهرداران حاضر در آن مجمع منتشر شد . به این ترتیب در همان شب اعلام جمهوری ، نقشه تروشو که همکارانش از آن آگاهی داشتند ، عبارت بود از تسلیم پاریس . اگر دفاع ملی چیزی جز بهانه برای حکومت شخصی تی بر و شرکا بود ، جاه طلبان چهارم سپتامبر روز پنجم می - بایست استعفا می دادند و خلق پاریس را در جریان " نقشه " تروشو می گذاشتند و از خلق می خواستند که با تسلیم شود و با خود سرنوشتهش را به دست گیرد . به جای این کار ، شهرداران ننگین تصمیم گرفتند که "جنون قهرمانانه" پاریس را با رژیم کورسنگی و شلاق زنی معالجه کنند و در این ضمن با مانیفست های پر صدا مسخره اش کنند و اعلام نمایند که تروشو " حاکم پاریس هرگز تسلیم نخواهد شد " و ژول فاور وزیر امور خارجه " هرگز یک ذره از خاک و یک سنگ از استحکاماتمان ! " راه دشمن واگذار نخواهد کرد . در نامه ای که همین ژول فاور به گامبتا (Gambetta) نوشت ، اقرار کرد که آنچه که او طبقه آن بر خاسته است ، سربازان پروس نیستند بلکه کارگران پاریس اند . در تمام مدت محاصره ، نیاقو کشان بنسناپارتیست که تروشو با حزم تمام فرماندهی ارتش پاریس را به آنان سپرده بود ، در مکاتبات خصوصی خود ، شوشی های فراوانی در

مورد مضحک دفاع پاریس می کردند (مثلا رجوع شود به نامه آلفونس سیمون - کی بو (A. Simon-Guod) سر فرمانده توپخانه ارتش دفاع پاریس و دارنده نشان لژیون دونور به سوزان (Suzanne) ژنرال توپخانه - این نامه بوسیله روزنامه رسمی کون انتشار یافت (۱))

ماسک شیانان ، بالاخره در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ برداشته شد . حکومت دفاع ملی که خود را با قهرمانی ای حقیقی ، لکه دار کرده بود ، با تسلیم در برابر دشمن به صورت حکومت بیسماک فرموده فرانسه درآمد . نقش آندرتست که حتی خود لویی بناپارت در سدان نیز با تنفر آن را رد کرده بود . پس از حوادث ۱۸ مارس و فرار به ورسای ، تسلیم شدگان مدارک کثیف خیانت خود را در پاریس جای گذاشتند و برای از میان بردن آنها ، چنانچه کون در مانیفست خود برای ایالات ذکر کرده " این ها برای تبدیل پاریس به تلی خرابه در میان دریای از خون ، حتی یک لحظه نمی بایست ترویج کنند " .

در ضمن ، حتی چند از رهبران حکومت دفاع ، دلائل شخصی خاصی هم داشتند تا تحقیق این امر را با حرارت دنبال کنند .

کی پس از اخذ آتش ، آقای میلییر (Millière) یکی از نمایندگان پاریس در مجلس ملی که بعدا به دستور خاص ژول فاور تیرباران شد . یک سلسله اسناد قانونی و واقعی منتشر ساخت که نشان میداد ژول فاور که با زن شخصی دائم الحصر که مقیم الجزیره بود ، زندگی می کرده با چه حقه بازی های گستاخانه ای در طی چند سال ، بنام فرزند ان حرام زاده خود موفق شده بود میراث مسمی به جنگ بیارود و شخص ثروتمندی شود ؟ و در محاکمه ای که وزارت امور عظیمه او ترتیب دادند ، با هم دستی دادگاه های بناپارتمستی توانست از بروز افتضاح جلوگیری کند . از آنجا که به زور سخن پردازی تنها نمی شد از سر این مدارک خشک و قانونی خلاص شد ، ژول فاور برای نخستین بار در عرش جلوس زینت را گرفت و با خیال راحت منتظر ماند تا جنگ داخلی شروع شود و آن وقت بود که با هیجان مفرط ، به خلق پاریس سه عنوان دسته اشرا از زندان گریخته ای که طبع خانواده و مذهب و نظم و مالکیت قیام کرده اند ، حمله برد . همسین قاجاقچی روز ؟ سنبامره هنوز کاملا بر مسند قدرت نیکه نرزه بود که با علاقه بیک (Pic) و تاپفر (Taillefer) را که حتی در زمان امپراطوری به جرم تقلب در ماجرای مفتاح اتاندار (Etendard) محکوم شده بودند ، به جان جامعه انداخت . یکی از این دو ، تاپفر ، که در زمان کون جرات کرده پاریس برگردد فوراً به زندان انداخته شد و پس از آن باز ژول فاور از پشت تریبون مجلس اظهار تعجب می کرد که پاریس تمام زندانیانش را آزاد کرده است .

ارنست بیکاره این فالستاف (۲) حکومت دفاع ملی ، کسی که پس از آن که مدت ها بی حوده زحمت کشید تا وزیر کشور امپراطوری شود و خودش خودش را وزیر کشور جمهوری کرد ، برادر آرتور بیکار نامی است که از بورس پاریس به عنوان کلاه بردار اخراج شد (رجوع شود به گزارش اداره پلیس به تاریخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۶۷) و مطابق اقرار خودش وقتی که مدیر شعبه بانک سوئیسه ژنرال (Societe Generale) واقع در شماره ۵ خیابان پالسترو (Palastro) بود مبلغ سیصد هزار فرانک دزدیده بود (رجوع شود به گزارش اداره پلیس به تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۸۶۸) این آرتور بیکار را ارنست بیکار مدیر روزنامه خود به نام (Electeur Libre) کرد . در همان موقع که جمع قاجاقچی های بورس توسط دروغ پردازیهای رسمی روزنامه وزارت کشور گمراه شده بودند ، آرتور مرتب بین وزارت کشور و بورس در رفت و آمد بود تا بر سر بدبختی -

۱ - متن این نامه چنین است " به تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۸۷۰ - سوزان عزیز . من در میان جوانان نیروهای نظامی ککی و هتزل (Hetzal) نامی را که توصیه اش کرده بودی پیدا نکردم ولی کسی به اسم هه سل (Hessel) پیدا کردم . آیا این همان است ؟ بی رودبایستی بگوئید چه می خواهید تا انجام دهم . او را یا می توانم در ستاد خود بپذیرم که لابد از بی کاری خسته خواهد شد و یا به مون والریین (Mont Valerien) بفرستم که کثرت از پاریس در معرض خطر باشد (برای اقواش) و در آنجا ظاهرا توب در خواهد کرد منتها در هوا و طبق متد نوتل (Noel) . بگوئید چه می خواهید . ارادتند . کی بو " (نوتل که ظاهرا توب در می کرد اما در هوا ، در مدت محاصره فرمانده مون والریین بود)

۲ - (Palastaff) دیپلمات انگلیسی قرن پانزدهم . شکسیر در نمایشنامه " هانری چهارم " او را به عنوان نرسوسه عیاش خوش گذران گرفته است . این نام در انگلیسی (Miller) و در آلمانی (Karl Vogt) آمده است .

های ارتش فرانسه معامله کند . تمام کجانیات مالی این یک جفت برادر به دست کون افتاد . ژول فری (Julie Ferry) که پیش از چهارم سپتامبر ، وکیل دعاوی ای بود که یک شاهی هم نداشت ، صوفی شد به عنوان شهردار پاریس در مدت محاصره ، در میان گرسنگی مردم ، ثروتی بجم برزند . روزی که قرار باشد او حساب بد اداره کردنش را پس بدهد ، روز محکومش خواهد بود .

این افراد ، فقط در خرابی پاریس می توانستند اجازه آزادی مشروط (۱) خود را به دست آورند ، و همانهایی بودند که بیسماک می خواست . پس از آن که وری ها مدتی بر خوردند ، تی بر که تا آن زمان توسط کون مخفی حکومت بود ، در رأس حکومت قرار گرفت و " مرخص شدگان " وزیر شدند .

تی بر ، این جن عجیب الخلقه ، تقریبا یک ربع قرن است که بورژوازی فرانسه را تحت تاثیر دلربایی خود قرار داده است ، چه او کامل ترین تجسم فساد معنوی طبقه بورژواست . پیش از آن که سیاستمدار شود ، تی بر به عنوان موزیکالیت دروغ پردازش را قبل از نشان داده بود ، شرح زندگی اجتماعی او ، سرگذشت بدبختی های فرانسه است . پیش از سال ۱۸۳۰ با جمهوری خواهان سرسوری داشت ولی در زمان لویی فیلیپ با خیانت به حامی خود لافیت (Lafitte) به وزارت رسید . و با ایجاد اغتشاش در محلات پست طبقه روحانی که طی آن کلهای سن ژرمن لکسوا (St. Germain l'Auxerrois) و اموال آن غارت شد ، و نیز اجرای نقش های دوگانه جاسوس - وزیر و قاپله - زندان بان برای دوستان دو سروری Duchesse de Berry نزد شاه اجرو قرتی یافت . قتل و عام جمهوری خواهان در خیابان ترانس نونین (Trannonin) و به دنبال آن قوانین گندی که طبعه مطبوعات و حق انتخابات برقرار شد ، همه از کارهای او بود . وقتی که به عنوان رئیس کابینه در ۱۸۲۰ دوباره ظاهر شد ، از طرح استحکاماتی ای که برای پاریس ریخته بود ، فرانسه را به تعجب و با - داشت . او به جمهوری خواهانی که این طرح را به عنوان توطئه ای شوم طبقه آزادی پاریس محکوم می کردند ، از پشت تریبون مجلس چنین جواب داد :

- " یعنی چه ؟ آنها که تصور می کنند ساختن استحکامات معمولی می تواند برای آزادی و نظم ضرر باشد ، خود را خارج از هر واقعهی قرار می دهند ! اولاً این تبحر است به دولت - هر دولتی که باشد - که با بهاران پاریس بتواند روزی سر پا بماند این امر پس از پیروزی صد بار غیر ممکن تر خواهد بود تا قبل از آن " .

البته ؟ هیچ حکومتی هرگز جرات نمی کرد پاریس را از دژهای خودش بهاران کند جز همین حکومتی که قبل این دژها را به پرسی ها تسلیم کرده بود .

وقتی سلطان بومبا (Bomba) در ژانویه ۱۸۴۸ در Palermو مشق تیراندازی می کرد ، تی بر که مدت ها وزارت - خانه ای نداشت در مجلس چنین از جا در رفت

- " آقاها از آنچه در پالرم می گذرد اطلاع دارند . شما وقتی باخبر شدید که یک شهر بزرگ به مدت ۴۸ ساعت بهاران شده همه از نفرت بر خود لرزیدید [به معنای پارلمانی گله] . و توسط چه کسی ؟ توسط دشمنی خارجی که از حقوق جنگی خود استفاده می کند ؟ نه آقاها ، توسط حکومت خودش . و به چه دلیل ؟ چون این شهر بدبخت حقوق خود را می خواست . بلکه بهاران ۴۸ ساعت طول کشید اجازه دهید تا از افکار اروپایی استدلال کنم . این دشمنی بزرگ به بشریت است که از پشت نباید بزرگترین تریبون های اروپا ، سخنی چند [در واقع حرف] در تنفر از این نوم افعال ادا شود

۱ - اصطلاحی که مارکس به کار برده این است : tickets of leave که در انگلستان اجازه ای بود که به زندانیانی که پیش از پایان دوره محکومیت مرخصی شدند می دادند و می بایست آن را هر چند گاه یک بار به پلیس نشان دهند . این اصطلاح را مارکس در سطور بعد باز به کار برده و به گزات ویزی تی بر را tickets of leave men خوانده است که ما به " مرخص شدگان " ترجمه می کنیم .

وقتی که نایب السلطنه اسپانیا (Departero) که خدماتی هم به کنوینسیون کرده بود (کاری که آقای تی بر هرگز نکرده) آنجا کرد که می خواهد پارسلن را برای از بین بردن قیام بباران کند، از هر گوشه دنیا صدای تفرخ برخاست. ۱۸ ماه بعد، آقای تی بر از سرسخت ترین مدافعان بباران رم توسط ارتش فرانسه بود (۱) . در واقع مشکل این که اشتباه سلطان بوسیا فقط این بود که بباران را به ۴۸ ساعت محدود کرده بود .

چند روز پیش از انقلاب قریبه، تی بر که از تمعید و دور بودن از قدرت و سود - که گیزو (Guisot) به او تحمیل کرده بود - شکین بود، و در ضمن بو برده بود که یک قیام توده ای قریب الوقوع است، با شیوه قهرمانی کادی که بنه مناسبت آن میرا بو - مکن لقب گرفت، در مجلس چنین اظهار کرد:

- * من طرفدار انقلابم، نه تنها در فرانسه بل که در اروپا، آرزوی کم که حکومت
- * انقلابی در دست امتدالین بماند؛ ولی اگر حکومت به دست فراطین و وحشی
- * رادیکال ها هم بپفتد، با این همه من هدفم را رها نمی کنم و هم چنسان
- * طرفدار انقلاب خواهم ماند .

انقلاب قریبه به وقوع پیوست و به جای این که جای کابینه گیزو را کابینه تی بر بگیرد - آنطور که مردک خواشایرا دیده بود - لویی فیلیپ را به نفع جمهوری بر کار کرد . او در نخستین روز پیروزی توده، خود را به دقت پنهان کرد و یادش رفت که تحقیر کارگران نسبت به او، وی را از گزند کینه شان در امان می دارد . معدالک با شهابی افسانه - ای به دوری گزیدن از صحنه احتمالی ادامه داد تا این که قتل عام ژوئن این صحنه را برای فعالیت های خاص او آماده کرد . در این وقت به صورت روح هدایت کننده "حزب نظم" (جمهوری پارلمانی در آمد و در این دوران قدرت بود که تمامی فرائسین های وقیب طبقه حاکم با هم برای سرکوب خلق توطئه می کردند و در ضمن حال علیه یکدیگر درسیه می نمودند تا هر یک سلطنت مورد نظر خود را دوباره برقرار کند . در آن وقت نیز مثل امروز، تی بر جمهوری خواهان را به عنوان تنها مانع در راه تحکیم جمهوری تخطئه می کرد؛ آرزوی هم مثل امروز او با جمهوری همان کینه طرف می شنید که میرغضب با دون کارلوس (Don Carlos) طرف شد؛ "من تو را خواهم کشت فقط برای این که خوبت را می خواهم ."

امروز هم مانند آنروز او می تواند در فردای پیروزی فریاد بزند: "امپراطوری مالید !". طی رقم جمله - برداری های عوام فریبانه اش در مورد آزادی های لازم و با وجود دلخوری شخصی اش از لویی بناپارت که او را فریب داد و پارلمانتاریسم را دور انداخت - و این مرد آگاه است که در خارج از محیط قلابی اش باید تا سرحد صوم شدن در خود جمع شود - او در تمام گند کاری های امپراطوری دنوم دست داشت . از اشغال رم توسط ارتش فرانسه گرفته تا جنگ علیه پروس که خود در بر انگیزشش سهیم بود، از طریق فعالیت های سخت به وحدت آلمان، نه به عنوان پوششی برای استبداد پروس بل که به عنوان تجاویز به حق فرانسه در استفاده از تفرقه آلمان .

تی بر، این آرایشگر تاریخی ناپلین اول (۲) که با شوق تمام شمشیر او را با دست های ناقص الخلقه اش در برابر اروپا تکان می داد، سیاست خارجی اش همیشه برای فرانسه خفت و خواری به بار می آورد . از قرار داد ۱۸۴۱ لندن تا تسلیم پاریس در ۱۸۷۱ و جنگ داخلی کونی که او اسپران سدان و متز را با اجازه مخصوص بیسمارک علیه پاریس رها کرده است . طی رقم استمداد انعطاف پذیر و نوسان تصمیمش، این مرد در تمام مدت عمر خود با پست نشین شیوه های کینه پیوستگی داشته است . به خودی خود واضح است که جریان های عمیق جامعه مدین همیشه بر او پوشیده مانده اند؛ لیکن طموس ترین تغییرات در سطح همیشه این مغزی را که تمام حیاتش در زبان ضحک است، به وحشت می انداخت به این ترتیب، او از ناخشن به هر نوع تخمیری در سیستم پروتکتوریسم فرانسه (۳) ، تحت عنوان ۱ - در ۱۸۴۹ یک ارتش فرانسوی برای محافظت پاپ در برابر انقلاب ایتالیا، به آنجا فرستاده شد . بباران رم به نحوی مفتضحانه قانون اساسی فرانسه را پایمال کرد . مطابق این قانون، جمهوری هرگز نمی باید نیروی خود را بسرای خود کردن آزادی هیچ خلقی به کار ببرد .

- ۲ - مهم ترین آثار قسی تی بر عبارتند از: تاریخ انقلاب فرانسه و تاریخ کسولا و امپراطوری .
- ۳ - سیستم حفاظت کمربتی در فرانسه . گمک گرفتن زیاد از بعضی کالاها - (برای محصولات ذوب فلز انگلستان ۷۰ پو برای آهن آلات ۱۰۰٪) نتیجه این شد که بسیاری از محصولات که فرانسه قادر به ساختنش نبود، از بازار حذف شد .

توهمین به مقدمات هرگز خسته نشد . وقتی وزیر لویی فیلیپ بود، ساختمان راه آهن را به عنوان خواب و خیالی چنین آسا سفینه می کرد . و بعد ها وقتی در زمان لویی بناپارت در ایزین سین قرار گرفت، هر نوع کوششی برای اصلاح سیستم پیوسیده ارتش را به عنوان بی احترامی به مقدمات می گوید . در تمام مدت زندگی اش، این مرد هرگز مرتکب کوچک - ترین عملی نشد که به حال عموم مفید باشد . تی بر تنها در حرص مال و نفرت از انسان هایی که این ثروت را به وجود می آورند ثابت قدم بود . در زمان لویی فیلیپ فقیر بود و به عنوان مزدور وارد وزارت شد . ولی وقتی از آنجا درآمد طمیز بود . آخرین دوره وزارتش در زمان همان شاه (اول مارس ۱۸۴۰) باعث شد که در مجلس طفا به اختلاس متهم شود . به عنوان جواب به این اتهامات، او تنها به ریختن اشک قاضی کرد؛ کلابی که او به سادگی مانند ویل فایر و تمساحان دیگر، با آن معامله می کند . در برود، اولین اقدامش برای نجات فرانسه از یک ورشکستگی مالی قریب الوقوع آن بود که سالها به طمین فرانک در حرق خود مقرر کند . و این اولین و آخرین حرف "جمهوری صرفه جویانه" ای بود که در نما ی آن را به انتخاب کننده گان پاریس در ۱۸۶۹ نشان می داد . یکی از همکاران سابق او در مجلس سال ۱۸۳۰ که شخصا سرمایه دار بود و معدالک طرفدار آگار کین شده بود، آقای به له (Beauregard) اخیرا در اصلاتی چنین تی بر را مورد خطاب قرار داد:

- * اسارت کار بوسیه سرمایه همیشه سنگ بنای سیاست شما بوده است و از روزی که
- * دیدید جمهوری کار در شهرداری مستقر شده، بطور مداوم خطاب به فرانسه
- * فریاد زدید که: این ها جنایت کارند !

تی بر، استاد در تکلف کاری های پست دولتی، ناهمه در پیمان شکنی و خیانت، متمسک شخیص در انواع حمله های پست و شیوه های نیرنگ آمیز و ناپکاری های زشت متنی مبارزه حزبی در پارلمان؛ کسی که هر وقت دستش از وزارت کوتاه می شد بی هیچ وسواس انقلاب را دامن می زد و تا زمام دولت را در دست می گرفت آن را در خون فری می کرد، کسی که به جای فکر شستی پیش قضاوت طبقاتی دارد و به جای احساسات، خود پرستی، کسی که ژستدگی شخصی اش همان عذر مفتح است که زندگی اجتماعی اش نفرت انگیز است . حتی حالا که نقش سیلا (Sylla) ی فرانسه را بازی می کند نمی تواند جلوی خود را بگیرد تا سخزگی خود نمایی اش شغانت افاضلش را بیشتر نکند .

تسلیم پاریس و تحویل پاریس و بل که فرانسه به پروس، پایان یک سلسله طولانی توطئه با خیانتی بود که به کمک دشمن، غاصبان ۴ سپتامبر بگفته خود نوشو دست از همان روز شروع کرده بودند . از طرف دیگر این تسلیم شروع جنگ داخلی بود که می بایست به کمک پروس، علیه جمهوری پاریس درگیر شود . این دام در همان متن قرار داد تسلیم گسترده شده بود . در این هنگام بیش از یک سوم کشور در اشغال دشمن بود . با پخت با ابالات رابطه نداشت و ارتباطات نامنظم بود . در چنین شرایطی انتخابات حقیقی در فرانسه غیر ممکن بود مگر آن که از پیش وقت کافی بسرای تهیه مقدمات آن موجود می بود . به همین مناسبت، قرار داد تسلیم تصریح می کرد که در ظرف ۸ روز می باید مجلس ملی تشکیل شود . به طوری که خبر انتخابات قریب الوقوع در بسیاری از نقاط، در همان شب اخذ رای رسید . به علاوه مطابق یکی از مواد صحر قرار داد، این مجلس تنها به این منظور تشکیل می شد که راجع به جنگ با صلح و احیانشا عقد قرار داد صلح تصمیم بگیرد . مردم حس می کردند که مواد قرار داد آتش بس ادامه جنگ را غیر ممکن می کند و نیز حس می کردند که بدترین افراد فرانسه برای اجرای صلحی که بیسمارک تحمیل کرده است، بهترین حاضرند . اما تی بر که از این پیش بینی ها ناخشن بود، پیش از آن که اسرار آتش بس در پاریس فاش شود، برای تبلیغات انتخاباتی در ابالات افتاد تا مردم را به دور حزب مشرطه خواهان جمع کند . این از این پس می بایست در کار اولتانیست ها، جای بناپارتیست ها را که دیگر محلی از اعراب نداشتند بگیرد . او از آنها ترسی نداشت . بناپارتیست ها ممکن نبود بتوانند حاکمان فرانسه مدین باشند و در نتیجه به حرمان در خور تحقیر تبدیل شده بودند، در این صورت کسدام حزب بهتر از حزبی که علقش به قول خود تی بر (در مجلس روز ۲ ژانویه ۱۸۳۴) " همیشه هم جوار با سه عامل

تهاجم خارجی، جنگ داخلی و هرج و مرج بوده است" می توانست به عنوان آلت ضد انقلاب انتخاب شود؟ آنها واقعا خیال می کردند که به هزاره ای که این همه انتظارش را می کشیدند رسیده اند؛ پانته تنهاج خارجی که فرانسه را لگد مال کرده بود، سقوط یک امپراطوری بود، اسارت بناپارت بود و بالاخره آنها بودند . چرخ تاریخ به وضغ عقب گسرد

کرده بود و به مجلس ناپهاده ۱۸۱۶ رسیده بود. در مجالس جمهوری از ۱۸۱۸ تا ۱۸۵۱ آنها توسط قهرمانان پارلمان چي تعليم یافته و کار کشته شان بود که معرفی می شدند ولی حالا، ساهی لشکر حزب بود که هجوم می آورد. یعنی تمام پورشناک (۱) های فرانسه.

همین که مجلس دهاتی ها (۲) در برد و تشکیل شده، تی بر به روشنی متذکر شد که مقدمات صلح باید بلافاصله - حتی بدین آن که اختصار یک مباحثه پارلمانی را هم داشته باشد - تصویب گردد و تنها به این شرط است که پروس ها اجازه خواهند داد که جنگ طبعی جمهوری و سنگر آن پاریس شروع شود. شد انقلاب در واقع نمی باید وقت تلف کند. امپراطوری دوم میزان قرض کشور را به دو برابر رسانده بود و تمام شهرهای بزرگ را در قرضه های شهری سنگین غرق کرده بود. جنگ هزینه زندگی را به نحوی وحشتناک بالا برده و تمام منابع ملی را بی رحمانه به تاراج داده بود. برای تکمیل خرابی، شیلوک (۳) پروس هم برات به دست برای مخارج یک طبعین و نیم سربازی که در خاک فرانسه داشت و فرات از طهارتیش با روح ۵٪ حاضر بود. چه کسی می بایست صورت حساب را به پردازد؟ تنها از راه واگرن کردن خسونت آموخ جمهوری بود که غاصبان ثروت می توانستند امیدوار باشند که مخارج جنگی را که خود بوجود آورده بودند، به دوش تولید کنندگان ثروت بیاکنند. بدین ترتیب ورشکستگی عظیم فرانسه به پهلوی این ناپهاندگان میهن - پرست مالکیت زمین و سرمایه، زیر نظر و تحت توجه مهاجم، همسزمی زد تا به جنگ خارجی، جنگ داخلی و طغیانان برده فروشان را هم اضافه کند.

برای بستن راه بر هر توطئه تنها یک مانع وجود داشت: پاریس. خلع سلاح پاریس اولین شرط پیروزی بود. از این رو تی بر به پاریس اخطار کرد که سلاح را زمین بگذارد. بعد! تظاهرات پر حدت "مجلس دهاتی ها" علیه جمهوری، تناقض گوش های خود تی بر دربار و موقعیت قانونی جمهوری، تهدید به خلع پاریس از مقام پانختی، انتصاب سفرای ارشانیست، قوانین دوفور (Dufore) در مورد تجارت و کرایه خانه که تجارت و صنعت پاریس را ورشکست می کرد، مالیات پویه - کرتیه (Pouyer-Quertier) در باره اخذ دو سانتیم از هر نسخه هر نوع انتشاراتی، صدور حکم اعدام برای بلانکی و ظورنس (Pourens)، حذف روزنامه های جمهوری خواه، انتقال مجلس به روسای و تجدید حکومت نظامی که توسط پالی کائو (Palkao) بر قرار گشته و با چهارم سپتامبر از بین رفته بود، انتصاب وی نوآ (Viny) دسامبرچی معروف به عنوان حاکم پاریس و والانتین (Valentin) واندادار سلطنتی به عنوان رئیس پلیس و دل دو پالادین (d'Aurelle de Paladine) ژنرال ژوژیت به عنوان سر فرمانده گارد ملی، تمام این ها پاریس را از فرط غضب از جا به - در برد.

اکنون ما از آقای تی بر و افراد "دفاع ملی" که آنچه هایش هستند سوألی داریم. می دانیم که مع الواسطه آقای پویه - کرتیه وزیر دارائی اش، تی بر قرضه ای به مبلغ دو ملیارد گرفته که می بایست فوراً پرداخت شود. حال آیا صحیح است یا نه:

- ۱ - که در این معامله مبلغی چند صد ملیونی برای جیب تی بر، ژول فاور، ارنست بیگار، پویه - کرتیه و ژول سیمون در نظر گرفته شده؟
 - ۲ - که این پول تنها پس از آرام کردن پاریس می بایست پرداخت شود؟
- در هر حال به نظری رسد که در این مورد امری فوق العاده فوری وجود داشته که تی بر و ژول فاور به نام اگسنت مجلس برود و قبحانه تقاضا کردند که پاریس بلافاصله از طرف سپاهیان پروسی اشغال شود. معذالک بیسمارک، همان طور که خودش در بارگشت به آلمان با نیشخند و علنا برای ستایش گران مبتذلش در فرانکفورت گفت، منظورش از اول این نبود:
- ۱ - Fourcneugnac یکی از قهرمانان کمدی های مولیر؛ نمونه نجیب زاده دهاتی ابله.
 - ۲ - مجلس ملی که در ۱۳ فوریه ۱۸۷۱ در برد و افتتاح شد، بخش اعظمش را سلطنت طلبان سرسخت تشکیل می دادند (۵۰ نفر از مجموع ۷۵۰ ناپهاده) که معروف مالکان بزرگ زمین و قشرهای ارتجاعی شهرها و دهات بودند. لقب "مجلس دهاتی ها از آن حاست.
 - ۳ - (Shylock)، از شخصیت های نمایش نامه شکسپیر به نام "تاجر ونیزی"، نمونه ریاخوار



پاریس مسلح و تنها مانع جدی بر سر راه توطئه شد انقلابی بود. پس پاریس را می باید خلع سلاح کرد! درباره این یک نکته، مجلس برود و صداقت محض بود. اگر داد و بی داد نعره وارد دهاتی هایش برای بیان این مطلب کافی نبود، در عرض تسلیم پاریس توسط تی بر به امثال بر طوطف هیات سگانه، مرکب از ونیوای دسامبرچی، والانتینسن، واندادار بناپارتیست و دورل دو پالادین ژنرال ژوژیت، تا آخرین قمار شمشه را هم بر طرف کرد. در همان حال که به نحوی توهین آمیز، هدف واقعی یعنی خلع سلاح پاریس را اعلام می کردند، توطئه چیان از پاریس می خواستند که تحت بهانه ای که روشن ترین و شرم آورترین دروغ ها بود، سلاح را زمین بگذارند. تی بر می گفت که توخانه گارد ملی پاریس متعلق به دولت است و باید به دولت رد شود. واقعیت از این فرار است: از همان روز که زندانیان بیسمارک قرار داد تسلیم فرانسه را امضا کردند ولی برای خود عده زیادی از گارد ها را به قصد تهدید پاریس نگه داشتند و پاریس در حال مراقبت دائمی بسر می برد. گارد ملی تجدید سازمان یافت و کنترل عالی اش به یک کمیته مرکزی منتخب تمام افراد گارد ضمای بقایای تشکیلات بناپارتیستی قدیم، واگذار شد. در شب ورود پروس ها به پاریس کمیته مرکزی تصمیم گرفت که توپ هائی را که تسلیم شدگان خائنانه در محله هائی رها کرده بودند که قرار بود پروس ها اشغال کنند، به مین مارتر (Montmartre) و بلویل (Belleville) و ویلت (Villette) منتقل کند. این توخانه به خرج گارد ملی درست شده بود. در قرار داد تسلیم ۲۸ ژانویه هم بطور رسمی این توخانه، ملک خصوصی گارد شناخته شده و به این سبب مشمول تحویل کلیه سلاح های دولتی به فاتحان نشده بود. و تی بر آنقدر بهانه کم داشت - هر بهانه سبکی که می خواهد باشد - که برای جنگ علیه پاریس، مجبور بود به این دروغ شاخدار که گویا توخانه گارد ملی متعلق به دولت است دست بزند.

گرفتن توخانه البته تنها می توانست مقدمه ای باشد برای خلع سلاح عمومی پاریس و بنا بر این انقلاب چهارم سپتامبر. اما این انقلاب رژیم قانونی فرانسه شده بود. جمهوری که زاده این انقلاب بود، از طرف فاتحان در ضمن قرار داد تسلیم به رسمیت شناخته شده بود. بعد از تسلیم هم جمهوری، از طرف تمام قدرت های خارجی به رسمیت شناخته شد و به نام او بود که مجلس ملی تشکیل گردید. انقلاب، سپتامبر کارگران پاریس و تنها عنوان قانونی مجلس و حکومتی بود که در برد و تشکیل شد. بدین آن، مجلس ملی می بایست فی الفور جای خود را به هیات مقننه ای بدهد که در ۱۸۶۹ از راه آراء عمومی و تحت حکومتی فرانسوی ونه آلمانی انتخاب شده و حال به دست انقلاب پراکنده شده بود. تی بر و مرخص شدگانیش می بایست تسلیم می شدند تا بتوانند اجازه نامه ای به امضا لوش بناپارت برای معافتی از سفر به کابین (۱) بدست آورند. مجلس ملی با اختیارات رسمی اش درباره عقد قرارداد صلح با پروس، تنها پسگی از حوادث این انقلاب بود و تحسم حقیقی انقلاب، پاریس مسلح بود که انقلاب را به انجام رساند و به خاطر آن، پنج ماه محاصره را با تمام کراهت گرسنگی تحمل نمود و علی رغم نقشه تروشو - مقاوت - یعنی اساس یک جنگ دفاعی دروایات - را ادامه داد. و حال پاریس می بایستی یا سلاح را به فرماندهی موهن برده فروشان باقی برد و واگذار کند و اعتراف نماید که معنای انقلاب چهار سپتامبر تنها تعویض قدرت از لوش بناپارت به حریفان شاهی او بوده است؛ یا به عنوان قهرمان فرانسه برای فد اکاری آماده باشد. فرانسه ای که نجاتش از ورشکستگی و حیات مجددش، جز با درگروزی انقلابی شرایط سیاسی و اجتماعی ای که امپراطوری دوم را به وجود آورد و تحت مراقبت دلسوزانه آن رسیده و گذشته از محاللات بود. پاریس که در نتیجه گرسنگی ۵ ماهه، نحیف شده بود، لحظه ای هم تردید نکرد. پاریس قسم شد تا تمام عواقب مقاومت را در مقابل توطئه گران فرانسوی و حتی توپ های پروس، که از بالای حصارهای خودش نگاهش می کرد، به خود ببرد. معذالک، کمیته مرکزی بناسبت اکراه از جنگ داخلی که پاریس می باید وارد آن شود، علی رغم تحریکات مجلس و غاصبان قوه محریه و علی رغم تمرکز قوای حطروناکی که در پاریس و حوالی آن انجام می شد، روشی کاملاً تدافعی

۱ - (Cayenne) پایتخت گویان فرانسه. یکی از تبعیدگاه های زندانیان در آن زمان بود.

پیش گرفت .

تیر بود که جنگ داخلی را شروع کرد . بدین ترتیب که وی نوا را در رأس هدفتزادی گروهان شهری و چند هنگ پیاده نظام ، شبانه به مین مارتر فرستاد تا گارد ملی را غافل گیر کند و توپخانه اش را ضبط نماید . ولی می دانیم که چگونه تلاش آنها به مقاومت گارد ملی برخورد و از هم پاشید و چطور سربازان پیاده نظام ، با خلق همدردی کردند . دولت دو بالادین از پیش اعلامیه بیوزی اش را چاپ کرده بود و تی بر اعلاناتی آماده نموده بود که از کودتایش خبر می داد . و یک مرتبه به جای همه این ها ، پیامی از تی بر خطاب به گارد ملی منتشر شد ، حاوی این تصمیم بزرگوارانه که گارد ملی می تواند سلاح هایش را حفظ کند . در این پیام اظهار اطمینان شده بود که گارد ملی با سلاحش به حکومت خواهد پیوست و طبقه پانفان بر خواهد خاست . از سیمده هزار افراد گارد ملی ، تنها سیمده نفر به تهدیدات تی بر پاسخ دادند و طبقه خودشان ، به آن مردک پیوستند . انقلاب افتخار آمیز ۱۸ مارس کارگران ، تسلط قطعی آنان را به پاریس برقرار کرد . کمیته مرکزی به حکومت وقت مبدل شد . اروپا لحظه ای به شك افتاد که آیا در این اشکال انتخاباتی سیاسی و جنگی تازه و همچنان انگیزه هسته ای از واقعیت هست و یا این که تمام این ها ، رویاهای گذشته ای است که مدت مدیدی است که دیگر محو شده است .

از ۱۸ مارس تا روز ورود ارتش روسی به پاریس ، انقلاب پرولتاریائی از اصال خشونت آمیزی که اینچنین در انقلابها و به ویژه در ضد انقلاب های " طبقات بالا " فراوان است ، چنان بر کار ماند که هیچ واقعه ای - به استثناء اعدام ژنرال لوکت Le Comte و ژنرال کلمان توما Clément Thomas و حادثه میدان واندوم (Vendôme) - به دشمنان فرصت مریده جویی نداد .

ژنرال لوکت ، یکی از افسران بناپارتیست که در شپسین طبقه مین مارتر شرکت داشت ، چهار بار به هنگ ۸۱ پیاده فرمان داد تا در میدان پیگال (Pigalle) به روی مردم تیراندازی کند و چون سربازان اطاعت نکردند ، آنها را به شدت مورد توهین قرار داد . به جای تیراندازی به روی زن ها و بچه ها ، سربازان خود او را تیرباران کردند . عادت کهنیای که ناشی از قزاقی منشی مکتب دشمنان طبقه کارگر است ، در لحظاتی که سربازان تخمیر جبهه می دهند یک باره از بین نمی رود . همین سربازان کلمان توما را هم اعدام کردند .

"ژنرال" کلمان توما ، که در واقع یک گروهان دوم ناراحت بود ، در آخرین روزهای حکمرانی لویی فیلپ در دفتر روزنامه جمهون ، خواهان موسوم به "ناسیونال" استخدام شد تا در آنجا هم به عنوان لولوی سرخرمن (مد پرسول) و هم به عنوان پهلوان پنجه دوشل جی ، در این روزنامه دعوائی ، خدمت کند . پس از انقلاب فوریه ، اماردی "ناسیونال" که به قدرت رسیده بودند این گروهان دوم سابق را ، در شب قضایی ژوئن ، ژنرال کردند . او که مثل ژول فاور پکسی از توطئه گران نوم این قضایی بود ، بعدا یکی از بی حیثیت ترین جلدان آن شد . بعد ها او و بساط ژنرالی اش مدتی ناپدید شدند ، تا دوباره در اول نوامبر ۱۸۷۰ روی آب آمدند . در شب پیش از آنکه حکومت دفاع ملی که در شهرداری بازداشت شده بودند (۱) به بلائیک ، ظویرس و سایر نمایندگان طبقه کارگر رسا قول داده بودند که قدرت فغصی خود را به کمونی که می بایست در پاریس آزادانه انتخاب شود ، واگذارند . ولی به جای وعده به قول ، برونین های (۲) توتو را - که جای کرس های بناپارت را گرفته بودند - به جان پاریس انداختند . (ژنرال تامی زبه (Fouquier) تنها کسی که

۱ - روز ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ ، کورنشنی برای واژگون کردن حکومت دفاع ملی و در دست گرفتن قدرت انجام شد . شایعات مربوط به آتش پس با پروس و شکست گارد ملی در بوزوه (Bourget) در سی اکتبر ، و قرارداد تسلیم سدان ، بساعت پیش راندن خنجر شد . افراد گارد ملی به رهبری بلائیکست ها ، شهرداری را اشغال کردند و حکومت سابق را ساقط نمودند و حکومت جدیدی اعلام کردند که می بایست ترتیب انتخابات کمون را بدهد . ولی حکومت جدید که بر نوسده ها اتکا نداشت ، از حدود ضعف و تزلزل نشان داد و با افراد حکومت دفاع ملی که بازداشت بودند وارد مذاکره شد و موافقت آنان را برای انتخابات کمون (اول نوامبر) و عفو عمومی به دست آورد . در همین اثناء سپاهیان گارد بوزووائی سر رسیدند و در صبح اول نوامبر شهرداری را اشغال نمودند و حکومت دفاع ملی را دوباره برقرار کردند .

۲ - Broton منظور اهل برتانی (Britann) امانت شمال غربی فرانسه .

نخواست نام خود را با این خیانت آلوده کند ، از سر فرماندهی گارد ملی استعفا کرد و به جای او کلمان توما ناگهان به مقام ژنرالی رسید . او در تمام مدت فرماندهی اشرته طبقه پروسی ها ، بل که طبقه گارد ملی جنگید . او بود که مانع تسلیح کامل گارد ملی شد ، گردان های بوزووائی را طبقه گردان های پرولتاریائی تحریک کرد ، افسرانی را که با نقشه توتو مخالف بودند ، بهین ریخت و همین گردان های پرولتاری را که قهرمانی شان اینک باعث تمجیب دیرینه ترین دشمنان شده ، تحت عنوان بی غیرتی مرخص کرد . کلمان توما از این که به عنوان دشمن شخصی طبقه کارگر ، سردوشی های خود در ۱۸۴۸ را باز یافته بود ، سخت احساس خروسی کرد . همین چند روز پیش از ۱۸ مارس بود که داشت نقشه شخصی اش را برای تمام کردن کارگرمی های سرسید اراندل پاریسی " برای لوظو (Le Pito) وزیر جنگ شرح می داد . پس از آن که سرری نوا به سنگ خورد ، او در لباس جاسوسی وارد محرکه شد . کمیته مرکزی و کارگران پاریس همانقدر مسئول کلمان توما و لوکت می باشند که شاهزاده خانم گال (Gall) مسئول سرزشت افرادی که در روز ورودش به لندن زیر دست و پا له شدند .

کشتار مردم بی سلاح در میدان واندوم ، داستانی است که آقای تی بر و دهانی هایش در مجلس ، با اصرار تمام خود را از آن بی اطلاع نشان دادند و انتشار آن را به عهده گه روزنامه نگاران اروپائی گذاشتند . "نظم خواهان" و ارتجاعیان پاریس از پیروزی ۱۸ مارس به لیزه افتادند . برای آنان این پیروزی نشانه ای از پایخ متقابل خلق بود که بالاخره فرای می رسید . شیخ قربانیان که طبق دستور آنها از ریزه های ژوئن ۱۸۴۸ تا ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ (۱) به قتل رسیده بودند ، جلوشان سبزی شد و کفیر آنها همین واهمه شان بود . اما حتی گروهان های شهر هم به جاسی این که خلق سلاح و زندانی شوند - چنانچه می بایست می شدند - دروازه های پاریس را برای عقب نشینی به روسای چهار طاق یافتند . نظم خواهان نه فقط اندیشی نداشتند بلکه در مردم جمع و جور هم شدند و در مرکز پاریس به استحکام مانی چند نیز به راحتی دست یافتند . این گذشت کمیته مرکزی و این بزرگاری کارگران مسلح که به نحوی همبست با عادات "حزب نظم" مغایرت داشت ، از طرف این حزب به غلط به عنوان علامت ضعفی آگاهانه تعبیر شد . و نقشه پهلوان آنها که تحت عنوان نظاهرات غیرمسلحانه ، هدفش در انجام کاری بود که وی نوا با توپ و مسلسل نتوانسته بود بکند ، از آن ناشی شد . روز ۲۲ مارس جمعی شورشی شیک پیش ، از محلات امیان نشین به راه افتادند که تمام موش مرد ها در

صفوف جمع بودند و پیشانیهای همه پاران سرشناس امپراطوری یعنی هه کین ها (Heckeren) ، کوکت لوگین ها (Coetlogon) ، هانری دوین ها (Henry de Pène) و غیره . به پهلوان تظاهرات آرام ، این عده اوایش که در خفا به سلاح های آدم کشان مسلح بودند و در طی راه روی جمع شده بودند ، گشتی ها و فراوان گارد ملی سر راهشان را که تک افتاده بودند ، کک زدند و خلق سلاح کردند و در صرح خیابان "صلح" (Rue de la Paix) با فریادهای "مرگ بر کمیته مرکزی! مرگ بر قاتلان! زنده باد مجلس ملی!" کوشیدند تا صفوف سربازانی را که در آنجا بودند بشکنند و ستاد گارد ملی را غافلگیرانه تسخیر نمایند . در مقابل تیراندازی آنان ، به آنها اخطارهای رسمی داده شد (این عمل در فرانسه معادن (Riot act) در انگلستان است) و چون اثری نبخشید ، ژنرال گارد ملی دستور آتش داد . این سبک مغزبان ابله کسه گمان می کردند نمایش دادن "اعضا" شان بر انقلاب پاریس ، همان اثر شیپورهای بونجو (Joujou) روی دیوارهای اربسا (Jaffro) را دارد ، در همان شلیک اول به حال وحشت زده فرار کردند . فراریان در پشت سر خود دو کشته و نسه زخمی مهلک (که یکی شان عضو کمیته مرکزی بود) به خاک داشتند . در سراسر میدان عملیات این کسان طبعی و خنجر و شمشیر های در عضا پنهان شده ریخته بود که خود بر حصلت "غیرمسلحانه" بودن این تظاهرات "آرام" شهادت می داد . هنگامی که در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ ، برای اعتراض به خیانت ارتش فرانسه در حلقه به رم ، گارد ملی دست به تظاهراتی واقعا آرام زد ، شانکارین (Chamarnier) که در آن زمان ژنرال حزب نظم بود ، به مناسبت این که سپاهیان از هر طرف به افراد بی سلاح حمله کردند و او دستور داد که آنها را تیرباران کنند ، شقه نمایند و زیر پای اسبان لگد -

۱ - در ۲۲ ژانویه ۱۸۷۱ کوشش دیگری برای سقوط حکومت دفاع ملی به عمل آمد . علت بلا فصل طغیان ، شکست گارد ملی به فرماندهی بوزوا (Buzova) در ۱۸ ژانویه بود . ضعیفان آن شایمانی در مورد آتش بس و انتصاب وی نوا به فرمانداری نظامی پاریس پیدا شد . نورش ۲۲ ژانویه هم مثل شورش ۳۱ اکتبر تزلزل و بدین پیوستگی و ارتباطها خلق بود . در جریان سرکوب خنجر سی نفر - از حلقه زن ها و بچه ها - کشته و زخمی شدند .

مال نمایند، از طرف مجلس ملی و به وزیر آقای تییر، به عنوان منجی جامعه مورد استقبال قرار گرفت. در آن وقت در پاریس حکومت نظامی اعلام شد و دوپور (Du Paur) مجلس را با عجله به تصویب قوانین اختیافی جدیدی واداشت. توفیق ها و تمهید های تازه ای در گرفت و خلاصه دوران ترور جدیدی پیش آمد. ولی در این نوع موارد، طبقات پائین طور دیگری عمل می کنند. کمیته مرکزی (۱۸۷۱)، قهرمانان این "تظاهرات آرام" را صاف و ساده فراموش کرد. به نحوی که دو روز بعد آنها دوباره توانستند زیر فرمان دریا سالار سمه (Sesost) جمع شوند و این مرتبه برای تظاهر مسلحانه که عاقبت به فرار معروفشان به ورسای ختم شد. نفرت از تعقیب جنگ داخلی که تییر با تلاشش در دستبرد به مون ماوتز آن را شروع کرد، باعث شد که این بار کمیته مرکزی این اشتباه مهلك را مرتکب نشود که فورا به ورسای، شهری که در آن وقت کاملا بی دفاع بود، حمله نکند و بدن ترتیب توطئه های تییر و دهائی هایش را خاتمه ندهد. در عوض حزب نظم توانست روز ۲۶ مارس یعنی روز انتخابات کمین، نیروی خود را از نهای کند. آن وقت بود که در شهرداری های پاریس، اعضا این حزب با فاتحان بلند نظر خود، دم از صلح و صفای زدند در حالی که ته دل، سوگند یاد می کردند که در موقع و مکان مناسب، همه شان را از بین ببرند.

حالا پشت سکه را ببینید. تییر در آغاز ماه آوریل حمله دوشش را علیه پاریس شروع کرد. اولین دسته از زندانیان پاریسی که به ورسای آورده شدند تحت شکنجه های تحمل ناپذیر قرار گرفتند و در حالی که از دست پیگار، دست در جیب شلوار دور آنها می گشت و فحشتان می داد و خانم تییر و خانم فاور در میان ندیمه (۲) های خوب برای اعمال تنگیمن جمعیت ورسائی ها، کف می زدند. افرادی از پیاده نظام که اسیر شده بودند، به سردی قتل عام شدند. دوست رشید ما، ژنرال دووال (Duvall) کارگر ذوب آهن، بدون هیچ نوع محاکمه ای تیرباران شد. کالیفه جاکسن زن خودش، که شهرت مند بین خود نمایش دادن های شرم آورش در مجالس مشرت امپراطوری دوم بود در اعلامیه ای فخر می کرد که کشتار گروه کوچکی از کارگر ملی با فرمانده و معاونشان که غلطگیر و خلع سلاح شده بودند کار اوست. وی نوا چون به همه دستور داده بود که هر سربازی را از صفوف متحدان (Pédérés) گرفته و اعدامش نمایند، از طرف تییر به دریافت صلح بزرگ لژیون دوتور نائل آمد. شماره (Desmaréte) ژاندارم مدال گرفت زیرا که مانند یک قصاب، ظورنس نجیب این روح بلند مرتبه ای را که جان افراد حکومت دفاع ملی را در ۳۱ اکتبر نجات داده بود، خائنهانه قطعه قطعه کرد. "جزئیات سرت بخش" این آدم کشی را تییر و پیروزندان برای مجلس ملی شرح داد. با خودخواهی تازه به دوران رسیده کی یک توپ پوس (Tou Pouce) پارلمانی، که قرار است نقش نیمو رنگه را هم بازی کند، او هر نوع حقوق جنگی معمول بین متدندان را در مورد کسانی که علیه ادنی حضرتش قیام کرده بودند، زیر پا گذاشت. هیچ چیز نفرت انگیزتر از این صحن نبود که برای مدتی فرصت یافته تا همان طور که ولتر قبلا تصورش را کرده بود، اختیار عمل را به غریزه سمعانه اش بسپارد.

پس از تصویب نامه کمین در ۷ آوریل، که عمل متقابل را تجویز می کرد و اعلام این امر که کمین وظیفه دارد پاریس را در قبال اعمال وحشیانه راهزنان ورسائی حفظ کند و مشت را با مشت جواب دهد. تییر باز از رفتار وحشیانه خود در مورد زندانیان باز ناپستاد. به عکس در اعلامیه های خوب آنها را مورد توهین بیشتری قرار داد: "هرگز چهره هائی به این دناقت از عوام فریب، نگاه افراد شریف را آزار نداده است". شریف مثل خود تییر و مرخص شدگان عضو کابینه اش با وجود این، تیر باران زندانیان مدتی قطع شد. ولی همین که تییر و ژنرال های دسامبرچی اش خبردار شدند که تصویب نامه کمین درباره عمل متقابل تنها یک تهدید بی هوته بوده است و حتی جاسوسان ژاندارمری شان که در پاریس، در لباس میدل کار ملی بازداشت شدند و گروهیان شهری که با بمب های آتشزا بازداشت شد، از مجازات معاف گردیدند دوباره تیرباران زندانیان به مقاس و سمع شروع شد و تا به آخر ادامه یافت. خانه هائی که افراد کارد ملی به داخل آن پناهنده شده بودند، توسط ژاندارم ها محاصره شد. بعد روی خانه ها نفتر ریختند (تفت برای اولین بار در این جنگ به کاری رفت) و سپس آتش زدند. احساس سوخته بعدا توسط آمبولانس مطبوعات که در تین (Tern) مستقر بود برداشته شد. چهار کارد ملی که در ۲۵ آوریل در بل این (Belie pine) خود را به یک دسته شکاری سواره نظام تسلیم نموده بودند، توسط فرمانده دسته - که سپاهی گانیه بودن واقعا به او می برانید - یکی پس از دیگری تیرباران شدند یکی از این چهار قربانی، شهر (Serran) نامی که خیال می کردند مرده است، سینه مال سینه مال خود را به پشت -

های نگهبانی پاریس رسانید و بعد در مقابل کمیسیون که از طرف کمین تشکیل شد، واقعه را شرح داد. وقتی (Tolain) درباره گزارش این کمیسیون، وزیر جنگ را استنضاح کرد، دهائی ها صدایش را خفه کردند و به لوظو قدغن کردند که جواب ندهد. سخن گفتن از این واقعیت های روشن، توهین به ارتش پرافتخار شان به شمار می رفت. لحن گستاخانه اعلامیه های تییر در مورد متحدانی (Pédérés) که در مولن ساکه، هنگام خواب، با سوزنیزه کشته شده بودند و کشتار دسته جمعی کلماار (Clamar) حتی روزنامه نایمز لندن را هم که خیلی حساسیت ندارد، به صدا در آورد. ولسی امروزه، شرح بی رحمی های مقدماتی بهاران کنندگان پاریس و توطئه گران شورش برده فروشان با پشتیبانی تساجم خارجی، به شوخی بیشتر می ماند. در میان تمام این اعمال نفرت انگیز، تییر که تمام جس ناله های پارلمانی اش را در سارده مسئولیت سنگینی که شانه های ناقص الخلقه اش را خم کرده، به دست فراموشی سپرده است، حالا در اعلامیه های پیش به این می بالد که "مجلس در کمال آرامش به کارش ادامه می دهد" و با میهمانی های بی دریغ اش، گاهی با ژنرال های دسامبرچی و زمانی با شاهزادگان آلمانی، می خواهد نشان بدهد که هاضه اش به هیچ وجه، حتی با شیخ لوگنت و کلمان توما هم مختل نشده است.

در صبح ۱۸ مارس پاریس با صدای رعد آسمانی "زنده باد کمون" از خواب بیدار شد. کمون، این ابوالهولسی که این همه فکر بورژوازی را به وحشت انداخته است، مگر چیست؟ کمیته مرکزی در مانیفست ۱۸ مارس خود می گوید:

- "پرولتراها پاریس، در میان ضعف ها و خیانت های طبقات حاکمه در یافتند که"
- "ساعت عمل برای نجات اوضاع از راه به دست گرفتن اداره امور کشور، فرا رسیده"
- "است..... پرولتاریا بی بوده است که وظیفه فوری و حق مطلق اوست که"
- "سرنوشتش را به دست گیرد و با قبضه کردن قدرت آن را به پیروزی برساند."

ولی طبقه کارگر نمی تواند تنها به دست گرفتن ماشین دولتی ساخته شده و به کار بردن آن در جهت هدف های خود قناعت کند.

قدرت متمرکز دولت با ارگان هایش که در همه جا هستند یعنی ارتش دائمی و پلیس، بورژوازی، روحانیت و دادگستری و ارگان هایی که بر طبق طرح یک تقسیم کار سیستماتیک و سلسله مراتبی به وجود آمده اند، از زمان سلطنت استبدادی سرچشمه می گیرد. در آن وقت، این ارگان ها برای جامعه بورژوازی تازه پا و حربه نیرومندی برای تهاجم علیه طبقه کارگر بود. معذالک، انواع میراث های قرون وسطایی و حقوق اربابان، امتیازات محلی و انحصارات انجمن های شهری و صنفی و قوانین ایالتی مانع رشد آن می شد. جابری عظیم انقلاب فرانسه در قرن ۱۸ تمام این بقایای زمان های پیشین را به دور ریخت و بدین ترتیب زمین اجتماعی را از آخرین موانع راه ساختمان دولت مدین پاک کرد. این دولت مدین در امپراطوری اول ساخته شد که خود نتیجه جنگ های ائتلاف کشورهای نیمه فئودالی اروپایی کهن علیه فرانسه مدین بود. در رژیم های بعدی که حکومت زیر کنترل پارلمان یعنی زیر کنترل سنتیم طبقات دارا قرار گرفت، نه تنها مبدل به جنگالی شد برای تحمیل بهدگاری های کشور و مالیات های خرد کننده و البته با جدایی های مقاومت - ناپدید شدن و مقام و سود جویی و حمایت؛ و نه تنها چون تکه استخوانی مورد کشمکش دستجات رقیب و ماجراجویان طبقات حاکم قرار گرفت، بلکه خصلت سیاسی آن هم همراه با تغییرات اقتصادی جامعه، تحول یافت. با همان آهنگی که پیشرفت صنعت مدین، تضاد طبقاتی بین سرمایه و کار را رشد می داد و گسترش و شدت می بخشید، قدرت دولتی هم پیش از پیش خصلت تسلط ملی سرمایه بر کار و خصلت نیروی اجتماعی سازمان یافته ای برای دریند کشیدن جامعه و حاصلت دستگاه استبداد طبقاتی را به خود می گرفت. بعد از هر انقلاب که شاخص مرحله ای پیشرفته تر در جنگ طبقاتی است، حاصلت اختیاتی قدرت دولتی و با وقاحتی بیش از پیش، برجستگی می یافت. انقلاب ۱۸۳۰ که به انتقال حکومت از مالکان زمین به سرمایه داران انجمنه و مستقیم ترین دشمن کارگران را به جای مدنی درجه دوم نشاند، بورژوازی جمهوری - دوا و که به نام انقلاب فوریه قدرت دولتی را در دست گرفتند، در قتل عام ووشن آن را مورد استفاده قرار دادند تا اینکه کارگر را قانع کنند که جمهوری اجتماعی یعنی جمهوری که اسارت اجتماعی آنان را تضمین کند، و شاه پرستان طبقه بورژوا و زمین دار را مجاب نمایند که آنها می توانند در کمال اطمینان و نگرانی ها و مزایای حکومت را به "جمهوری دواهان" بورژوا بسازند. معذالک، این رژیم از تهرمانی منحصر به فردشان در ووشن، بورژوازی جمهوری حواص از صفوی مقدم "حزب نظم" به عقب افتاده ترین صفوف آن پس رفتند. خود "حزب نظم" ائتلافی بود از تمام بخش ها و فرقه های رقیب طبقه حواصان در تضادشان با طبقات تولید کننده که حال به وضوح آفتابی شده بود. شکل خاص حکومت شراکی آنها "جمهوری پارلمانی بود با لویی بناپارت به عنوان رئیس جمهور. این رژیم تروریسم طبقاتی آشکارا توهمین حساب شده به "نوده پست" بود. اگر جمهوری پارلمانی، بقل آتای تی بر "باعث کشرین تفرقه بین آنها" دسته های مختلف طبقه حاکم [بورژوازی] در عرض پرنگاهی بین این طبقه و تمام جامعه منهای درود سته کوچک آنان به وجود می آورد. اشکالاتی که تفرقه آنان در رژیم های پیشین، در کار قدرت دولتی ایجاد می کرد، با انحصار آنان بر طرف شد، و از نظر قیام پرولتاریا می باید آمیز شده بود آنها از این قدرت دولتی و به عنوان ابزار جنگ ملی سرمایه علیه کار و بطوری درخ و بدین

برده پوشی استفاده کردند. معذالک، در جنگ های ختالی طبقه توده های تولید کننده آنها مجبور بودند نه تنها احوال قدرت اختیاتی روزافزین را در اختیار خود گیرند، بلکه در همان حال نیز، در پارلمانی مخصوص خود - مجلس ملی - را از تمام وسائل دفاعی اش در مقابل قدرت اجرائی، یک به یک محروم سازند. لویی بناپارت به عنوان مظهر قوه اجرائی، آنها را بدون ریخت، حاصل طبیعی جمهوری "حزب نظم" امپراطوری دوم بود.

امپراطوری که کودتا سند تولیدش بود و آراء عمومی، مدرك قانونی اش و تشریح های فرماندهی اش، آنها می کرد که بر دهقانان یعنی بر توده انبوه تولید کنندگانی که در جنگ سرمایه و کار مستقیما دخالت داشتند، تکیه دارد؛ بخود می پالید که با خانه دادن به پارلمان تاریم و بنا بر این به تابعیت ملی حکومت از طبقات دارا، و با حذف تفویض اقتصادی آنها بر طبقه کارگر، طبقه کارگر را نجات داد و باست و مدعی بود که با خشکاندن تمام افکار واهی در سازه افشارت ملی، همه طبقات جامعه را متحد کرده است. ولی در آن زمان که بورژوازی قابلیت حکومت بر ملت را دیگر از دست داده بود و طبقه کارگر، هنوز این قابلیت را نیافته بود؛ این تنها شکل ممکن حکومت بشمار می رفت. این حکومت در تمام دنیا به عنوان ضعی جامعه مورد استقبال قرار گرفت؛ تحت سلطه آن، جامعه بورژوازی، فارغ از تمام دغدغه های سیاسی، به چنان درجه ای از رشد رسید که خودش هم انتظار نداشت. صنعت و تجارتش ابعاد عظیم یافتند.

شایدان مالی با ترتیب مجالس شریعت کمیونیستی، جشن ها گرفتند در مقابل نمایش ترم آیر این تجمل پر شکوه و درباری ماب و زشت و فلاکت توده ها کاملاً همان شد. قدرت دولتی که ظاهراً در بالای سر جامعه قرار داشت، در عین حال بزرگترین فسادات این جامعه و کانون تمام فساد های آن بود. سر نیزه پاریس که با ولع می خواست مقرهالی این رژیم راز پاریس به برلین منتقل کند، گندیدگی این قدرت دولتی و جامعه ای را که نجات داده بود، نشان ساخت. امپراطوریم (۱) خود فروشانه ترین و در عین حال آخرین اشکال قدرت دولتی است که جامعه بورژوازی تازه پا به عنوان ابزار رهایی خود از قبودالیم، دست به ساختنش زد و بورژوازی رشد یافته آن را به ابزار اسارت کار توسط سرمایه مبدل ساخت. آنتی تز مستقیم امپراطوری، کمون بود. فرهاد "جمهوری اجتماعی" که پرولتاریای پاریس به آن وسیله از انقلاب فوریه استقبال کرد، تنها خواست منبهمی بود در جهت جمهوری که می بایست نه فقط شکل سلطنتی تسلط طبقاتی و بلکه خود تسلط طبقاتی را نیز تشریح دهد. کمون شکل مثبت این جمهوری بود.

پاریس، مقر قدرت حکومتی سابق و در عین حال، در اجتماعی طبقه کارگر فرانسه مسلحانه قیام کرد تا کوشش تیرو دهاتی هایش را در بازگرداندن و ابدی ساختن قدرت حکومتی سابق که میراث امپراطوری بود، غنشی نماید. اگر مقاومت پاریس ممکن گردیده بود، به دلیل آن بود که در نتیجه محاصره، خود را از شتر ارتش خلاص کرده و گارد ملی مرکب از کارگران را جانسپین آن کرده بود. حلق می باید این واقعه به یک نهاد اجتماعی مبدل شود. از این رو اولین تصویب نامه کمون، حذف ارتش دائمی و جانسپین آن توسط ارتش مرکب از خلق مسلح بود.

کمون تشکیل می شد از مشاوران انجمن شهر، که از راه آراء عمومی و در محلات مختلف انتخاب شده و دارای مسئولیت و قابل انضصال در هر زمان بودند. اکثریت اعضاء آن را طبقه کارگران و نمایندگان معروف طبقه کارگر تشکیل می دادند. کمون می بایست نه یک ارگان پارلمانی، بلکه یک ارگان کار و اجرائی و در عین حال مقنن باشد. پلیس، به جای این که باز هم عامل حکومت مرکزی باشد، فوراً از اختیارات سیاسی اش محروم شد و به عامل کمون که مسئول و در هر لحظه قابل انضصال است، مبدل گشت. در مورد کارمندان تمام شاخه های دیگر اداری نیز به همین ترتیب عمل شد. از اعضاء کمون گرفته تا به پائین و حقوق کارمندان خدمات عمومی مساوی دستمزد کارگران شد. مزایای معمول و مقرری های نمایندگی مقامات عالی رتبه دولتی همراه با خود این مقامات حذف گردید. نقض های سیاسی، دیگر از مالکیت خصوصی افرادی که ساخته حکومت مرکزی بودند، خارج شد. نه تنها اداره شهر، بلکه هر اختیاری که تا آن وقت متعلق به دولت بود، از آن پس به دست کمون سپرده شد.

پس از حذف ارتش دائمی و پلیس که عوامل قهریه فیزیکی حکومت سابق بودند، کمون به فکر در هم شکستن نیروی معنوی اختیاتی یعنی "قدرت کشیش ها" از راه عزل و جنع بد تمام کیشاها به عنوان صاحبان ثروت افتاد. کشیش ها به سوی آرامش زندگی خصوصی فرستاده شدند تا به تعظیم از بیستینان خود - حواصین - از راه صدقه مویان ارتزاق ۱ - کمنه "امپراطوریم" را در این حاکمکس برای بیان رژیم "امپراطوری" لویی بناپارت به کار برده است.

شد. تمام مؤسسات آموزشی همچنان به روی خلق باز شد و در همین حال از هر نوع اتصال نفوذ دولت و کلیسا رها گردید. بدین ترتیب نه تنها آموزش برای عموم مقدور گشت، بلکه خود علم نیز از زیر بار بیش تفاوت های طبقاتی و نیروی حکومتی درآمد.

کارمندان قضائی از استقلال کاذبی که فقط پوششی بر اطاعت تنفرانگیزشان بود از تمام حکومت های متوالی که به نوبت به آنها سرگشت و وفاداری می خوردند و متوالیا پیمان می شکستند، خلاص شدند. قضات و دادوران هم چون دیگر خدمتکاران عمومی و انتحابی، مسئول و قابل انفصال شدند.

کمون پاریس، البته می بایست نمونه برای مراکز صنعتی بزرگ فرانسه قرار گیرد. اگر رومی کمون در پاریس و در مراکز درجه دوم بر قرار می شد، حکومت متمرکز سابق می بایستی در ولایات هم جای خود را به حکومت های خود مختار (Auto-gouvernement) تولیدکنندگان بدهد. در طرح مختصر سازمان کشوری، که کمون وقت نکرد آن را کامل کند، به روشنی اعلام شده بود که کمون می باید شکل سیاسی حتی کوچک ترین واحدهای روستائی باشد و در مناطق روستائی، ارتش دائمی باید جای خود را به جریک ملی با خدمت نظام بسیار کوتاه مدت بدهد. اداره کمون های روستائی هر منطقه به عهده مجلسی بود که در شهر مرکزی آن منطقه و با شرکت نمایندگان کمون ها تشکیل می شد و این مجالس منطقه ای به نوبت خود می بایست نمایندگان به مجلس ملی در پاریس بفرستند. هر نماینده در هر لحظه قابل انفصال و مقید به "اختیارات حکمی" (mandat impératif) بود که او را از هر اقدامی منع می کرد. نقش های قلیل ولی مهمی که هنوز برای حکومت مرکزی باقی می ماند، برخلاف آن چه به غلط تعبیر شده است، نمی بایست حذف گردند، بلکه می بایستی توسط عاملان کمون که کاملاً مسئول بودند، اجرا شوند. وحدت ملی شکسته نمی شد، بلکه به عکس توسط قانون کمونی شکل می گرفت و از راه خود کردن قدرت دولتی که ادعا می کرد تجسم این وحدت مستقل از خود جامعه است و مافوق جامعه قرار دارد ولی در حقیقت چیزی جز یک برآمدگی انگل وار بر پیکر جامعه نبود، واقعیت می یافت. می بایستی ارگان های اختیاراتی خالص قدرت حکومتی سابق را حذف کرد و در همین حال نقش های مشروعش را از جنگ قدرتی که غاصبانه در وضعی برجسته و مافوق جامعه قرار گرفته بود به درآورد و به عاملان مسئول جامعه سپرد. به جای این که هر سه یا شش سال یک بار تصمیم گرفته شود که چه عضوی از طبقه حاکم باید خلق را در مجلس به اصطلاح "معرفی" (۱) نماید، می بایست همانطور که وی انفرادی در اختیار هر کارفرمایی است که کارگران یا مدبرانی برای گرداندن آموزش می جوید، آراء عمومی هم در خدمت خلق که در کمونها مشکل شده اند قرار گیرد. و این واقعیتی است که در مورد معاملات حقیقی، مؤسسات مهم چون افراد بطور کلی خوب می دانند که چه کسی را باید بر سر چه کاری گذاشت و اگر یک بار اشتباهی پیش آمد، چگونه باید آن را جبران کرد. از سوی دیگر هیچ چیز با روح کمون، بیگانه تر از این نمی تواند باشد که اختیارات سلسله مراتبی، جانشین آراء عمومی گردد.

فرمایشین های تاریخی کاملاً نو در جامعه، معمولاً به غلط، به عنوان عکس العملی فرض می شوند از اشکال قدیمی تر و حتی مرده اجتماعی که در همین حال شباهتی با این فرمایشین های نو دارند. بدین ترتیب این کمون نو، که قدرت دولتی مدین را خرد کرده بود، به اشتباه، به جای زایشده ای از کمون های قرون وسطائی گرفته شد که نخست، پیش از دولت به وجود آمدند ولی بعد خود، عنصر اساسی تشکیل دولت گردیدند. تشکیلات کمونی به غلط به کوششی تعبیر شد در راه تلاش وحدت ملی و ایجاد دراسیونی از کشورهای کوچک طبق رویای مونتسکیو و ژیروندین ها؛ و این وحدت ملی ملت های بزرگ هر چند که در اصل از راه قدرت سیاسی تأمین شد، ولی حالا به صورت ضرب نیرومندی در تولید اجتماعی درآمده است. تضاد کمون با قدرت دولتی، به اشتباه، به جای شکلی افراطی از مبارزه قدیم علیه تمرکز فوق العاده گرفته شد. شرایط ویرانه تاریخی می توانند - مثلاً در فرانسه - از رشد کلاسیک شکل بورژوائی حکومت، پیش گیری کنند و با - مثل انگلستان - امکان دهند که ارگان های بزرگ و مرکزی دولت، در شهر توسط خوراها کلیسایی (۲) فاسد و سلب و منازوران معامله گرد و نگهبانان وحشی قانون فقرا، و در ده توسط قضات تقریباً موروثی در قلمرو گت ها، تکمیل شوند. تشکیلات کمونی تمام نیروهای را که تا آن وقت انگل مروت - که از قبل جامعه می خورد و حرکت آزاد آن را فلج می کرد - به خود جذب می نمود، دوباره به جامعه باز گردانید. با همین کار کمون، احیاء فرانسه را آغاز

۱ - در متن انگلیسی: mandement آمده (نمایندگی قلابی بد نمایندگی) با معنای خیانت ۲ - به انگلیسی: Vestries

کرد.

بورژوازی فرانسه در کمون تلاش را می دید در جهت بازگشت نفوذی که این طبقه در زمان لویی فیلیپ در تمام کشور احوال می کرد، و در زمان بناپارت، جایش را به تسلط اشرافی روستا بر شهر داده بود. در واقع سازمان کونسی، تولیدکنندگان روستائی را تحت رهبری فکری شهرهای مرکزی مناطقتان قرار می داد و کارگران را پاسدار طبیعی ضایع آنان می کرد، خود وجود کمون، نتیجه اش آزاد ای انجمن های شهر بود ولی دیگر نه به عنوان ویژه ای در مقابل قدرت دولتی، چه قدرت دولتی دیگر از میان رفته بود. تنها در گله ای چون گله بسمارک - که اگر در توطئه هائی پسر از خون و آهن شرکت نداشت همیشه مایل بود به شغل قدیمی اش، یعنی همکاری با روزنامه گلازاد (۱) که کاملاً بسا شعور و جود در می آید برگردد - تنها چنین گله ای می توانست نمایان کمون را، قالب نمایان سازمان شهریاری های پروس فرض کند. این سازمان شهریاری های پروس، که خود کارکنان سازمان قدیمی انجمن های شهر فرانسه در سال ۱۷۹۱ است، حکومت شهر ها را تا حد بیچ و مهره های ساده و دست دوم ماشین پلیس دولت پروس بائین می آورد. کمون پاریس، به شمار انقلاب های بورژوائی؛ "حکومت ارزان قیمت" با حذف دو منبع بزرگ مخارج یعنی ارتش دائمی و کارمندی دولت Ponctionn اریانه تحقیق بخشید، وجود کمون خود مستلزم عدم سلطنت بود که دست کم در اروپا، مانع معمولی و لباس میدل ضروری برای تسلط طبقاتی است. کمون به نهاد های کاملاً دموکراتیک پایه و اساسی داد. اما نه حکومت ارزان قیمت هدفش بود و نه "جمهوری حقیقی". این ها فقط نتایج آن بودند.

تعبیرهای متضدی که از کمون شد و منافع کوناگونی که هر کس به نفع خود آن را توضیح می داد، ثابت می کند که کمون یک شکل کاملاً بسط یافته است، در حالی که تمام اشکال پیشین حکومت به طور قطع اختیاتی بودند. راز کمون در همین امر بود. کمون به طور عمده، حکومت طبقه کارگر و نتیجه جنگ طبقاتی طبقه تولیدکنندگان طبقه خاصان بود کمون همان شکل سیاسی ای بود که رهائی اقتصادی کار را ممکن می ساخت، این شکل سیاسی بالاخره پیدا شده بود. بدین این شرط اخیر، سازمان کمونی، یک چیز غیر ممکن یا یک خدعه پیش نمی توانست باشد. تسلط سیاسی تولیدکننده، نمی تواند با ادامه اسارت اجتنابی اش سازگار باشد. پس کمون می بایست امری باشد که پایه اقتصادی وجود طبقات و بنا بر این تسلط طبقاتی را برشته کن سازد. وقتی کار از اسارت رها شد، هر انسان میدل به کارگری تولیدکننده می شود و کار تولیدی دیگر خصوصیت طبقاتی نخواهد داشت.

امر مرغی است؛ طی رفه همه این مباحثات عظیم و تمام ادبیات وسیع شصت سال اخیر در باره رهائی کار، هر وقت در هر کجا که کارگران خواستند خود این امر را به عهده بگیرند، فوراً سخن گویان جامعه کمونی با دو قطب سرمایه و اسارت کار مزدوری (زمین در حالا دیگر تنها یک شریک باسایف سرمایه دار است) مدبمسرانی هایشان را سر می دهند، انگار که جامعه سرمایه داری هنوز معصومیت باکرگی اش را داراست، تضاد هایش هنوز گسترش نیافته اند و سراب هایش هنوز از میان نرفته اند، انگار که واقعیات تنگنیش هنوز همان نشده است. آنها با تعجب اظهار می کنند که کمون می خواهد مالکیت، یعنی اساس هر تمدنی را لغو کند. بلی حضرات کمون قصد داشت این مالکیت طبقاتی را که از کار اکثریت، برای اقلیت ثروت می سازد، لغو کند. کمون می خواست از خلق یک کسب خرد کند. می خواست با میدل کردن وسائل تولید یعنی زمین و سرمایه ای که امروز به طور عمده وسائل دریند کشیدن و استثمار کارانه، به وسائل کار آزاد و اشتراکی، مالکیت شخصی را واقعیت بخشد. این کمونیم است. این همان کمونیم "فهرمسکن" است. پس چه؟ آن عده از افراد طبقات سلطه که آن قدر هوش دارند که بفهمند باید بیستم کمونی غیر ممکن است - و عده شان هم کم نیست - حالا میروان دست و پا گیر و روده دراز تولید کویراتیوی شده اند. اگر قرار است تولید کویراتیوی فقط یک خدعه و یک دام نباشد، اگر قرار است این تولید جانشین سیستم سرمایه داری شود، اگر اتحاد انجمن و های کویراتیوی قرار است تولید ملی را بر حسب یک نقشه مشترک تنظیم کنند و بدین ترتیب امر تولید را کنترل نمایند و به هرج و مرج دائمی و تشنجات موسمی که در سرشت جبری تولید سرمایه داری است خاتمه دهند، پس حضرات این به جز کمونیم، به جز کمونیم بسیار "سکن" چیست؟

طبقه کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. طبقه کارگر یک طرح خیالی ساخته و پرداخته که با تصویب نامسه

خلق اجرا پیش کردند. طبقه کارگر می دانند که برای این که رهائی خود را محقق کند و به همراه آن، این شکل ملی را که جامعه فعلی از راه رشد و پویا اقتصادی خود به نحوی اجتناب ناپذیر به سوی پیش می رود، تحقق بخشد، می بایست از مبارزاتی طولانی عبور کند و یک ردیف جریانات تاریخی را که انسان ها را تغییر می دهند، بگذراند. طبقه کارگر با آگاهی کامل به نقش تاریخی خود و با تصمیم قهرمانانه به انجام آن، می تواند به خود اجازه دهد به فضاها و چارواکاری این آقایان ظم و دوانی که در خدمت آقایان مطلق، ارباب سالک خوش نیت بورژوازی قرار دارند و شیوه های جاهلانه و هبارات پرپیچ و خم سکارتستی خود را بالحنی چون هاتف غیب و با قطعیت طمی بپوشانند، بپزند و بپزند. وقتی کمون پاریس زمام انقلاب را به دست خود گرفت، وقتی برای نخستین بار کارگران ساده جرات کردند به اشتیاقات حکومت ممالا دستهای طبیعی خود تجاوز کنند و در شرایطی بهمانند آژسختی و با فروتنی و دلشوزی و بیخوری موثر کار خود را به انجام رسانند و آن هم در ازای حقوقی که بالاترینش به قول یک مقام عالی طمی، به زحمت به یک پنجم حقوق منشی شورای اداری یکی از مدارس لندن می رسد، در آن وقت دنیای کمون، به دیدن در رفتن سرخ و مظهر جمهوری کار که بر فراز شیرواری به اهتزاز در آمده بود، از خشم و غضب متشنجانه به دست و پا زدن افتاد.

آری این نخستین انقلابی بود که در آن، طبقه کارگر حتی از طرف توده بزرگ طبقه متوسط پاریس، در کاندیدار آن، تبار، بازرگانان، به استثنای سرمایه داران کلان، به عنوان تنها طبقه ای شناخته شد که لیاقت ابتکار اجتماعی دارد کمون با موافقت نامه ای هوشمندانه و طبقه متوسط را از این طلت دائمی اختلافات داخلی یعنی حساب های پد هاکرو و بستانکار و نجات داد (۱). این بخش از طبقه متوسط پس از آن که در سرکوب قیام کارگران در روز ۱۸۴۸ کک کرده خود بلافاصله و بدون هیچ تشریفات و توسط مجلس موسسان قهرانی طلبکارانش شد. ولی تنها به این طلت نیست که امروز در کنار طبقه کارگر قرار گرفته است. آنها حس کرده بودند که فقط یک اکثریت وجود دارد. این کمون با امپراطوری تحت هر نامی که ظاهر شود، آنا امپراطوری از راه غارت اموال عمومی و تشویق کلاه برداری های بزرگ مالی، تشریک سرمایه ها به سرکوب صنعتی و در نتیجه پائین آوردن مرتبه اجتماعی آنان و آنها را از لحاظ اقتصادی ورشکست کرده بود، و از لحاظ سیاسی حذف نموده بود، بارها انداختن مجالس همایشی و آنها را اخلاقا لطمه زده بود، با سرودن امر تعلیم و تربیت فرزند انسان به کنش های جاهلانه و ولتر دوستی (Volterrianisme) آنان توهمین کرده بود. امپراطوری احساس ملی فرانسوی آنها را جریمه دار کرده بود چون آنان را سر به زیر به جنگی کشانده بود که در ازای تمام خرابی ها، هائی که به بار آورده تنها یک دل خوشی به همراه داشت؛ ناپودی امپراطوری. در واقع پس از مهاجرت همه کولی های بناپارتیست و سرمایه دار به خارج پاریس، حزب نظم واقعی طبقه متوسط به شکل "اتحاد جمهوری خواهان" درآمد و در آنجا خدمت هدف های کمون قرار گرفت و از آن در مقابل جعلیات تمدنی تی برداف می کرد. سیاسی این توده بزرگ طبقه متوسط آیا پس از این شکست سخت کمونی باز هم ادامه خواهد یافت؟ تنها زمان نشان خواهد داد. کمون کلاسیک داشت به دهقانان بگوید که "جمهوری کمون تنها امید آنهاست". از تمام دروغ های شاخه ای که در روسیای ساخته می شد و توسط روزنامه نگاران بر افتخار و خطی یک غاز اروپا دم گرفته می شد، یکی از پر هیجان ترینشان این بود که گویا دهاتی ها، نمایندگان نمایندگان دهقانان فرانسه هستند. کسی به علاقه دهقانان فرانسه به کسانی که بعد از ۱۸۱۵ می بایست یک ملبارد غرات به آنان می دادند فکر کند (۲). در نظر دهقان فرانسوی و وجود مالکان بزرگ به خودی خود، تجاوزی به جمهوری های بدست آمده در ۱۷۸۹ محسوب می شد. بورژوازی فرانسه در ۱۸۴۸ به قطعه زمین دهقان و مالیات اضافی ۵۰ سانتیم بر هر فرانک (۳) را بسته بودند تنها به اسم انقلاب. در حالی که اکنون جنگ داخلی ۱ - کمیته مرکزی کار ملی از همان روز ۲۰ مارس بود اذت برات ها را تا اول اکتبر ۱۸۷۱ محقق کرد. روز ۱۸ آوریل کمون ملی تصویب نامه ای این برداخت را برای همیشه بخشید. ۲ - پس از سقوط ناپلئون اول و بازگشت سلطنت بوربون ها و دربار تصمیم گرفت به اشرف که زمین هاشان را در انقلاب کبیر از دست داد بهبود غرات بپردازد. اشرف یک ملبارد فرانسه بود. یافت کردند که به ملبارد مهاجران محموری است. ۳ - مالیات ۴۰ سانتیم بر فرانک در ۱۸۴۸ از طرف حکومت موقت بورژوازی بسته شد تا بین بورژوازی و دهقانان شکاف اندازد. بهانه حکومت این بود که از راه این مالیات باید خرج خورد و خوراک کارگران را تامین کند. این مالیات دهقانان را علیه انقلاب و جمهوری شوراند.

را علیه انقلاب تهیه دیده است تا بخش بزرگی از ملبارد فرانک فراموشی را که می بایست به پاریس بپردازد، به دوش دهقانان بپاورد. به علاوه کمون در یکی از اعلامیه های اولش گفته بود که بی باکند مکان حقیقی جنگ، می بایست خودشان هم خرج آن را بدهند. کمون دهقان را از مالیات خین معاف می کرد، برایش حکومت ابراز قیمت می آورد، تمام زالوهای فعلی و سرد فزبان و ولکری عدلیه، ماموران اجرا و دیگر خوشخواران قضائی را به عاملان مزد بگیر کمون و منتخب دهقان و مسئول در مقابل او تبدیل می کرد. کمون دهقان را از قسوت های کارد روستائی (Garde Champetre) راند ایم و استانداد نجات می داد، آموزش توسط معلم را جانشین تحقیق توسط کنش می کرد. دهقان فرانسوی پیش از هر چیز مورد حساب است. پس کاملاً منطقی می دانست که حقوق کنش به جای این که به زیر توسط مامور مالیات گرفته شود، بایستی به اقدام خود به خود غرافز مذ همی جمع آنان وابسته باشد.

این ها چیزهائی بودند که حکومت کمون موفق حکومت کمون - به طور فوری برای روستائیان فرانسه به ارمغان می آورد. کاملاً زائد است که بخواهیم در این جا، راجع به مسائل پیچیده تری حیات ای که فقط کمون توانائی و الزام حل آن به نفع دهقانان را داشت، بحث کنیم؛ فرض رهنی که مثل دوالها به روی تک زمین دهقان سنگینی می کرده بورژوازی کشاورزی که هر روز افزایش می یابد، از دست رفتن خرده مالکیت دهقان که بواسطه رشد کشاورزی مدن و روابط دهداری سرمایه داری، با سرخی روز افزون به صورت اجبار در می آید.

دهقان فرانسوی، لونی بناپارت را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کرد ولی حزب نظم برایش امپراطوری را ساخت. دهقان فرانسوی در واقع خواست خود را در همان ۱۸۴۹ و ۱۸۵۰، با قرار دادن شهردار خود در مقابل استاندار حکومت معلّم مدرسه در مقابل کنش حکومت و خودش در مقابل وانداد حکومت، نشان داد. تمام قوانینی که حزب نظم در ژانویه و فوریه ۱۸۵۰ گذراند، تصمیمات اختیاری آشکار طیه دهقان بودند. دهقان به این جهت بناپارتیست بود که انقلاب کبیر و تمام سودی را که از آن راه پایدش شده بود، در شخص ناپلئون مجسم می دید. این تصویر واهی که تحت امپراطوری درم کاملاً از بین رفت (چون بنا به اقتضای طبیعتش این امپراطوری مخالف روستائیان بود) و این سابقه ذهنی، چطور می توانست در مقابل توجه کمون به منافع زنده و نیازهای مداوم دهقانان مقاومت کند؟

وحشت دهاتی ها "از همین بود. آنها می دانستند که اگر کمون پاریس سه ماه با ولایات آزادانه در ارتباط باشد، باعث قیام عمومی دهقانان خواهد شد. برای این بود که در پی محاصره پاریس از طرف پلیس بودند، مثل این که می خواستند از شیوع ویای گاری جلوگیری کنند.

پس اگر کمون نماینده حقیقی تمام عناصر سالم جامعه فرانسه و بنا بر این حکومت ملی حقیقی بود، در عین حال حکومت کارگران به عنوان قهرمانان جسور رهائی کار و با خصلتی قاطعاً بین الطلی نیز بود. در مقابل ارتش پاریس که دو ایالت فرانسه را به آلمان ضمیمه نمود، کمون کارگران تمام جهان را ضمیمه فرانسه کرد.

امپراطوری دوم جشن متقلبان دنیا بود. کلابرداران همه کشورها برای شرکت در مجالس همایشی آن وزارت خلق فرانسه از هر سو گرد آمدند. در حال حاضر دست راست تی بر و کانسکو Canecco والاك (۱) ظهیر است و دست چپ مارکوفسکی (Markovski) جاسوس روس. کمون به تمام خارجیان با افتخار شهادت در راه هدفی جاویدان را بخشید. بورژوازی در فاصله بین جنگ خارجی کنتیجه خیانتش بود و جنگ داخلی که شوه توطئه اش با هدف دستی اشغال گران خارجی، فرصت یافت تا وطن خواهی خود را به شکل شکار آلمانی های مقیم فرانسه جلوه دهد. کمون یک کارگر آلمانی را وزیر کار خود کرد. تی بر و بورژوازی و امپراطوری دوم همیشه لهستان را با اظهار علاقه های پر سر و صدا، بازی می دادند و حال آن که در واقع آن را به روسیه که اینها جاکشی اش را می نمودند تسلیم نمودند. کمون اختصار فرماندهی مدافعان پاریس را به فرزند ان قهرمان لهستان سپرد. و برای این که این مرحله تاریخی را - که می دانست دارد جلو چشم پرسی های فاتح از یک سو و ارتش بناپارت و ژنرال های بناپارتیست از سوی دیگر می کشاید - کاملاً نشان دهد، ستین و اندوم، این مظهر قبول آسای اختفارات نظمی را واژگن کرد.

اقدام بزرگ اجتماعی کمون، وجود فعال خودش بود. اقدامات ویژه آن فقط می توانست ترجمان گرایش بسک حکومت خلق بر خلق باشد. کمون کار شب شاگرد نانوا ها را لغو کرد، این عادت کارفرمایان را که از دستبرد کارگران خود ۱ - (Volaque) یعنی اهل والا شلی (Valaichte) از ایالات رومانی در جنوب جبال کارنا

مرتب‌بمانی به عنوان جرمی بهانه های گوناگون کسر می کردند و در نتیجه نقش قانون گذاری قلمی و مریضی را در آن واحد به عهده می گرفتند و پول ها را کسری رفتند و هفت و قابل مجازات اعلام کرد. دیگر از این نوع اقدامات آن بود که با در نظر گرفتن فرات، تمام کارگاه ها و فابریک ها را که بدون علت تعطیل شده بودند و یا سرمایه داران مربوطه - شان ناپدید شده بودند و یا ترجیح داده بودند که کار را معلق کنند، به اعتماد به های کارگری سپرد.

تنها اقدامات مالی کمین که از نظر باریک بینی و ملاحظت بس قابل ملاحظه بود، می توانست در حدودی باشد که برای شهر محاصره شده ای قابل تحمل است. در مقابل غارت عظیم شهر پاریس توسط بنگاه های مالی و مقاطع کاران ساختمانی تحت حمایت هوسن (Hausmann) (۱) کمین می توانست با ضبط اموال آنها، به مراتب بیش از آن چه که لویی بناپارت از ضبط اموال خانواده اولتان بدست آورد، بدست بیاورد. هوسن زمین ها و الیکارشی انگلیس که بخش بزرگی از اموال خود را از راه غارت کلیسا حفظ کرده بودند، البته از این که کمین فقط ۸۰۰ فرانک از راه برگرداندن اموال کلیسا به دولت عایدش شد، سخت برآخته شدند.

در حالی که حکومت ورسای بهمین که حواش سر جا آمد و نیروی گشتن ترین وسائل را علیه کمین به کار برد، در حالی که آزادی اظهار عقیده را در تمام فرانسه - حتی برای جمع نمایندگان شهرهای بزرگ - حذف کرد، در حالی که در ورسای و بقیه فرانسه، زنان دستگاه جاسوسی ای گستراند که دستگاه جاسوسی امپراطوری دوم خواهرها هم ندیده بود. در حالی که تمام روزنامه های چاپ پاریس را توسط ژاندارم های مخفی خود آتش می زد و تمام مکاتبات پاریس را کنترل می کرد، در حالی که در مجلس ملی خجولانه ترین تلاش ها برای گفتن یک کلمه به نفع پاریس در عهده کس ها می شد که حتی در "مجلس نایاب" ۱۸۱۶ هم رسم نبوده، در حالی که بخش های ورسای در داخل و خارج پاریس وجود داشتند و برای خریدن افراد و توطئه گری کوشش می کردند، اگر کمین تمام قرارداد ها را مثل زمان صلح حقیقی محترم می شمرد و لیبالیسم را حفظ می کرد، آیا به نحوی همواره به رسالت خود خیانت نکرده بود؟ حکومت کمین اگر از نوع حکومتی بی بود، از توفیق روزنامه های کمین در ورسای، فرصتی بهتر برای توفیق روزنامه های حزب نظم در پاریس نمی یافت.

البته برای دهاتی ها در لجنوری داشت که درست همان موقعی که آنها بازگشت به کلیسا را به عنوان تنها راه نجات فرانسه توصیه می کردند، کمین بی دین و اسرار مخصوص صومعه پیکپوس (Picpus) و کلیسای سن لوران را آتش می کرد (۲). در حالی که تی بر ژنرال های بناپارتنیست را برای استادی شان در باختن نبرها و اضا قرارداد تسلیم وسنگار پیچیدن در ویلپلم شهر هه، مدال باران می کرد، کمین همین که بی می برد که ژنرال ها در انجام وظیفه کوتاهی می کنند، خردشان می کرد و توفیقشان می نمود، این هجوئی تر بود.

اخراج و توفیق یکی از اضا کمین به دستور خود کمین، هضوی که با نام مستعار خود را در کمین جا کرده بود و در لپین به خاطر یک ورشکستگی ساده به شش روز زندان محکوم شده بود، آنها این توهینی هلی به ویل فاویر منتظب تلقی نمی شد که هنوز وزیر امیرخارج فرانسه بود و هنوز در کار فروختن فرانسه به بیسمارک و دیگره کردن احکام او به بلژیک - این شاهکار حکومتی - بود. شک نیست که کمین هرگز اندا ندانست که خطا ناپذیر است، هضلتی که تمام حکومت های کهنه به طور لایتنمیر به خود می چسباندند. کمین اصال و گفتارش را انتشار می داد و مردم را در جریان تمام ناراستی های کارش قرار می داد.

در هر انقلاب، در کار عوامل حقیقی آن، کسانی دیگر قرار می گیرند که جوهری متفاوت دارند؛ برخی از آنها بازماندگان و مقدسان انقلاب های گذشته اند که هیچ بریدی، از جنبش کمینی ندارند ولی به مناسبت شرافت و شجاعت ۱ - اشاره به کار نوسازی شهر پاریس در سال های ۶۰ و ۵۰ قین ۱۹، در طی این نو سازی علاوه بر زیبا گشتن محلات احیان نشین پاریس، خباپان های هرض و مستقیم بنا گردید، تا در صورت قیام جلیق نیروهای دولتی امکان به کار بردن تصخانه را داشته باشند. در این میان هوسن و زیرستان توانستند با سوا استفاده خود مبالغ بسیار عظیمی به جیب بزنند.

۲ - در کلیسای سن لوران (Saint-Laurent) استخوان های زنانی را پیدا کردند که مورد تجاوز کنشش ها قرار گرفته و بعد زنده بگور شده بودند. در صومعه پیکپوس هم زنانی را برای همان منظور ولی ظاهرا به بهانه جنون حبس کرده بودند.

بازرسان و حافظه به دلیل سنت، در خلق نفوذ دارند. برخی دیگر هویی های ساده ای هستند که از بس طی حال - ها، همان دکلاماسین های قالی را طبعه حکومت های روز تکرار کرده اند، خود را به عنوان انقلابیون دست اول جا زده اند. بعد از ۱۸۴۸ پاریس هم تنی چند از این اشخاص پیدا شدند و در برخی موارد موفق گشتند که نقش های درجه اولی را هم بازی کنند. آنها در حد قدرتشان، مزاحم صل واقعی طبقه کارگری می شوند، همان طور که در گذشته هم چنین هاضری مانع رشد کامل انقلاب ها بودند. آنها، دردی اجتناب ناپذیرند. در طول زمان می توان آنها را کار زدوسی کمین فرصت این کار را نیافت.

چه اصحاب انگیزاست تمییراتی که کمین در پاریس بوجود آورد! دیگر اثری از پاریس درباری مآب امپراطوری دوم نبود. پاریس دیگر محل ملاقات زمین داران انگلیسی "وگالنا ایرلندی" (۱) و برده فروشان قدیم و سیورساتچی های در آمریکا پولدار شده برده داران سابق روسیه و اشراف و لاک نبود. دیگر در سرد خانه ها نشین پیدا نمی شد، دیگر دستبردهای شایسته و دردی تقریبا از بین رفته بود؛ در واقع پس از فوریه ۱۸۴۸ برای اولین بار کوجه های پاریس بدون هیچ پاسپان، امنیت یافته بود. یکی از اضا کمین می گفت "دیگر صحبتی از قتل و دردی و تهاجم نیست. کوشی که پلیس تمام مشتری های محافظه کارش را با خود به ورسای برده است." نشه ها همراه حامیان خود یعنی طرفداران خانواده، مذهبی و بخصوص مالکیت به زمین فرورفتند. به جای آنها، زنان حقیقی، قهرمان، شرافت مند و فداکار پاریس، چنین زندهای دوران باستان رو آمدند. پاریسی بود کاری، فکوره مبارزه خونین، در حال پرورش جامعه ای نو که آدمخواران را پشت دروازه های خود تقریبا فراموش کرده بود. پاریسی که در همچنان ابتکار تاریخی خود می درخشید!

در مقابل این دنیای جدید پاریس، دنیای کمین ورسای قرار داشت. جمعی از غول های بهابانی تمام رژیم - های مرده و مشروعه خواهان، ارلانیست ها، هرضی به تغذیه از لاشه ملت، با دنبالجه جمهوری خواهی متعلق به زمان پیش از طوفان نج که حضورش در مجلس نشانه طفیمان برده فروشان است و برای حفظ جمهوری پارلمانی اش خود را تسلیم خود خواهی شارلاتان بیوری کرده که در رأسش قرار گرفته است و با توتیت مجلس شیخ وار در روز دوم (۲) ادای ۱۷۸۹ را در می آورد.

مجلس یعنی نماینده همه چیزهایی که در فرانسه مرده بود. فقط در تحت حمایت شمشیر ژنرال های بناپارتنیست شبه زندگانی داشت. پاریس همه حقیقت، ورسای همه دروغ، و روسی که بوی گند آن از دهان تی بر خارج می شد! تی بر به نمایندگان استان (Seine et Oise) گفت "می توانید به قول من اعتماد کنید من هرگز بد قولی نکرده ام." و خود در مجلس گفت "این مجلس حاصل آزاد ترین انتخابات است و آزادمنشانه ترین محاسنی است که فرانسه تاکنون شناخته است." به ولایات گفت که پاریس را بهاران نخواهد کرد، این افسانه ای بیش نیست. اگر چند تا تیر توپ شلیک شد، از جانب ارتش ورسای نبوده، از طرف معدودی باقی بود که می خواستند بگویند ما می جنگیم در حالی که جرات خود نشان دادن هم نداشتند. باز خطاب به ولایات گفت "تو بخانه ورسای پاریس را بهاران نخواهد کرد، فقط آن را به گلوله خواهد بست." به اسقف پاریس گفت که تمام اقدام ها و انتقام جویی های آدمهای که به ورسای نسبت می دهند، کاملا خفالی است. به پاریس گفت که فقط می خواهد "از شر مستگران کهنی که تحت فشارش قرار داده اند، نجاتش دهد." و در واقع کمین پاریس جز مشتی جانی چیز دیگری نیست. "پاریس تی بر پاریس واقعی توده بست نبود، پاریس خیالی بود، پاریس به چاک بزن ها و خباپان گرد های نو ماده، پاریس توتوتند، سرمایه دار، طلاقی و تنبل که حالا پادوها و کلاه برداران و کولی های ادبی و نشه هایش در ورسای و سن دنی (Saint-Denis) و روای (Rueil) و سن لژین وول می خوردند. پاریسی که جنگ داخلی را تفریحی لذت بر می داشت و با دوربین نبردها را تماشا می کرد، شلیک توپ ها را می شمرد و به شرافت خود و فاحشه هایش سوگند می خورد که این نمایش خیلی تماشایی

۱ - "وگالنا ایرلندی" ها یعنی زمین داران بزرگی که تقریبا هیچ وقت در املاک خود در ایرلند زندگی نمی کردند و درآمد خود را در خارج از کشور حرام می کردند.

۲ - (Jeu de Paume) نام سالتی است در ورسای. در انقلاب ۱۷۸۹ نمایندگان "گروه سوم" (Tiers Etat) در این جا جمع شدند و سوگند یاد کردند که "تا قانون اساسی فرانسه را درست نکنند، مشرفی نشوند." این سوگند به سوگند او دو هم معروف است.

تر از نمایش تأثر پورت سن مارتن (Porte Saint-Martin) است. ولی مردانی که به خاک می افتادند و واقعا مرده بودند. فریاد زخمی ها، فریاد های واقعی بود و به علاوه تمام این جریان اهمیتی سخت تاریخی داشت! این پاریس آقای تی بر است. همان طور که مهاجرت کوبلنز (Koblentz) فرانسه آقای کالون (Calonne) بود.

ع

اولین تلاش برده فروشان برای از پای در آوردن پاریس با اشغال آن توسط پروس ها، با مخالفت بیسمارک روبرو شد و عقیم ماند. دومین تلاش در ۱۸ مارس به شکست ارتش و فرار حکومت به پروس منتهی شد. دولت در حین فرار به تمام ادارات دستور داد که همه چیز را به جا بگذارند و دنبال او به پروس بمانند. تی بر با شروع مذاکره کاذبی با پاریس فرصت به دست آورد تا جنگ علیه پاریس را تدارک ببیند. ولی از کجا می شود ارتش گیر آورد؟ بقایای هنگ های جبهه، از حیات نفرت ضعیف و نه چندان قابل اطمینان بودند. پیام فوری تی بر به ولایات برای این که به فرستادن گارد های ملی و داوطلبان خود پروس را تقویت کنند. با جواب سرعلا مواجه گشت. تنها از برتانی بود که مشتاقی یانگی که زیر لوای پرچم سفیدی جنگ می کردند و هر یک به روی سفید، یک قلب همیسی از ماهوت سفید نصب کرده بودند و فریادشان "زنده باد شاه" بود فرستاده شدند. بنا بر این تی بر مجبور بود که با جمله تمام آتش هفت جوشی از ملاحان، سرمازان پیاده نظام نیروی دریایی، مزدوران کیسا، ژاندارم های ولانتین، گروهبان های شهری و جاسوسان بی تیری (Pistols) سرهم کند. معذالک اگر زندانیان جنگ امپراطوری کبیسمارک به تعداد لازم ترخیصشان می کرد تا جنگ داخلی را گرم و حکومت پروس را زیر واپستگی پلید پروس نگذارد. به آن اضافه نمی شد، خود این ارتش به نحو تسخیر آمیزی ضعیف بود. در طی جنگ پلیمس پروس مجبور بود مواظب ارتش باشد و ژاندارم ها مجبور بودند خود در خطرناک ترین پست ها قرار بگیرند تا ارتش را به دنبال خود بکشانند. درهائی که به دست آنها افتادند از راه جنگ تسلیم نشدند. با پول خریداری شدند. قهرمانی متحدان (Patriotes) تی بر را قانع کرد که نبرغ ستراتیژی او و نیروی حرنیزه هایش برای در هم شکستن مقاومت پاریس کافی نیست.

در ضمن رابطه اش هم با ولایات پیش از پیش سخت می شد. حتی یک پیام پشتیبانی هم از ولایات نیامد که باعث دلگرمی تی بر و دهائی هایش باشد. کاملا به عکس. پیام ها و هیأت های از هر طرف می رسید که با لحنی نه چندان محترمانه تقاضا داشتند که بر مبنای شناسائی کامل جمهوری، پذیرش آزادی های کوفی و انحلال مجلس ملی که دوره اش تمام شده بود. با پاریس آشتی شود و تعدادشان آن قدر زیاد بود که دوفیر و وزیر ادگستری تی بر، در پخشنامه ۲۳ آوریل خود خطاب به دادستان ها دستور داد که "شعار آشتی" را باید به منزله یک جنایت تلقی کنند. معذالک چون دورنمای جنگ ناامیدانه بود، تی بر تصمیم گرفت تا کیکش را عوض کند و دستور داد که در تمام کشور و انتفاها شهرداری ها بر مبنای قانون جدیدی که خودش به مجلس دیکته کرده بود، در روز ۳ آوریل به عمل آید. تی بر به خود می بالید که به کمک توطئه های استناداران و اطراب پلیس توانائی آن را خواهد داشت که با رای ولایات، این قدرت معنوی را به مجلس که همیشه فاقد آن بود، بدهد و بالاخره از ولایات، کمک فیزیکی لازم را برای فتح پاریس به دست آورد.

تی بر از ابتدا به این فکر بود که جنگ راهزنانه اش را علیه پاریس که در طی اعلامیه هایش آن را دامن می زد و تلاش وزیرانش در راه استقرار حکومت و حنثت در تمام فرانسه را با کندی آشتی همراه کند و از این کار چند ضغوظ داشت. می خواست ولایات را فریب دهد، حاضر بوزگوائی پاریس را به طرف خود جلب کند و بالاتر از همه، به باصلاح جمهوری خواهان مجلس ملی فرصت دهد تا خیانتشان به پاریس را در پس اعتقادشان به تی بر پنهان کنند. او در ۲۱ مارس، موقعی که هنوز هیچ سیاهی نداشت، در مجلس چنین گفت: "هر طور می خواهد بشود من علیه پاریس لشکر کشی نمی کنم" باز در ۲۷ مارس گفت: "من جمهوری را اقمیتی انجام ندادم و سخت مصممم که آن را حفظ کنم". در واقع اینها اسم جمهوری مشغول خرد کردن انقلاب در لیون و مارس بود (۱) در حالی که در پروس و دهائی هایش حتی بدون

۱ - انقلابی که منجر به اعلام کمون در لیون در ۲۲ مارس و در مارس و سن تئین (Saint-Etienne) در ۲۳ مارس گشت، از طرف حکومت تی بر به سختی سرکوب شد. در تولوز و ناربون و چند شهر دیگر هم کمون اعلام شد.

اسم انقلاب را هم در عهده های خود محو می کردند . بعد از این پیروزی لحن او یک برده پائین آمد و "واقعیّت انجام شده" "واقعیّت فرضی" شد . شا هزارگان ارلطان را که با احتیاط تمام به سرود فرستاده بود ، حالا برخلاف نص صریح قانون اجازه داشتند که در برو (Broue) هر نوع توطئه ای راه بیندازند . امتیازاتی که تی برده در طبعی مذاکرات بی سر و تهش با نمایندگان پاریس و ولایات می داد ، هر چند که مرتب لحن و رنگشان بر حسب زمان و شرایط عوض می شد ، در واقع هیچ وقت از حد و حدی برای محدود کردن دورنمای انتقام به "مشقی جنایتکار که در قتل لوگت و گلمان تنها دست داشته" تجاوز نکرد و در مقابل آن البته پاریس و فرانسه می بایستی بی دریغ شخص آتشی تی برده به عنوان بهترین جمهوری ملکن بپذیرند ، یعنی همان صلی که او در ۱۸۳۰ با لوئی - فیلیپ کرد . و تنها این زحمت را به خود نداد که با تفسیر های رسمی و پیرانش در مجلس ، این امتیازات را مشکوک کند ، بلکه برای عمل هم در دفتر شهادت در دفتر ، این وکیل عدلیه ارلطان نیست ، همیشه وزیر دادگستری حکومت نظامی بود ، چه حال در ۱۸۲۱ در کابینه تی برده ، چه در ۱۸۳۹ در زمان لوئی فیلیپ و چه در ۱۸۴۹ در ریاست جمهوری لوئی بناپارت . هنگامی که هنوز وزارت خانه ای نداشت ، با دفاع از سرمایه داران پاریس در دادگستری ، شوی بیهم زدو با مخالفت با قوانینی که خودش درست کرده بود ، صاحب یک سرمایه سیاسی هم شد .

او حالا تنها به این قناعت نرسیده بود که مجلس ملی را به تصویب قوانینی وارد کرد که پس از سقوط پاریس ، می بایستی تا آخرین بقایای آزادی جمهوری را از میان بردارد ، بلکه با مختصر کردن نحوه کار محاکم نظامی که به نظرش بطبیعی آمده و با مقر ساختن یک قانون وحشیانه در مورد تبعید و به نحوی تازه ، سرزود آئینده پاریس را نیز نشان می داد . انقلاب ۱۸۴۸ ، مجازات اعدام را برای محکومین سیاسی لغو کرد و تبعید را جانشین آن نمود . لوئی بناپارت اقل در حرف جرأت نکرد دوباره رژیم کیوتین را برقرار کند . مجلس دهاتی ها که هنوز این جرأت را نداشت که انا کند پاریس ها قاتل اند نه یاقی ، به ناچار می بایست انتقام خود را از پاریس به قانون تبعید در دفتر محدود کند . تی بر اگر آن طور که می خواست ، دهاتی ها را - که فکر کار و گوسفند و ارشان نه از این نماین چیزی می فهمید و نماز لزوم هوا فریب و ایمن دست و آن دست کردن و دفع الوقت آن - به زوزه کشی خصمانه بر نی انگیزت ، نمی توانست کدی آتشی اش را راده دهد به مناسبت انتخابات قریب الوقوع شهرداری ها در ۳ آوریل تی بر یکی از بزرگ ترین صحنه های آتشی اش را در ۲۷ آوریل بازی کرد . از پشت تریبون مجلس در میان سبلی از سخنان احساساتی او چنین گفت :

" طبع جمهوری توطئه ای در کار نیست الا توطئه پاریس که ما را مجبور به ریختن خون فرانسوی می کند . من گفته ام و باز هم می گویم که اگر این سلاح های لایذ هب زمین گذاشته شوند ، با یک طوفانی که تنها معدودی جنایتکار حقیق جزا از آن مستثنی خواهند بود ، مجازات فورا موقوف می شود ."

و چون دهاتی ها با خشونت صدایش را قطع کردند جواب داد :

" آنگاهان تنها دارم به من بگویند آیا من اشتباه می کنم ؟ آیا از این که این حقیقت را گفتم که جنایتکاران مشقی بهتر نیستند ، شما شامفد ؟ آیا در میان تمام بد بختی هایمان ، این جای خوشوقتی نیست که مردانی که قادر به ریختن خون گلمان توما و ژنرال لوگت اند ، مواردی استثنائی و ندارند ؟"

معدالک آنچه را که تی بر خیالی می کرد یک قریش شیور آماده باش پارلمانی است ، فرانسه نشنیده گرفت ، از ۷۰۰ هزار مشاوران انجمن شهر که از طرف ۳۵۰۰۰۰ برزنی که هنوز برای فرانسه باقی مانده بود ، انتخاب شده ، مجموع مشرور خواهان ، ارلطان نیست ها و بناپارنیت ها روی هم ۸۰۰۰ نفر بود . انتخابات تکمیلی بعد از آن خصلت دشمنی با حکومت آن را باز هم بیشتر نشان داد . بدین ترتیب مجلس ملی به جای این که نیروی فیزیکی مورد نیاز خود را از ولایات بدست آورد ، هر نوع ادعای نیروی معنوی بودن و نمایندگی آراء عمومی بودن خود را هم از دست داد . بسرای این کمابین ورشکستگی را کامل کنند ، شورا های شهری تمام فرانسه که جدیداً انتخاب شده بودند ، مجلس فاصوب را به این تهدید کردند که ضد مجلسی در برو تشکیل دهند .

دیگر برای بیسارک لحظه عمل جدی که این همه انتظارش را داشت ، فرا رسیده بود . او به تی بر امر کرد که

نمایند تمام اختیاری برای حل نهایی قرارداد صلح به فرانکفورت بفرستد . تی بر امرایش را خواصانه اطاعت نمود و فیرا ژول فاور و فادارن را همراه پیوه - کرتیه به آنجا فرستاد . پیوه - کرتیه "حالی مقام" صاحب کارخانه ریسندگی شهر ریوان (Rouen) ، از طرفداران پر حرارت و بنده وار امپراطوری دوم بود . او در این امپراطوری هیچ چیز بدی نمی دید الا قرارداد تجارتش با انگلستان (۱) که به نافع خاص تاجر ماهانه او لطمه می زد . تازه به زحمت در برو وزیر دارائی تی بر شده بود که این قرارداد "لامذهب" را مورد حمله قرار داد و به لغو آن در آئینده اشاره کرد . و حتی با وقاحت ولی بی هوته (چون حساب بیسارک را نکرده بود) تلاش کرد تا مالیات های حفاظت گمرکی قدیم را در مورد آلزاس ، دوباره بغزیت قابل اجرا کند و می گفت که این امر با هیچ یک از قرارداد های بین المللی پیشین منافاتی ندارد چنین آمدی که ضد انقلاب را وسیله ای برای تنزل دستمزده کارگران در ریوان می شمرد و تسلیم ولایات فرانسه را وسیله ای برای بالا بردن قیمت ها در فرانسه ، آنها برای انتخاب شدن از طرف تی بر به عنوان همکار ژول فاور در اجرای آخرین و بالاترین خیانت ها خلق نشده بود ؟ .

به محض ورود به فرانکفورت ، این یک جفت نماینده تام الاختیار دلبرها از طرف بیسارک زحمت در مقابل ایمن آرتزانو آمرانه قرار گرفتند ؛ با بازگشت امپراطوری ، با قبول بی قید و شرط صلحی که من می گویم ! از جمله شرائط این صلح ، کوه تاه شدن مهلت موعد پرداخت غرامت جنگی بود و اشغال دائمی دوماهی پاریس تا وقتی که بیسارک از جرسان امور فرانسه راضی شود ؛ و بدین ترتیب بیروس به عنوان مرجع عالی سیاست داخلی فرانسه به رسمیت شناخته می شد ! در عوض بیسارک قبول می کرد که برای از بین بردن پاریس ارتش اسیر بناپارنیت را مرخص کند و ارتش امپراطور و بیسارک هم مستقیما به این امر کک نماید . بیسارک برای این که تضمینی هم از حسن نیتش داده باشد ، اولین پرداخت غرامت جنگ را منوط به آرام کردن "پاریس نمود ، طبیعی است که تی بر نمایندگان تام الاختیارش با ولع این طعمه را بلعیدند . روز ۱۱ مه قرارداد صلح را امضا کردند و روز ۱۸ مه آن را به تصویب مجلس روسای رساندند .

در فاصله بین امضای قرارداد صلح و رسیدن اسرای بناپارنیت ، تی بر خودش را بیشتر موقوف به شروع مجدد کدی آتشی می دید چرا که آدمک های جمهوری خواهش احتیاج مبرم به بهانه ای داشتند تا بروی مقدمه چینی بسرای کشتار پاریس ، چشم فرو بندند . روز ۸ مه ، هنوز به نمایندگان طبقه متوسط که برای مذاکره آتشی آمده بودند می گفت :

" وقتی یافغان تصمیم بگیرند که تسلیم شوند ، دروازه های پاریس برای یک هفته به روی همه باز خواهد بود جز به روی قاتلان ژنرال گلمان توما و ژنرال لوگت "

چند روز بعد که به مناسبت این وعده ، از طرف دهاتی ها به شدت مواخذه شد ، حاضر به دادن توضیح نشد و لوسی معدالک این حرف پر معنا را زد :

" می گویم که بین شما ، افراد کم حوله و شتاب زده ای وجود دارند . اینان باید هشت روز دیگر صبر کنند ، هشت روز بعد ، دیگر خطری وجود نخواهد داشت و آن وقت انجام وظیفه درخور شهامت و ظرفیت آنان خواهد بود ."

به محض این که ماک ماهون (Mac Mahon) مطمئن ساخت که به زودی می تواند وارد پاریس شود تی بر در مجلس گفت که او "قانون بدست وارد پاریس خواهد شد و تقاضای تنبیه کامل تمام جنایتکارانی را خواهد کرد که زندگی سربازان ما را فدا کرده و اینبه عمومی مان را خراب کرده اند" وقتی لحظه تصمیم نزدیک شد در مجلس گفت که در پاریس "بی رحم خواه بود" پاریس محکوم است ؛ به راهسرتستان بناپارنیت گفت که از طرف دولت اجازه دارند که از پاریس تا خرخره انتقام بگیرند . بالاخره وقتی در اثر خیانت دروازه های پاریس روز ۲۱ مه ، به پیروی ژنرال دوشه (Douby) باز شد روز ۲۲ تی بر "هدف" کدی آتشی اش را که دهاتی ها به اصرار نمی خواستند بپذیرند ، برایشان روشن کرد

" چند روز پیش به شما گفتم که ما به هدفمان نزدیک می شویم . امروز آمده ام به شما بگویم که به هدف رسیدیم . نظم ، عدالت و تمدن بالاخره پیروز شدند ."

۱ - به موجب قرارداد ای که در ۱۸۶۰ بین ناپلئون سوم و انگلستان امضا شد ، حق گمرک برای کالا های انگلیسی تخفیف یافت .

همینطور است. تمدن و عدالت بیرونی، هر بار که بندگان و زیرکشان این نظام طبعی اربابانشان قیام می‌کنند در نور شوم خود ظاهر می‌شود. در آن وقت این تمدن و این عدالت، صورت توحشی بی‌نقاب و انتقامی بی‌قانون دارند. هر بحران جدید در جنگ طبقاتی بین قاصب و تولیدکننده، این واقعتاً را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد. سمیت بولشواها در ژوئن ۱۸۸۸ خود در برابر ضحیت خارج از توصیف ۱۸۷۱ محو می‌شود. روح فدائگری قهرمانانه‌ای که با آن مردم پاریس از مرد و زن و بچه، هشت روز پس از ورود ورسائی‌ها جنگیدند همان در نماینده بزرگی هدف آنهاست که کارهای جبهتی هدآره بندان نماینده روحیه مادریادی این تمدنی که اینها انتقام جهان مزدور می‌باشند. بی‌شک تمدن عظیمی است تمدنی که سألۀ بزرگسهارت از این است که چگونه باید تل‌های نمشی را که به وجود آورده است، پس از نبرد از سر راه بردارد.

برای این که نظیر عمل تی‌بر و سگ های شکاری اش را در تاریخ پیدا کنیم باید به زمان سیلا (Sylla) و مدیوران سه گانه (Trium vires) روم برگردیم. همان آدم کنی وسیع و خونخوارانه، همان بی‌قیدی نسبت به سن و جنس در قتل‌عام، همان سیستم شکجه زندانیان، همان تبعید هاولی این مرتبه، در مورد یک طبقه تمام و کمال، همان نسکار وهربان مخفی از ترس این که نکند یکیشان بگیرد، همان جور افشای دشمنان سیاسی و خصوصی، همان لاقیدی نسبت به کشتار افرادی که اصلاً دشمنی در دروا ندارند. فقط این فرق بین آنها هست که رویی‌ها برای روشن کردن تکلیف دسته جمعی تبعیدی‌ها، سلسل نداشتند و نه "قانون به دست بودند" و نه حتی "قانون به لب" و شمارشان هم "تمدن" نبود.

پس از این همه کراهت، حالای روی دیگر و به مراتب زشت‌تر این تمدن بیرونی را نگاه کنید آن طور کسسه در مطبوعات خودش آمده است!

- خبرنگار یکی از روزنامه های محافظه کار لندن در پاریس می‌نویسد که با تیراندازی -
- های پراکنده ای که هنوز از دور شنیده می‌شود، وقتی که زخمی های بد بخت که
- در میان سنگ قهرهای پرلاشزرها شده‌اند و جان می‌دهند، وقتی ۶۰۰۰ پافی
- وحشت زده، ناامیدانه در دالان های مظهریزیمینی (Catacombes) سرگردانند،
- وقتی که مردم بخت برگشته در خیابان ها فرار می‌کنند و بیست بیست بوسیلۀ
- مسلسل کشته می‌شوند، دیدن کافه هائی که از مشربان مشروب‌خوار و بیلیارد -
- بازان و دومیتهازی کن ها پر است، دیدن زنانی که بی‌خیال در بولوارها قدم
- می‌زنند، شنیدن صدای خوشگذرانی هائی که از اطاق های خصوصی رستوران -
- های عالی بلند می‌شود و سکوت شب را درهم می‌شکند، غیر قابل تحمل است.

آقای ادوارد هروره (Edouard Hervey) در ژورنال دو پاری روزنامه‌ورسائی که از طرف کمون توفیق شده بسوسود می‌نویسد:

- نمونه ای که مردم پاریس ([]) در یوز بدان وسیله رضایت خاطر خود را نشان دادند
- بسیار سبک سرانه بود و ترس ما از این است که در طول زمان بدتر هم بشود.
- پاریس حالا حالت جشن به خود گرفته و این کاملاً ناشایست است. اگر ما -
- خواهیم که پاریس های دوران انحطاطمان بخوانند، باید به این وضع خانصه
- دهیم.

و بعد این قطعه ناسبت (Facete) را نقل می‌کند

- معد الک در فردای این نبرد نفرت انگیز وقتی پیش از آن که نبرد کاملاً سپاسان
- یافته باشد، روم زشت و فاسد دوباره در لجن زارهایش در غلغله، همان جایی
- که بدتر از خراب و روحش را آلوده کرده بود. این جا نبرد ها و زخمی هائ -
- حا حطام ها و کاپاره ها.

آقای هروره فقط فراموش می‌کند بگوید که این "مردم پاریس" که او حرفش را می‌زند جز مردم پاریس آقای تی‌بر و جز همسان

به چاک بزین های سن دنی و روی و سن ژرین که حالا دسته جمعی از ورسای برگشته اند نیستند. پاریس دوران انحطاط.

این تمدن جنایتکار که پایه اش اسارت کار است، در تمام بیروزی های خونینی که بر قهرمانان فدائی جامعه ای نو و بهتر به دست می‌آورد، ناک های قربانیش را در فریاد های تهمت و افشای غرق می‌کند و صدائی جبهائی آن را ضحکس می‌نماید. پاریس کارگر و روشن و آرام زمان کمون، به وسیله سگ های شکاری "نظم" ناکبانه به پایتخت جبهتم مبدل شد. در فکر بیولوازی تمام کشورها این تغییر وضع چه چیز را ثابت می‌کند؟ لابد این که کمون طبعی تمدن دسمه جینی کرده است! خلق پاریس با شور جان خود را برای کمون داد و این مقدار کشته در هیچ نبردی سابقه ندارد. این چه چیز را ثابت می‌کند؟ لابد این که کمون حکومت خلق نبود بلکه غضب حکومت از طرف مشی جنایتکار بود! زنان پاریس با شادمانی جان خود را در سنگرها و قتل گاه های خود فدا کردند. این چه چیز را ثابت می‌کند؟ لابد این که شیطان کمون آنان را به صورت مژ و هکات (۱) در آورده بود! اعتدال کمون در مدت دو ماه تسلط بلاشارض جز قهرمانسی مدافعاتش مانند دیگری ندارد. این چه چیز را ثابت می‌کند؟ لابد این که کمون صطش خون را که از فراغزینون آسایش برمی‌خواست و تنها در هنگام احتضار می‌بایست آزاد شود، طی ماه ها به دقت زیر نقاب اعتدال و بشر دوستی پنهان کرده بود!

پاریس کارگر، به هنگام قربانی کردن قهرمانان خود، اینبه صوبی و ساختنمان های خصوصی را در آتش خسود گرفت. ارباب هائی که بدن جاندار پرولتاریا را قطعه قطعه می‌کنند، دیگر نباید انتظار داشته باشند بیروزند انس وارد ساختمان دست نخورده مسکن قدیشان شوند. حکومت ورسای فریاد می‌زند: آتش افسروزان! و به تمام عاالش حتی در دروافتاده ترین نقاط دستوری می‌دهد که دشمنان را به عنوان آتش افروزان حربه ای به جا شکار کنند. بیروزاری تمام دنیا که پس از ختم نبرد با رضایت خاطر شاهد قتل‌عام دسته جمعی است، از این که به آجرها و سفت ها می‌حرض شده است از نفرت بر خود می‌لرزد!

وقتی حکومت ها به تفنگ اران در پائی شان اجازه رسمی می‌دهند که "بکشند بیروزانند و شراب کشد" آیا این اجازه آتش افروزی است؟ وقتی بیروسی ها نه به دلالت نظامی بلکه فقط برای انتقام، با نفت شهرهای مثل شاتو دن (Chateaudun) و دهکده های بیشمار را آتش زدند، آیا آتش افروزی کرده بودند؟ آیا تی‌بر که به مدت شش هفته به بهانه آتش زدن خانه های مسکونی، پاریس را بمباران کرد، آتش افروزی کرده بود؟ در جنگ آتش یک سلاح است و همان قدر مشروع که سلاح های دیگر. ساختمان هائی که در اشغال دشمن اند بمباران می‌شوند تا بیروزند. و اگر مدافعان آن قرار است عقب بنشینند، خودشان آنها را آتش می‌زنند تا به دست مهاجمان نیفتند. تمام ساختمان هائی که در جبهه جنگ تمام ارتش های منظم دنیا قرار گرفته اند، سرنوشته‌شان سوختن بوده است. ولی این امر در جنگ بین بردگان و دربندگان، یعنی تنها جنگ بوجه تاریخ، دیگر اصلاً صافی نیست! کمون از آتش قتل به عنوان وسیله دفاع استفاده کرد. کمون از آتش استفاده کرد تا نگذار سپاهیان ورسای از راه این خیابان های مستقیم و طولی که هر سن (Huegan) مخصوصاً برای آتش تیخانه ساخته بود، وارد پاریس شوند. کمون از آتش استفاده کرد تا راه عقب نشینی خود را حفظ کند، همان طور که ورسائی ها هم در پیشروی از نارتجک هائی استفاده کردند که دست کم همان قدر ساختمان خراب کرد که آتش کمون. کدام ساختمان ها توسط مدافعان سوخته شد و کدام توسط مهاجمان؟ ایسسن سوالی است که امروز هم مورد بحث است. مدافعان تنها وقتی به آتش متوسل شدند که سپاهیان ورسای کشتار دسته جمعی زندانیان را شروع کردند. به علاوه کمون از مدت ها پیش ملتا خیر داده بود که اگر کار به سباهای باریک بکشند، خودش را زیر خرابه های پاریس مدفون خواهد کرد و از پاریس مسکوی روسی خواهد ساخت! چنانچه حکومت دفاع طی هم این حرف را زد، ضحبا این یکی برای پرده پوشی خیانتش. تروشو برای این کار تفت هم پیدا کرده بود. کسین می‌دانست که دشمنانش اصلاً اندیشه ای از جان خلق پاریس ندارند ولی در عرض بسیار به فکر خانه های خود هستند. ضافاً به این که تی‌بر خبریشان هم کرده بود که در انتقام گیری سخت خواهد بود. تازه به زحمت از یک سوارتشی درست

۱ - در اساطیر (Béatrice) الهه جهنم و مامور مجازات جنایتکاران است و (Beccate) اسم (Dane) الهه شکار بود در مدت اقامتش در جهنم.

کرده و از سوی دیگر پروس ها را به عنوان بند آورنده راه فرار با خود همراه کرده بود کماحلام کرد: "من بی رحم خواهم بود! کفر کامل و عدالت انعطاف ناپذیر خواهند بود." عمل کارگران پاریس اگر واندالمیسم (۱) هم بود این واندالمیسم دفاعی تا ابدانه بود و نه واندالمیسم پیروزمندان، آن طور که مسیحیان در مورد گنجینه های پوتاف خارج از قیمتت بت پرستان باستانی مرتکب شدند؛ و تازه واندالمیسم آنها هم در تاریخ، به عنوان دنباله اجتناب ناپذیر و نسبتا کم اهمیت نبرد ی عظیم بین جامعه نوای که روی آید و جامعه کهنی که فرو می ریزد، توجیه شده است. این واندالمیسم از واندالمیسم هوسمن هم به مراتب پائین تر بود که پاریس تاریخی را خراب کرد و به جای آن پاریس توریستی ساخت.

می ماند اعدام شصت و چهار گروگان و در راس آنها اسقف پاریس، به دست کمین! بورژوازی و ارتشش در ۱۸۴۸ دوباره سنتی را برقرار کردند که دیگر مدت ها بود به آن عمل نمی شد؛ اعدام زندانیان خلع سلاح شده. این سنت خشن پس از آن، کم و بیش از طرف سرکوب کنندگان تمام قیام های توده ای در اروپا و هند مورد عمل قرار گرفت و بدین ترتیب ثابت شد که واقعا یک پیشرفت تمدن! است. از سوی دیگر پروس ها در فرانسه گرفتن گروگان را دوباره باب کردند یعنی گرفتن اشخاص بی گناهی که می بایست به قیمت جان خود جواب احوال دیگران را بدهند.

همان طور که دیدیم تی بر از همان ابتدای دعوا، عمل غیر انسانی کشتن زندانیان کمین را دوباره برقرار کرد و کمین برای حفظ جان آنها مجبور شد به هل پروس ها متوسل شود و گروگان بگیرد. زندگی این گروگان ها و بیش از یک بار به مناسبت اعدام های مداوم زندانیان از طرف ورسای محکوم شده بود ولی پس از آن آدم کشی که سربازان ماک ماهین بدان وسیله ورود خود به پاریس را جشن گرفتند چطور می توانست باز هم بخشیده شود؟ آیا گروگان این آخرین ضمانت طبعه سعیت حیوانی حکومت های بورژوا را هم می بایست به شوخی برقرار کرد؟ قاتل واقعی اسقف داربوا (Darbois) تی بر است. کمین تعویض اسقف و متنی دیگر کتیش را در مقابل تنها بلانکی، بارها پیشنهاد کرد و تی بر هر بار با اصرار رد نمود. او خوب نمی دانست که پس دادن بلانکی، کمین را صاحب یک سری می کند در حالی که اسقف به شکل نعمت

بهتری می تواند منظور او را بر آورد. تی بر مثل سفین کابرنک (Cavaignac) عمل می کرد. کابرنک و طرفداران نظمش در ۱۸۴۸، برای نگهدار کردن پلغان به عنوان قاتلان اسقف آفر (Afferre) چه فریادهای نفرتی که نگفتند! آنها به خوبی می دانستند که اسقف به دست سربازان نظم کشته شده است. آقای ژاکه (Jacquet) معاون کل اسقف که در محل حضور داشت بلافاصله مشاهدات خود را در این باره برای آنها گفته بود.

تمام این آوارهای دسته جمعی نیست که حزب نظم در مجالس خونخواری اش مرتب طبعه قربانانش راه می اندازد تنها نشان می دهد که بورژوازی امروز خود را جانشین هارین قدیم می داند که معتقد بود هر سلاخی به دست او طبعه خلق مشروع است ولی هر نوع سلاخی در دست خلق، به خودی خود جنایت شمرده می شود.

توطئه طبقه حاکم برای از بین بردن انقلاب از راه یک جنگ داخلی که تحت نظارت اشغالگر خارجی هم تعقیب می شد، چینی همان توطئه ای که جریان آن را از روز ۹ سپتامبر تا ورود سربازان ماک ماهین از دروازه سنس کلو (Porte de Saint Cloud) پروس کردیم، با قتل عام پاریس به اوج خود رسید.

بیمسارک با چشم خرابه های پاریس را می بلعد و شاید در آن قسطنطول ویرانی تمام شهرهای بزرگ را می بیند همان آرزوی او را که وقتی او در مجلس نایاب پروس در ۱۸۴۹ یک دهاتی ساده بود، برای احابتش دعاها می کرد. او با چشم نمش پرولتاریای پاریس را می بلعد. برای او این تنها از بین بردن انقلاب نیست، بلکه خاموش شدن فرانسه - ای است که حالا توسط خود حکومت فرانسه سر بریده شده است. او با سبک سری مخصوص تمام سیاستمداران خوشبخت، فقط سطح این حادثه عظیم تاریخی را می بیند. در کجای تاریخ قدیم دیده شده است که فاتحی برای تکمیل پیروزی خود حاضر شود که خود را نه فقط زاندارم بلکه قاتل پول بگیر حکومت مغلوب هم بکند؟ بین پروس و کمین جنگی رخ داد

به عکس و کمین شرایط مقدمانی صلح را قبول کرد و در عوض پروس هم بی طرفی خود را اعلام داشت. پس پاریس با پروس

۱ - Vandalioue از Vandalis می آید که یکی از خلق های رومی باستان است. واندال ها در قرن پنجم سرزمین گل و اسپانی را تصرف کردند و تا آفریقا هم پیش رفتند و در طی این مهاجرات آثار تاریخی و هنری را از بین بردند.

واندالمیسم امروز چنین طرز تفکری معنی می دهد. اگر خواسته باشیم در تاریخ خودمان معادلی پراش پیدا کنیم، باید بگوئیم "مغولیت"!

جنگ نه داشت. ولی پروس نقش یک قاتل و یک قاتل خائن را بازی کرد چینی خطری متوجهش نبود. نقش قاتل پول بگیر و مزدوری را بازی کرد زیرا که قبلا طی کرده بود که... طبعین فرانک قیمت خون را پس از سقوط پاریس خواهد گرفت. بدین ترتیب خصلت واقعی این جنگ بالاخره روشن شد: جنگی به امر تقدیر الهی برای مجازات فرانسه بی دین و لایابالی به دست آلمان روحانی و پارسا! و این تجاوز بی سابقه به قانون ملت ها - حتی آن طور که حقوق دانان قدیمی دنیا معتقد بودند - به عرض این که باعث شود حکومت های متحدین اروپا، حکومت خائن پروس را در بین ملت ها غیر قانونی اعلام کنند، تنها این ملاحظه را برای آنها مطرح کرد که آیا چند نفر قربانی را که موفق شده بودند از زنجیر دوگانه دور پاریس بگیرند، می بایست به میزخشان ورسای بازگرداند یا نه!

این کمبود از وحشتناک ترین جنگ های مدین، غالب و مغلوب برای قتل عام پرولتاریا دست به دست هم می دهند، این حادثه بی سابقه بر خلاف عقیده بیمسارک، خرد شدن نهایی جامعه نو بالا رنده را نشان نمی دهد بلکه خرد شدن جامعه بورژوازی را ثابت می کند به شکل نذرات گرد و غبار. بالاترین قربانی که جامعه کهن هنوز قادر به انجام آن می باشد، جنگ ملی است و اکنون دیگر ثابت شده است که جنگ ملی افسانه ای ساخته حکومت است تا جنگ طبقاتی را به عقب بپاند از و همین که جنگ طبقاتی به جنگ داخلی تبدیل شد، افسانه جنگ ملی از بین می رود. تسلط طبقاتی دیگر نمی تواند زیر این نفوذ ملی، پوشیده بماند. حکومت های همه ملت ها علیه پرولتاریا متحدند

بعد از پانتکوت (۱) ۱۸۷۱، بین کارگران فرانسه و غاصبان دستبرخیز آنها هیچ نوع صلحی با آتش بس قابل قبولی ممکن نیست. دست آئین مزدوری قداره بند می تواند برای مدتی این دو طبقه را زیر فشار مشترک بهم متصل کند، ولی جنگ بالاخره درگیر خواهد شد و به گزات و هر مرتبه بر دشته تر از مرتبه پیش و دوباره این که از اقلیت غاصب یا اکثریت زحمتکش کدام یک فاتح نهایی خواهد بود، هیچ شکی نمی تواند وجود داشته باشد. طبقه کارگر فرانسه فقط پیش فراول پرولتاریای مدین است.

حکومت های اروپائی، در حالی که بدین ترتیب در مقابل پاریس، به خصلت بین المللی تسلط طبقاتی نهایت می دهند، اتحادیه بین المللی کارگران یعنی تشکیلات بین المللی کار در مقابل توطئه چینی کمبولیتی سرمایه را هم مورد توهین قرار می دهند و آن را سرچشمه تمام این آشوب ها می دانند. تی بر این اتحادیه را به عنوان سلطان مستبد کار که ادعا دارد نجات دهنده آن است، مورد حمله قرار می داد. بیگار دستور می داد که هر نوع رابطه بین اعضا

بین الملل در فرانسه و خارجه را قطع کنند. کنت زویر شریک جرم صیاتی شده تی بر در ۱۸۳۵ اظهار می کند که ساله بزرگ برای تمام حکومت های متحدین، ریشه کن کردن بین الملل است. دهاتی ها علیه آن روزه می کنند و تمام مطبوعات اروپائی با آن هم صدائی می کنند. یک نویسنده محترم فرانسوی که اتحادیه ما را اصلا نمی شناسد چنین می گوید:

- * اعضا کمیته مرکزی کار ملی، همچون اکثر اعضا کمین، از فعال ترین، باهوش ترین و پرحمرا ترین افراد اتحادیه بین المللی کارگراند..... اینها اشخاصی هستند به غایت شریف، صمیمی، هوشمند، فداکار، بی غل و غش و متعصب بسه
- * معنای خوب کلمه.

فکر بورژوازی که آفته به پلیس بازی است، طبیعتا خیال می کند که اتحادیه بین المللی کارگران به شیوه یک توطئه چینی سری عمل می کند و ارگان های مرکزی اش گاه به گاه دستور انفجار در کشورهای مختلف می دهد. در واقع اتحادیه بسا پهنی نیست مگر پیوند بین المللی بین پیشرو ترین کارگران کشورهای متحدین گوناگون. در هر کجا؛ به هر شکل و در هر شرایطی که جنگ طبقاتی تا حدودی مایه بگیرد، خیلی طبیعی است که اعضا اتحادیه ما خود را در صاف اول قرار دهند خاکی که این اتحادیه به از آن برخاسته، خوب جامعه مدین است با هیچ نوع آدم کشی نمی توان آن را ریشه کن کرد.

برای ریشه کن کردن آن، حکومت ها باید استبداد سرمایه بر کار یعنی شرط زندگی انگلی خودشان را ریشه کن سازند. پاریس کارگر با کمین اش، به عنوان پیشنازیر اقتدار جامعه نو جاوید خواهد ماند. شهیدان آن در قلب بزرگ طبقه کارگر جای خواهند داشت؛ قاتلان آنان را تاریخ از هم اکنون چنان به جارمخ کشیده است که تمام دعاها و کشتن ها پشان هم قادر به نجاتشان نیست.

سخنرانی مارکس درباره دولت دفاع ملی [۲۵]

شهروند مارکس گفت از آنجا که عده زیادی از اعضای انگلیسی [شورای گل] حضور دارند لذا حاصل است یک نکته مهم را مطرح کند و آن اینست که آنچه اوچر در آخرین جلسه عمومی سالن سنت جیمس در باره حکومت فرانسه اعلام داشته است منطبق با حقیقت نمیباشد. ما در دوین پیام خود گفتیم که چند تن از اعضای دولت موقت، از زمان انقلاب ۱۸۴۸ لکه‌های پاک نشدنی ای بردامن دارند. ولی اوچر گفته است که هیچ گاهی متوجه آنها نیست.

مارکس همچنین اظهار داشت: فاور را میتوان فقط بعنوان نماینده جمهوری و نه بمثابة یک میهن پرست منزله پذیرفت. نوع و نحوه مطالبی که اکنون درباره فاور گفته میشود، باو بسیار پر بهیسا داده در حالیکه جمهوری را تقریباً از یاد برده است. نمونه‌ای از اعمال فاور: بعد از انقلاب ۱۸۴۸ از آنجا که فلوکون بیمار بود، لدر و - رولین و ویرا بوزارت کشور منصوب نمود. یکی از نخستین اقدامات فاور این بود که ارتش را به پاریس بازگرداند و این باعث آن شد که بورژوازی امکان سرکوبی کارگران را پیدا کند. و بعد از آن وقتی مردم باین اعتقاد رسیدند که مجلس ملی از افراد بورژوا تشکیل یافته است، برای نشان دادن سمپاتی خود نسبت به لهستان دست به تظاهرات زدند و در این رابطه بسه مجلس قانون گذاری هجوم بردند [۲۶]. رئیس مجلس دست به دامن لوتی بلان شد که با تظاهرات کنندگان صحبت کند و آنها را آرام نماید و او نیز این کار را انجام داد. جنگ با روسیه میتوانست جمهوری را نجات بدهد [در رابطه با تظاهرات مردم علیه تجاوز روسیه به لهستان] اولین کاری که فساور چند روز بعد انجام داد این بود که از مجلس ملی تقاضا کرد که اختیارات مطلق باو بدهد تا لوتی بلان را بعنوان همدست و شریک جرم تظاهر کنندگان مورد تعقیب قرار دهد. تصور مجلس ملی این بود که فاور بنحاینده کی از طرف هیئت دولت چنین تقاضائی کرده است ولی تمام اعضای دیگر هیئت دولت این اقدام را بعنوان یک مسئله شخصی فاور افشا کردند. دولت موقت توطئه چینی کرد تا قیام زوون برانگیخته

شورای گل:

R. Applegarth ; Ant. Arnaud ; M.J.Boon ; Fr.Bradnick ; F.Cournet ; E. Delahaye ; Eugene Dupont ; W. Hales ; Hurliaman ; J.Johannard ; Harriet Law ; Fr. Lessner ; Lochner ; Charles Longuet ; Marguerite ; Constant Martin ; Henry Mayo ; Georges Milner ; C.Murray ; Pfander ; J. Rodwanowski ; John Rouch ; Rühl ; G.Ranvier ; Vitale Regies ; Sandler ; Cowel Stepney ; Alf.Taylor ; W. Townshend ; Ed. Vaillant ; John Weston ; P.J. Yarrow.

دبیران ارتباطی:			
Charles Rochat	هلند	Karl Marx	آلمان
J.P. Mac Donnel	ایرلند	Leo Frankel	اطیش و هنگری
F. Engels	ایتالیا و اسپانیا	A. Hermann	بلژیک
Walery Wroblewski	لهستان	Th. Mottershead	دانمارک
Hermann Jung	سوئیس	J.C. Eccarius	ایالات متحده آمریکا
		Auguste Serraillier	فرانسه
	به تاریخ ۳۰ + ۱۸۷۱	Hermann Jung	رئیس جلسه:
	10, Rothborne Place	John Hales	دبیر گل:

یادداشت اولین چاپ به فرانسه (بروکسل ۱۸۷۲) : گفتن ندارد که اعضا و کارمندان کون که نام ن در زیر این مانیفست آمده و امروز جز شورای گل می باشند ، از متن این نشریه وقتی خبردار شدند که به لندن آمدند . و اگر امروز اعضا خود را پای آن می گذارند ، برای آن است که در موافقت آنان با اصول این مانیفست هیچ تنگی وجود نداشته باشد .

*
*
*

شود. بعد از آنکه تظاهرکنندگان سرکوب شدند، فاور پیشنهاد کرد که کمیته اجرائیه منحل گردد [۲۷] و در ۲۷ [ژوئن] تصویبنامه‌ای صادر کرد که بموجب آن توقیف شدگان بدون محاکمه تبعید شوند. ۱۵۰۰ نفر تبعید شدند. در نوامبر مجلس بوسمان مجبور شد که در چندین مورد وضع زندانیان را که هنوز تبعید نشده بودند بررسی کند و تنهادر برست ۱۰۰۰ نفرشان آزاد شدند. همچنین عده زیادی از توقیف شدگان که بعنوان افراد بسیار خطرناک به کمیسیون نظامی تحویل داده شده بودند آزاد گردیدند و عده دیگری فقط محکوم بزند انبهای کوتاه مدت شدند. و بعد از آنکه تقاضای عفو عمومی شد، فاور همواره مخالف این موضوع بود. او جز یکی از کسانی بود که تشکیل کمیسیون تحقیقاتی برای بررسی تمام انقلابات - باستانی انقلاب فوریه - را مطالبه میکردند. او برای تصویب ننگین ترین قانون مطبوعاتی که هرگز نظیر آن وجود نداشته است کوشش نمود و همین قانون بود که ناپلئون زیرکانه توانست مورد استفاده قرار دهد. فاور در زمان سلطنت ژوزفیه روابط مشخصی با بناپارتیستها داشت و سفوز خود را بکار انداخت تا ناپلئون بمجلس ملی راه یابد. او تمام سعی و کوشش خود را انجام داد تا لشکرکشی به رم [۲۸] صورت گیرد و این اولین قدم برای پایهگذاری امپراتوری بود.

خلاصه ای از سخنرانی انگلس

درباره انقلاب ۱۸ مارس در پاریس

نقل از صورت جلسه ۲۱ مارس شورای کل انترناسیونال

شهروند انگلس وضع پاریس را تشریح نمود و گفت همانطور که سرلیبر قبلا اشاره کرد، نامهائی که در این هفته از پاریس واصل شده، مطالبی را روشن کرده اند که قبلا غیر قابل درک بودند. چنین وانمود شده بود که گویا عده ای بطور ناگهانی تعدادی از توبها را قبضه کرده و در اختیار خود نگاه داشته بودند. کلیه روزنامه ها و تمام خبرنگاران نوشتند که با این عده باید تسویه حساب بشود و ولی دولت فرانسه در این باره روش صبر و حوصله را در پیش گرفته است. اطلاعات کمیته ما در پاریس مشعر بر آن است که گارد ملی سفارش ساختن این توبها را داده و بهای آنها را قبلا پرداخته بود و قصد داشت آنها را برای خود حفظ کند. آنها بعد از انتخابات متوجه شدند که مجلس ملی ایکه انتخاب شده است بنیان جمهوری را تضمین نمیکند و وقتی بروسی ها وارد پاریس شدند، این توبها به نقاط دیگر شهر منتقل گردیدند تا از دسترس و گزند آنها مصون بمانند و بعد دولت توبها را مطالبه کرد و سعی نمود که آنها را از چنگ گارد ملی خارج سازد. آورل دوپالادین به سمت فرمانده گارد ملی و رئیس پلیس منصوب شد. [در نشست بعدی شورای کل در ۲۸ مارس انگلس توضیح میدهد که در صورت جلسه درباره نطق ۲۱ مارس او مطلبی به اشتباه نوشته شده است بدین معنی که: ژنرالها آورل دوپالادین و والتین یکباره تبدیل به یک فرد واحد شده اند. ولی فرد دوم بعنوان رئیس پلیس منصوب شده است.] این شخص در زمان ناپلئون سوم فرمانده زاندرمیری و یکی از مدافعین کشتیها بود و است و وقتی نیروهای تحت فرماندهی اش که سرگرم نبرد با آلمانها بودند از پا در میآمدند، خود او بنا به صوابدید دوپالادین - اسقف اورلئان - پنج ساعت تمام در کلیسا سرگرم مراسم مذهبی بود. با این انتصاب هیچگونه شکنی در مورد مقاصد رژیم باقی نماند.

آنوقت بود که گارد ملی خود را برای مقاومت آماده نمود و ۲۱۵ از ۲۶۰ گردان آن، کمیته مرکزی -

ایرا که مرکب از سربازان و افسران بود تشکیل دادند. هر گروهان نماینده‌های انتخاب کرد و این نمایندگان کمیته‌های محلی نواحی مختلف پاریس را بوجود آوردند و کمیته مرکزی از میان آنها انتخاب شد. از ۲۰ ناحیه شهر فقط ۵ ناحیه بودند که نماینده‌های انتخاب نکردند. وقتی مجلس ملی به ورسای کوچ کرده دولت کوشید که پاریس را از وجود انقلابیون تصفیه نماید و توپها را از دست آنها بیرون بیاورد. دولت قصد داشت نیروهای نظامی ایرا که در همان ایام وارد پاریس شده بودند تحت فرماندهی ویسوی قرار دهد و این همان کسی بود که در زمان کودتای ۱۸۵۱ سربازان بدستور او مردم را در بلوارها به گلوله بسته بودند. در نخستین ساعات بامداری این نیروها به موفقیت‌هایی نائل آمدند ولی وقتی افسران گارد ملی کشف کردند که جریان از چه قرار است تصمیم گرفتند که توپها را دوباره بصرف خود درآورند و سربازان و مردم با یکدیگر پیمان برادری بستند. اکنون شهر به دست خلق افتاده است و نیروهای نظامی-ایکه از خلق روی برتافته بودند به ورسای عقب‌نشینی کرده‌اند و مجلس ملی می‌داند که چه باید بکند. هیچ یک از اعضای کمیته مرکزی سرشناس نیستند و افرادی نظیر فلیکس پیات و کسانی از قماش او در میان آنها وجود ندارند ولی طبقه کارگر با این افراد بخوبی آشنائی دارد. نفر از اعضای انترناسیونال عضو کمیته مرکزی میباشند. روز بعد قرار است انتخابات کون صورت گیرد. کمیته مرکزی اعلام کرده است که آزادی مطبوعات را محترم خواهد شناخت اما نه در مورد روزنامه‌های فاسد بناپارتنی. بهترین قطعه‌نامه‌ای که به تصویب رسیده مبنی بر قبول صلح موقت میباشند. بروسی‌ها هنوز کاملاً در نزدیکی پاریس متمرکز میباشند و چنانچه بتوان آنها را از صحنه مبارزه دور نگاه داشت شانس موفقیت بیشتر خواهد بود.

نامه مارکس به ویلهلم لیبکشت

لیبکشت عزیز

لندن ۶ آوریل ۱۸۷۱

خبر آزادی تو و بیل و برانشواپکی‌ها بما رسید و موجب شادمانی شورای کل گردید. بنظر میرسد که پاریسی‌ها مغلوب شده‌اند. تقصیر خودشان است اما تقصیری که عملاً از خوش‌نیتی آنها ناشی میشود. کمیته مرکزی [گارد ملی] و بعداً کون به تیرس-این فسطی بد نهاد - فرصت دادند که نیروی خصم را متمرکز سازد - زیرا آنها بنحوی ابلهانه مایل نبودند جنگ داخلی را شروع کنند. مثل اینکه تیرس با تلاش خود برای خلع سلاح قهرآمیز پاریس نمیخواست آنها [جنگ داخلی] آغاز کند، مثل اینکه مجلس ملی که فقط برای آن فراخوانده شده بود که درباره جنگ یا صلح با بروسی‌ها تصمیم بگیرد - فوراً به جمهوری اعلان جنگ نداده بود؟ - بخاطر آنکه نسبت غضب قهرآمیزه آنها داده نشود، لحظات گرانبهای را تلف کرده‌اند (بایستی بعد از برانوردن ارتجاعیون در پاریس، بلافاصله بسوی ورسای پیش‌روی میکردند و با انتخابات کون و سازماندهی آن و غیره موجب اتلاف وقت نمیشدند).

از تمام مطالبی که تو در روزنامه‌ها راجع به جریانات پاریس میخوانی یک کلمه‌اش را هم نباید باور کنی، همه آنها جعلی و دروغ‌اند. زندات روزنامه‌نگاری بورژوازی هرگز اینطور سنگ تمام نگذاشته است. این بزرگترین وجه مشخصه قضیه است که قیصر آلمان واحد [ویلهلم اول] امپراتوری واحد و پارلمان واحد در برلین بهیچ وجه اعتنائی به موجودیت دنیای خارج ندارند و هر نسیم ملایم پاریسی بیشتر از آنها [به این موضوع] توجه دارد.

شما باید سرگذشت شاهزاده نشینهای دانوب را با دقت تحقیق کنید. اگر انقلاب در پاریس سرکوب شود - گرچه در اینجا نیز جنبش را میتوان فقط برای مدت کوتاهی فرونشاند - آنوقت جنگ جدیدی از شرق اروپا شروع میشود و رومانی اولین بهانه را در این مورد بدست تزار از خود راضی [الکساندر دوم] خواهد داد. بنابراین مواظب آن طرف باشید.

سخنرانی انگلس درباره کمون پاریس

شهروند انگلس گفت که می خواهد واقعتاً دیگری را باستحضار برساند و [آن اینست که] اخیراً جرید از عجایبی که سازمان [انترناسیونال] آفریده است ملامت شده اند. اما آخرین مطلب عجیبی که یکی از روزنامه های پاریس گزارش می دهد، اینست که مارکس در ۱۸۵۷، مثنی مخصوص بیستارک بود ماست! انگلس چنین ادامه می دهد: شایسته نیست بدون آنکه اظهار نظری کرد باشیم، بگذاریم حوادث پاریس بسیر خود ادامه بدهند. تا زمانیکه کمیته مرکزی گارد ملی بر اوضاع مسلط بود. موضوعات بخوبی برگزار میشد ولی بعد از انتخابات حرف بیش از عمل شده است [منظور انتخابات ۲۶ مارس ۱۸۷۱ کمون است. بعد از پیروزی قیام خلق در پاریس، کمیته مرکزی گارد ملی از ۱۸ تا ۲۸ مارس قدرت را در دست داشت و بعد از این انتخابات اختیارات خود را به کمون محول نمود.] تا وقتی ورسای ناتوان بود، باید عطی بر ضد آن صورت میگرفت ولی این فرصت بهر داده شد و اکنون چنین بنظر میرسد که گویا ورسای تفوق حاصل کرده و پاریسی ها را بعقب میراند. مردم مدت زیادی تحمل آنرا نخواهند کرد که بشکست سوق داده شوند. پاریسی ها ضعیف شده اند. فتنگهایشان تقریباً بی نتیجه شلیک شده، ذخیره مواد غذاییشان ته کشیده است. تا زمانیکه راهی از یک طرف باز باشد نمیتوانند پاریس را از طریق بی غذایی مجبور به تسلیم نمایند. فاور از قبول کمک پروس امتناع ورزیده است! در روز ۱۸۴۸ مبارزه طرف چهار روز به پایان رسید ولی در آلمان کارگران توپخانه نداشتند. امروز [مبارزه] باین آسانی پایان نمیداد. لوتی ناپلئون دستور داده بود که خیابانهای عریض ساخته شوند تا بتوان کارگران را هدف گلوله توپ قرار داد ولی امروز این وضع بنفع کارگران تمام شده است. امروز کارگراند که میتوانند از این خیابانهای وسیع بسوی دشمن شلیک کنند. کارگران ۲۰۰۰۰ نفر - بر مراتب بهتر از تمام قیامهای قبلی ارگانیزه میباشند. وضع خرابست و شانسر موفقیت بخوبی دو هفته قبل نیست.

نامه مارکس به لودویگ کوگلمان

کوگلمان عزیز

لندن ۱۳ آوریل ۱۸۷۱

... دیروز بما خبر رسید که لافارگ (نه لاورا) در حال حاضر در پاریس بسر میبرد، خبری که به هیچ وجه ناراحت کننده نبود.

اگر تو فصل آخر "هیجدهم برور" مرا دوباره مرور کنی، خواهی دید که من در آنجا درباره تلاش بعدی انقلاب فرانسه صحبت میکنم که دیگر مثل گذشته دستگاه بوروکراسی - نظامی را از دستی بدست دیگر منتقل نخواهد کرد بلکه آنرا داغان میکند و این پیش شرط هر انقلاب خلقی واقعی در قاره [اروپا] است. و این کوششی است که هم مسلکان حزبی پاریس قهرمان ما بعمل میآورند. چه انعطاف ناپذیری، چه انگیزه قهرمانانه و چه قدرت فداکاری عجیبی در این پاریسی ها وجود دارد! آنها بعد از تحمل شش ماه کرسنگی و بی خانمانی ای که خیانت نفوذی بر مراتب بیشتر از دشمن خارجی مسبب آن بود، در زیر سر - نیزه های پروس قیام میکنند، مثل اینکه اصلاً جنگی میان فرانسه و آلمان اتفاق نیافتاده و دشمن در مقابل دروازه های پاریس نایستاده است! تاریخ عظمی شبیه این مورد نمونه سراغ ندارد! آنها اگر شکست بخورند تقصیر هیچ چیز دیگری جز "خوش قلبی" خودشان نیست. بعد از آنکه ونبوی و بعداً بخشار - تجاعی گارد ملی پاریس میدان را خالی کردند، آنها میبایستی بلافاصله بسوی ورسای پیشروی میکردند. لحظه مهم و حساسی بخاطر وجدان معذب بهر رفت. آنها نمیخواستند جنگ داخلی را شروع کنند مثل اینکه تیرس - این فسقلی بد نهاد - با تلاش خود برای خلع سلاح پاریس آنرا [جنگ داخلی] قبلاً شروع نکرده بود! و اما اشتباه دوم آنها: کمیته مرکزی [گارد ملی] خیلی زود قدرت را تحویل داد تا میدان را برای کمون بازنگارد و باز هم از روی عذاب وجدان "شرافتمندانه"! بهر تقدیر قیام کونوسی پاریس - حتی اگر در مقابل گرگها، خوکها و سگ های رذل جامعه قدیم نیز از یاد برآید - شکوه مندترین اقدامی است که حزب ما از زمان قیام روشن بیعد انجام داده است. این شیرلان پاریس را با آن بزدلان امیرا - توری آلمانی - پروس مقدس رومی با سیمای موصیائی مسخ شده شان بارنگ و بوی سر باز خاندانی و کیسائی و جوجه یونکریشان و مخصوصاً با تنگ نظریشان مقایسه کن.

نامه مارکس به لودویگ کوکلمان در هانور

کوکلمان عزیز

لندن ۱۲ آوریل ۱۸۷۱

نامعات به وقت رسید . من این روزها سخت مشغولم و باین جهت فقط چند کلمه [برایت می نویسم] اینک چگونه تو میتوانی تظاهرات خرد بورژوازی از نوع ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹ و غیره را با مبارزات کمونی پاریس مقایسه کنی، برای من نامفهوم است .

واضح است اگر قرار بود فقط تحت شرایط کاملا حتمی و مساعدی مبارزه دست بازیده شود ، آن وقت تاریخ جهان خیلی ساده و بی درد سر ساخته میشد . از طرف دیگر اگر قرار بود که "تصادف ها" طبیعی بازی نکنند آنوقت [تاریخ جهان] طبیعتی بسیار عرفانی پیدا میکرد . طبیعتی است که خود این "تصادف ها" مشمول سیر کلی تکاملی میشوند و باز بوسیله تصادف های دیگری جبران میشوند . ولی شتاب و تاخیر بعد بسیار زیادی با این "تصادف ها" مربوط میباشد . "تصادف"ی که خصلت افرادی را که ابتدا در راس جنبش قرار دارند مشخص میسازد ، از این جمله است .

این بار بهیچ وجه نباید "تصادف" کاملا ناساعد را در شرایط کلی جامعه فرانسه جستجو کرد بلکه باید در حضور پیروسی ها در فرانسه و استقرار آنها در نزدیکی پاریس [جستجو کرد] . اینها پاریسیها خوب میدانستند البته بورژواهای رجاله و روسای نیز بخوبی بآن واقف بودند و درست بهمین جهت آنها پاریسی ها را در مقابل این آلترونتاتیو قرار میدهند که یا مبارزه تن در دهند و یا بدون نبرد بزانسو در آیند . در حالت دوم پاسو دلسردی طبقه کارگر موجب فاجعه به مراتب بزرگتری میشد تا از میزان رفتن تعداد مشخصی از "رهبران" . مبارزه طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار و دولت آن در اثر مبارزه پاریس با مرحله نوبنی گذشته است . جریان بلاواسطه قضیه بهر نحو هم باشد ، باز نقطه عطف جدیدی خواهد شد که دارای اهمیت تاریخی جهانی میباشد .

خلاصه ای از نطق مارکس

درباره کمون پاریس

... از مقام مراسلات چنین برمیآید که اطلاعات ایالات [فرانسه] در مورد جریانات پاریس باندازه ایام محاصره [پاریس] است و [آنها تصور میکنند که] چون جنگی در پاریس صورت نمیگیرد پس اوضاع آنجا باید آراسترا از هر زمان دیگر باشد .

بخش عظیمی از طبقه متوسط به گارد ملی بل ویل پیوسته است . سرمایه داران بزرگ فرار کرده اند . ولی مغازه داران خرد ، با و پیشهوران ، هنگام طبقه کارگر شده اند . شور و هیجان مردم و گارد ملی تصور ناپذیر است و ورسائی ها [زمانه داران رسمی فرانسه] دیوانه هستند اگر امید داشته باشند که میتوانند به پاریس حمله کنند . پاریس معتقد نیست که ولایات قیام خواهند کرد و میدانند که نیروهای فراوانی بر علیه شهر تجهیز شده اند ولی از این باهوشی ندارند و فقط نگران حمله پیروس و کبشور مواد غذایی میباشدند . احکام مربوط به مال الاجاره ها ، و سفته ها واقعا در اقدام استادانه بود مانند بدون آنها سه چهارم مغازه داران خرد میا و پیشهوران ورشکست میشدند . قتل دوال و فلورنس عطفش انتقام [مردم] را برانگیخته است . بستگان فلورنس و کمون یکی از کارمندان قضائی را مامور رسیدگی به غسل مرگ کرده اند ، اما در این باره هنوز موفقیتی حاصل نشده است . فلورنس در خانهای بقتل رسیده است . اطلاعات حاصله نشان داده است که چگونه تلگرافهای جعلی مخابره میشوند . پروتوت ضمن بازرسی حسابهای دولت دفاع ملی ، کشف کرد ماست که مبالغی برای ساختن یک گویونین سمار مجهزتر برداخت شده بودند . گویونین را پیدا کردند و بدستور کمون در حضور مردم آنرا آتش زدند . شرکت گاز بیش از یک میلیون فرانک بشهرداری بد هکاری داشته ولی بهیچ عنوان حاضر به پرداخت آن نبود ماستو تازیه بعد از صادره اموالش ، سفتهای بملسخ مزبور به بانک فرانسه داد ماست . تلگرافات و گزارشات خیرنگارگان ، این مطالب را بصورتی جعلی منعکس میسازند . بیش از هر چیز از این ناراحتند که کمون به ایسن آرزوانی اوضاع را اداره میکند . عالیترتبه ترین کارمندان فقط ۶۰۰ فرانک در سال دریافت میکنند و دیگران نیز اجرت کارشان را میگیرند . قطعنامه [جنگ داخلی در فرانسه] تا جلسه آینده آماده نخواهد شد .

نامه مارکس به لئو فرانکل در پاریس

شهروند عزیز

لندن ۲۶ آوریل ۱۸۷۱

شورای کل بمن ماموریت داده است که از طرف او اتهامات ردیلانهای را که شهروند ف. بیات در مورد سر پلیر اشاعه داده است با شدت هر چه تمامتر رد کنم. خیانت این فرد تنها از یک منبع سرچشمه میگردد: از تنفر او نسبت به انترناسیونال. از طریق شعبه باصلاح فرانسوی انترناسیونال در لندن - که جاسوسان و افراد کارگر سابق سلطنتی و نابکاران در آن رخنه کرده بودند و بهمین جهت بوسیله شورای کل منحل شده بود - بیاطمعی کرده بود خود را بعنوان رهبر پنهانی سازمان ما در دنیا معرفی کند و با وجود آنکه اصلا عضو سازمان ما نبوده است، مسئولیت اظهارات ناهنجارش در لندن و عدم رازداری خجالت آور خود در پاریس را بگردن ما میاندازد. در ضمن شهروند تریدون در ایام اقامت او در بروکسل حقش را کف دستش گذاشته است. باین جهت شورای کل خود را مجبور دید که این اغواگر پست را رسماً افشا نماید. و خشم و غضب او از دوستان و سر پلیر نیز بهمین علت است وقتی سر پلیر در شعبه باصلاح فرانسوی [انترناسیونال در لندن]، بیات این موجود زبون و بی مایه را تهدید بآن کرد که او را در لندن بدادگاه خواهد کشید تا در مورد اتهاماتش - که بیات اکنون در پاریس مجدداً نسبت به او وارد میسازد - موضع بگیرد، خود شعبه فرانسوی آنها [بیات و سر پلیر] را طرد کرد و بعنوان مغزی محکوم ساخت. از آنجا که زندگی سیاسی سر پلیر بهانه‌ای برای تهمت بدستانها نمیداد، در صد ککاش در زندگی مخصوص او برآمدند. اگر بیات زندگی خصوصی منزهی مثل زندگی سر پلیر داشت، مجبور بآن نبود که اینجا در لندن دشنامهای شدید و خشنی را تحمل کند.

شورای کل در همین روزها پیامی درباره کمون منتشر خواهد ساخت. از آنجا که هر روز چشم انتظار دریافت اطلاعات دقیقتری از شعبه پاریس بود، تا کتون اقدام بانشار این مانیفست نکرده است،

ولی این انتظاری عبث بود! و کوچکترین خبری نرسید! شورا نمیتوانست بیش از این کار را بتاخیر برساند از زیرا کارگران انگلیسی با تشویش روزافزونی انتظار کسب اطلاعاتی را از او دارند.

در این میان ما وقت را بهدر ندادیم و از طریق مکاتبه با دبیران مختلف شعبات [انترناسیونال در قاره اروپا] و ممالک متحده، در همه جا اطلاعاتی درباره ماهیت واقعی این انقلاب والای پاریس در اختیار کارگران قرار دادیم.

من نامه را از شهروند [احتمالاً: ن. آیل] دریافت کردم. این نامه در رابطه با مراسله‌ایست که من برایتان فرستاده بودم که از آن اطلاع دارید. عمل پاریس در مورد عدم ارسال مدارک لازم - که میتواند بستند موجب تسهیل کار بشوند - کار صحیحی نبوده است. شما باید اوراق بهادار سه درصدی [بسیا سه درصد بهره] داشته باشید که بطور آزاد تقسیم شده و بتوانند بقیه‌ت روز معامله شوند. شهروند تمام توضیحات لازم دیگر را برای شما خواهد داد. در مورد سپردن اوراق بهادار میتواند باو اعتماد داشته باشید و اگر نزد او باشد در جای امن و امانی خواهد بود.

قطعنامه شورای کل درباره اخراج تولن

از آنجا که از شورای کل تقاضا شده است که قطعنامه شورای فدرال بخش پاریس [انترناسیونال] را مورد تأیید قرار دهد [قطعنامه‌ای] که بموجب آن شهروند تولن از سازمان اخراج میشود. بدلیل آنکه او بمجلس ملی اعزام شده بود تا در آنجا نمایندگی طبقه کارگر را بعهده داشته باشد ولی به جین آمیزترین نحو بان خیانت کرد.

از آنجا که جای هر يك از اعضای فرانسوی سازمان بین المللی کارگران بدون چون و چرا در طرف کمون پاریس است و نه در مجلس ضد انقلابی و متمدی روسای.

لذا شورای کل قطعنامه شورای فدرال را مورد تأیید قرار داده و اخراج شهروند تولن را از انترناسیونال اعلام میدارد.

شورای کل نمیتوانست زودتر باین قضیه رسیدگی نماید زیرا متن مشابه قطعنامه فوق‌الذکر شورای فدرال پاریس را تازه در ۲۵ آوریل دریافت کرده است.

از روی دستنویس فریدریش انگلس

خلاصه‌ای از سخنرانی انگلس

درباره کمون پاریس

شهروند انگلس توضیح میدهد که قطعنامه [جنگ داخلی در فرانسه] هنوز با تمام نرسیده است. شهروند مارکس کسالت شدیدی دارد و مہیا ساختن قطعنامه وضع او را خرابتر کرد ماست ولی تا شنبه آماده خواهد شد و کمیته دائمی [۲۹] میتواند بعد از ساعتی بعد از ظهر، هر وقت که مایل باشد نزد مارکس تشکیل جلسه بدهد. فرستاده کمون به لندن آمده و اخبار خوبی آورده است. تصمیمات قاطعی اتخاذ شده‌اند تا کسی نتواند بدون اجازه بداخل شهر رخنه کند، زیرا نتیجه شده‌اند که جاسوسان روسای آزادانه به همه جا رفت و آمد میکنند. حمله اصلی بشهر بخوبی دفع شده است. ارتش روسای سعی کرده بود در فاصله میان مواضع گارد ملی و استحکامات اطراف شهر نفوذ نماید ولی حالا فقط میتواند در يك نقطه دست بحمله بزند و در واقع در جائیکه یکبار با عدم موفقیت روبرو شده بود. دفاع شدیدی میشود. کمون مقدار کمی از قلمرو خود را از دست داده است، کلامارات دوباره تسخیر شده است. حتی اگر ارتش پاریس بتواند حصار شهر را هتسخیر کند تازه پشت آن سنگرهای قرار دارند. تا کون هرگز نرسد نظیر آنچه اکنون جریان دارد، وجود نداشته است. برای اولین بار از سنگرها بوسیله توپ و تفنگهای ارتش و توسط سربازان منظم و متشکل دفاع میشود. اینک ارتشهای متخاصم تقریباً برابر میباشد. روسای نمیتواند از ایالات نیروی ککی دریافت کند و بخشی از نیروهای خود را بشهرها فرستاده است تا نظم آنجا را حفظ نماید. تیرس حتی قادر نیست به گارد محلی اجازه بدهد که برای مذاکره مسائل سیاسی در برود کرد هم آیند و برای جلوگیری از این تجمع مجبور است قانون ناپلئون را بکار ببرد.

نامه کارل مارکس به فرانک و وارلن در پاریس

شهروند های ارجمند فرانک و وارلن

لندن ۱۳ مه ۱۸۷۱

با قصد [احتمالاً: ن. آ. پلا] ملاقات کردم.

آیا مفید تر نبود اگر اسنادی که رجاله های ورسای را دچار مضمه میسازند به محل امنی فرستاده میشدند؟ یک چنین اقدام احتیاطی هیچ وقت ضروری وارد نمیآورد.

از برد وین نوشته اند که در انتخابات محلی اخیر آنجا ۷ نفر از اعضای انترناسیونال انتخاب شد مانند ولایات بچوش و خروش افتاد مانند ولی مناسبانه فعالیت های آنها محدود و "مسالمت آمیز" است. من راجع به موضوع شما صد ها نامه بهمه نقاط دنیا که ما در آنجا شعبه داریم فرستادم. از این گذشته طبقه کارگر از ابتدای امر موافق کون بود ماست.

حتی روزنامه های بورژوازی انگلستان نیز از لجاجت اولیه خود دست برداشتند و من گاهگاهی موفق میشوم که مقالات مناسبی برای آنها بنویسم.

بنظرم چنین میآید که کون با پرداختن بموضوعاتی بی اهمیت و مشاجرات شخصی، وقت زیادی را بهدر داده است. مشاهده میشود که در آنجا هنوز افراد دیگری سواً کارگران اعمال نفوذ میکنند. چنانچه فرصت آنرا داشتید که وقت بهدر رفته را دوباره بدست آورید، آنوقت این کارها ضروری نداشت.

ضرورت کامل وجود دارد آنچه را میخواهید در خارج از پاریس، در انگلستان و یا هر کجای دیگر انجام دهید زودتر بکنید. درست است که پروسی ها استحکامات را تحویل ورسای نخواهند داد ولسی بعد از عهدنامه نهائی صلح (در ۱۸۶۶) به دولت اجازه خواهند داد که بکک ژاندارمهای خود پاریس را محاصره کند. چون همانطور که میدانید تیرس و شرکا* - که با اعضای قرارداد پیور-کورتیر، انعام خوبی برای خودشان دست و پا کردند - از قبول کک بانگ ار آلمانی - که بیسمارک پیشنهاد کرد بود - امتناع ورزیدند زیرا در چنین حالتی انعام را از دست میدادند. از آنجا که پیش شرط تضمین قرارداد، تصرف پاریس است آنها [تیرس و شرکا*] از بیسمارک خواهش کردند که پرداخت اولین قسط، تا اشغال پاریس بتمویق بیفتد و بیسمارک این شرط را پذیرفته است. از آنجا که پروس خودش نیاز مبرمی به پول دارد لذا تمام تسهیلات ممکنه را برای ورسای بوجود آورده تا اشغال پاریس هر چه زودتر صورت بگیرد. بنابراین حواستان جمع باشد!

خلاصه ای از نطق انگلس

دوباره کون پاریس

شهروند مارکس اعلام میکند که بیمار بوده و باین جهت نتوانسته است بوده خود در مورد تهیه قطعنامه [جنگ داخلی در فرانسه] وفا نماید ولی امیدوار است که تا سه شنبه آینده آنرا مهیا سازد و در رابطه با مبارزات پاریس بهم آنرا دارد که پایان کار نزدیک شد باشد و [میگوید] البته در صورتیکه پاریس شکست بخورد، مبارزه فقط به تاخیر خواهد افتاد. پرنسیب های کون ابدی بوده و نمیتوانند از میان برده شوند و دوباره جای خود را بازخواهند کرد تا بالاخره طبقه کارگر آزاد گردد. کون پاریس با کسک پروسی ها که نقش ژاندارم تیرس را بهمه گرفتارند، سرکوب میشود. بیسمارک، تیرس و فاور توطئه چینی کرد مانند کون تا نابود کنند. بیسمارک در فرانکفورت اظهار داشته است که تیرس و فاور از وی خواستند که در موضوع دخالت نماید. نتیجه کار نشان میدهد که او آماده بود بدون بمخاطره انداختن جان سربازان آلمانی از هر وسیله دیگری که در اختیار دارد برای کک بآنها استفاده نماید تازه اینهم نه بخاطر آنست که میخواهد جان سربازان آلمانی را حفظ نماید - زیرا تا زمانیکه او بتواند چیزی را متصرف شود، ملاحظه جان هیچ انسانی را نمیکند - بلکه بخاطر اینست که میخواهد باین ترتیب فرانسه را باز هم بیشتر دچار خفت و خواری نماید تا باین وسیله بتواند آنرا بیشتر تحت فشار قرار دهد. بیسمارک به تیرس اجازه داده است که تعدادی بیشتر از آنچه در قرارداد قید شده است سرباز در اختیار داشته باشد، ولی فقط اجازه حمل مقدار محدودی از توپه به پاریس را داده است. همه اینها فقط تکرار گذشته است. هر وقت موضعی متکوب ساختن طبقه زحمتکش در میان بوده، طبقات بالا همواره متحد شده اند. در قرن یازدهم وقتی درایا جنگ اشراف فرانسوی و نورماندی، دهقانان دست به شورش زدند، اشراف فوراً منازل خود را کنار گذاشتند و با هم متحد شدند تا جنبش دهقانان را سرکوب سازند. برای آنکه نشان داده شود که پروسی ها هم تکرار چه اعمال پاپیسی ای میشوند، کانیست یادآور شویم که در نواحی تحت تصرف پروس در روم، ده نفس بیبانه آنکه وابسته بانترناسیونال بودند، دستگیر شدند. از انترناسیونال وحشت دارند. گراف یاورت این موسیائی متحجر و یکی از وزرای ۱۸۴۳ - مردی که شهرتش در آنست که از اقدامات ضد مطبوعاتی پشتیبان میکند. اخیراً نطق در مجلس ملی فرانسه ایراد نمود موقتاً منتهی که بعد از برقراری مجدد نظم، اولین وظیفه دولت باید این باشد که بمقتضیات انترناسیونال رسیدگی کرده و به آن پایان دهد.

نامه مارکس به ادوارد اسپنسر بیسلی

درباره کون پاریس

لندن ۱۲ ژوئن ۱۸۷۱

... چیزی که خاطر مرا تسلی می‌دهد این مزخرفاتی است که بطور روزمره در "جراید جنجالی" درباره نوشته‌ها و روابط من با کون منتشر گشته و هر روز برای من فرستاده میشوند. این نشان دهنده آنست که پلیمبر ورسای برای دسترسی به مدارک واقعی در ضمیمه است. ارتباطات من با کون توسط یک تاجر آلمانی [احتمالاً: ن. آپلا] - که بخاطر کارهای تجارتي تمام سال بین پاریس و لندن رفت و آمد میکند - صورت میگرفت. همه چیز شفاها مطرح میشد با استثنای دو مورد:

یکی از این دو مورد نامهای بود که من توسط همین رابط برای اعضای کون فرستادم و این پاسخی بود که من در مورد سوال آنها مبنی بر اینکه چگونه میتوانند بر روی بازار بورس لندن تا حدودی اثر بگذارند، نوشته بودم. مورد دوم: در ۱۱ مه یعنی ده روز قبل از فاجعه [منظور آغاز حملات شدید نیروهای دولتی به پاریس است] من از همان طریق، تمام جزئیات قراردادی را که محرمانه میان بیسمارک و فاوور در فرانکفورت باضار سیده بود، برای آنها [اعضای کون] فرستادم.

من این اطلاعات را از کسیکه دست راست بیسمارک محسوب میشد [یوهانس میکول] دریافت کرده بودم. این شخص قبلاً (از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۳) در انجمن مخفی ایگه من رهبر آن بودم، عضویت داشت. این فرد میدانده که من تمام اخباری را که او از آلمان و راجع به آلمان برایم فرستاده بود هنوز در اختیار دارم. زندگی او وابسته به رازداری من است و باین جهت سعی میکند که همچنان حسن نظر خود را بمن ثابت کند. همانطور که شما گفته بودم این همان کسی است که بمن هشدار داده بود که بیسمارک تصمیم دارد - در صورتیکه من اسناد باردیگر به دیدن دکتر کوگلمان به هانوفر بروم - مراد سنگیر کسد. من باعضای کون توصیه کرده بودم که در قسمت شمالی ارتفاعات مون مارتز یعنی در سمت

پروسی ها، استحکامات زیادی بنا کنند و آنها فرصت این کار را داشتند. من از قبل بآنها گفته بودم که در غیر اینصورت به دام خواهند افتاد. من بی ارزشی بیات، گروسه و وزنیر را برای آنها شرح دادم و از آنها تقاضا کردم که تمام اسنادی که اعضای دفاع ملی را [منظور هیئت دولت حکومت باصطلاح دفاع ملی ورسای است] در تنگنا قرار میدهد، فوراً به لندن بفرستند تا بتوان بوسیله آنها [آن اسناد] دشمن کون را تا حدی سر جای خود نشانند. اگر کون به اعلام خطر من گوش داده بود! در این صورت قسمتی از نقشه ورسای باطل میشد.

اگر ورسای ها این مدارک را پیدا کرده بودند آنوقت احتیاجی به انتشار این اسناد جعلی نداشتند.

پیام انترناسیونال قبل از چهارشنبه منتشر نخواهد شد. آنوقت من فوراً يك نسخه آنرا برای شما خواهم فرستاد. مطالب چهار تا پنج صفحه در يك صفحه گجاند شده بودند و این باعث اصلاحات، تجدید نظرها و اغلاط جایی بهشمار می‌شده و کار را بتمویق انداخته است.

کارل مارکس

توضیح شورای گل به هیئت تحریریه "تایمز"

به "تایمز"

شورای گل سازمان ما به من ماموریت داده است که در پاسخ سرمقاله ۱۹ ژوئن ۱۸۷۱ شماره باره "انترناسیونال" واقعات زیر را اعلام دارم:

شما بیانیهای قلابی پاریس را که در "جوئرنال پاریس" و روزنامه‌هایی نظیر آن منتشر شده‌اند - بیانیهای که صرفاً ساخته و پرداخته پلیس ورسای میباشند - با پیام ما درباره "جنگ داخلی در فرانسه" در یک ردیف قرار داده‌اید و میگوئید:

"یادداشت‌های سیاسی" ای که پروفیسور بیسلی منتشر ساخته و اخیراً در همین ستون مورد استناد قرار گرفته‌اند در تطابق کامل با پیام شورا بوده و نقل شده‌اند و حالاً ما متوجه میشویم که چرا "امیراتور سابق" [نابلئون سوم] میتواند است بحق بعنوان ناجی جامعه معرفی شود.

و اما شورا در پیام خود از یادداشت‌های سیاسی نویسنده - که يك استاد مشهور و محترم فرانسوی است - جز سند مربوط به خصوصیات شخصی اعضای انترناسیونال که در انقلاب اخیر پاریس شرکت داشته‌اند چیزی نقل نکرده است. این موضوع به "امیراتور سابق" و جامعه‌ای که بوسیله او نجات یافته است چه ربطی دارد؟ برنامه انترناسیونال - آنطور که شما مدعی هستید - بوسیله آقایان تولن و اوچر "هفت سال" پیش تهیه شده است، بلکه از طرف يك کمیته موقتی که در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ در مجمع علمی سالن سنت مارتین - لوند اگر انتخاب شده بود، منتشر گشته است. آقای تولن هیچوقت عضو این شورا نبوده و علاوه بر این در موقع تنظیم این برنامه در لندن حضور نداشته است.

شما میگوئید که "میلیر یکی از اعضای برجسته کمون بوده است". آقای میلیر هرگز عضو کمون نبوده است. شما ادامه میدید که: "باید متذکر بشویم که آسی در این اواخر رئیس انترناسیونال بوده است و غیره..."

آسی هرگز عضو انترناسیونال نبوده و در رابطه با "مقام ریاست انترناسیونال" این سمت در

۱۸۶۷ منسوخ [۳۰] شده است.

از روی دستنویسی که مارکس در ۲۰ ژوئن ۱۸۷۱ نوشته است.

نامه کارل مارکس به سردبیر "دیلی نیوز"

هالینجتاب

شورائی که بیش از ۳۰ نفر عضو دارد، طبعاً نمیتواند نوشته‌هایش را [در شورای] خود تنظیم کند. و باید این یا آن عضو خود را مأمور این کار نماید و این حق را برای خود حفظ کند که طرح تهیه شده را رد کند و یا تکمیل نماید. پیام "جنگ داخلی در فرانسه" که بوسیله من تالیف شده بود، باتفاق آرا، بتصویب شورای گل انترناسیونال رسیده و باین جهت بیان رسمی نظریات آن میباشد. اما در مورد اعلام جرمهای شخصی که بر علیه زوله فاور و شرکا صورت گرفته‌اند قضیه طور دیگری است. در این باره اکثریت بزرگ شورا قابل اعتماد بودن مرا باور داشته و اتفاقاً بهمین دلیل من از پیشنهاد یکی دیگر از اعضای شورا [فریدریش انگلس] - مبنی بر اینکه آقای جون هالس در جواب آقای هالسی اولک، مرا مأمور نوشتن پیام نماید - پشتیبانی کردم. من مسئولیت این اعلام جرمها را شخصاً بگردن می‌گیرم و باین وسیله از زوله فاور و شرکا دعوت میکنم که بعنوان افترا زنده بر علیه من اقامه دعوا نمایند. آقای لولین دیویس در نامه خود چنین میگوید:

"تاثر آور است که اعلام جرمهایی را بخوانیم که از روی زالت شخصی تنظیم

شده‌اند و بوسیله آن فرانسویها اینگونه بیشرمانمیکد یگرا بلجن میکنند."

آیا این جمله ته مزه لفظ بازیهای را ندارد که ویلیام گویت بوسیله آن بارها طبع بریتانیائی را بمسخره کشیده است؟ از آقای لولین دیویس سوال میکنم چه چیز ناهنجارتر است: ورق پاره‌های فرانسوی که در خدمت پلیس بر علیه کمونارد ها - چه آنهاست که مردماند و چه آنهاست که زندانی و یا مخفی هستند - بیشرمانترین تهمت‌ها را بهم مینافند یا مطبوعات انگلیسی که با وجود مطرود شمردن ظاهری ورق پاره‌های [فرانسه] این تهمت‌ها را تا با امروز اشاعه میدهند؟ ...

کارل مارکس

۲۶ ژوئن ۱۸۷۱

فرید ریش انگلس

قطعه نامه " جنگ داخلی در فرانسه " و جراید انگلیسی

لندن ۳۰ ژوئن . هیچ نوشته جایی تاکنون در تمام طول تاریخ لندن باندازه پیام شورای کسل انترناسیونال سرودها بها نکرده است . روزنامه های بزرگ ابتدا سعی کردند که از وسیله مظلوم خود یعنی سکوت محض استفاده نمایند . اما چند روز کافی بود تا بآنها ثابت کند که در این باره کسر خوانمانند . " تلگراف " ، " استاندرد " ، " اسپکتاتور " ، " پال مال " ، " گارت " و " تایمز " مجبور شدند یکی بعد از دیگری [بقول خودشان] در باره این " سندشایان توجه " مطالبی بنویسند و آنوقت نوبت بنامه های افراد ثالث [خوانندگان جراید مزبور] رسید که در باره این یا آن موضوع خاص اشاراتی مینمودند . سپس کار بسر مقاله ها کشید و در آخر هفته ، نشریات هفتگی مجدداً بسایین موضوع پرداختند . تمام مطبوعات مجبور بودند متفق القول اذعان نمایند که انترناسیونال بمنزله یک قدرت بزرگ اروپائی است که باید روی آن حساب کرد و با نادیده گرفتن آن نمیتوان آنرا از میان برد . آنها مجبور بودند شیوه نگارش استادانه پیام را - که بقول " اسپکتاتور " نظیر سخنان ویلیام کوبت پسر قدرت میباشد - بپذیرند . اینکه این جراید بورژوائی در باره یک چنین استدلال کوبنده در مورد مواضع پرولتری و یک چنین توجیه قاطعانه ای در باره کمون پاریس ، تقریباً متفق النظر بچنین مقابله ای برخوانند خاست ، مطلب دور از انتظاری نبود بهمین منوال اگر انسانه های اشتبیر ما بانه [رجوع کنید به کتاب محاکمه کمونیست ها در کلن] روزنامه های پلیسی پاریس و انتشارات انجمن دیگری (اتحاد پهاکونیستی سوسیال دسکراس) - که بوسیله زوله فاور نوشته شده و بگردن انترناسیونال گذاشته شده است - طبرفم اعتراض رسمی شورای کل ، همچنان به انترناسیونال نسبت داده میشود [جای تعجبی وجود ندارد] .

معهدا در این میان این جبارو جنجال حتی برای خود تنگ نظران نیز تحمل ناپذیر شده است . " دیلی نیوز " شروع به تسلی خاطر دادن میکند و " اگر اهنر " - [یعنی] تنها روزنامه ای که واقعا روش متینی در پیش گرفته است - طی مقاله میسوطی با قاطعیت بجانبداری از انترناسیونال پرداخته است . روشفو انگلیسی شورای کل - که یکی از آنها (اوجر) ازدهتها قبل هنگام بورژوازی شده و دیگری (لوکرافت) -

که بعلت انتخابش در شورای مدارس لندن ، تا حدود زیادی در برابر نظریات افراد " محترم " باملاحظه تر شده است . در اثر جبارو جنجال مطبوعات تصمیم گرفتند که استعفاى خود را از شورای کل اعلام نمایند . بدیهی است که استعفاى آنها باتفاق آرا [در شورای کل انترناسیونال] پذیرفته شد و جای آنها بوسیله دو کارگر دیگر انگلیسی [روج و تایلور] اشغال گردید و آنها بزودی متوجه خواهند شد که در لحظات حساس به پرولتاریا خیانت کردن ، چه عواقبی برایشان خواهد داشت .

یک کشیش انگلیسی بنام لولین دیویس راجع به اتهاماتی که در پیام [انترناسیونال] به زوله فاور و شرکا وارد آمده است در " دیلی نیوز " آه و فغان سرداده و میگوید : البته شایسته است که بوسیله اعلام جرم از طرف دولت فرانسه بر علیه انترناسیونال ، صحت و سقم این اتهامات معلوم گردد . فردای آرتور کارل مارکس در همان روزنامه اعلام میدارد که بعنوان مولف پیام مزبور ، مسئولیت این اتهامات را شخصا بعهده میگیرد ولی گویا سفیر فرانسه [در انگلستان] دستوری برای اعلام جرم بر علیه این اتهامات بی اساس ! دریافت نکرده است ! و بالاخره " پال مال گارت " توضیح میدهد که این امر اصلاً لزومی ندارد و منش خصوصی یک سیاستمدار همواره مقدس بوده و فقط اعمال اجتماعی اوست که میتواند مورد حمله قرار گیرد . طبیعی است اگر خصلتهای خصوصی سیاستمداران انگلیسی در معرض افکار عمومی قرار داده شود ، آنوقت آخرین روز دنیاى اولیگارشی و بورژوائی فرا رسیده است .

مقاله ای که از نجایف [و در مورد نجایف] لومین در روزنامه " واندردر " وین درج شده بود . نقل محفل مطبوعات آلمانی شده و اعمال او و سره بنیکوی و الیهیدین ، مورد تحسین و تمجید آنها قرار گرفته است . چنانچه این گونه مطالب تکرار شوند ، آنوقت توضیحات بیشتری در باره این روزنامه هرزه خواهیم داد . فعلاً بهمین اشاره بسنده میکنیم که الیهیدین یک جاسوس رسوای روسی است .

خلاصه ای از مصاحبه خبرنگار روزنامه " ورلد " با مارکس

درباره انترناسیونال و کمون پاریس

لندن ۳۱ ژوئیه

... من فوراً شروع بآن کردم که منظورم از این دیدار را تشریح کنم و گفتیم گویا دنیا شناخت روشنی از انترناسیونال نداشته و از آن بیزار است، بدون آنکه بداند این چیست که از آن تنفر دارد. عده ای که معتقدند با این ابهام بیش از دیگران آشنا میباشند، ادعا میکنند که [انترناسیونال] یک موجود عجیب-الخلق و دو سر است که یک چهره آن لبخند معصومانه و صادقانه یک کارگر را نشان میدهد و از سیمای دیگرش نگاه مرکب یک توطئه گره ساطع است. من از مارکس خواش کردم که از اسراری که محتوی این تئوری را پوشاند مانند پرده بردارد. استاد تبسعی کرد و بنظرم چنین آمد که در دنیای اندیشه خود از اینکه ما اینگونه از او هراسناک میباشیم، خند هاش گرفته است.

مارکس با مشتانت زیاد و بشیوه دالکتیک هانس-برایت شروع بصحبت کرد :

آقای عزیزم، اسراری وجود ندارد که از آنها پرده برداشته شود مگر اسرار حماقت انسانی کسانیکه لجاجت این واقعیت را ندیده میگیرند که سازمان ما [انترناسیونال] بر روی افکار عمومی تاثیر میگذارد و بطور مشروح فعالیت های خود را آشکار بکلیه کسانیکه مایل بخواندن آنها هستند، اطلاع میدهد. شما میتوانید با پرداخت یک سنت نظامنامه ما را خریداری کنید و اگر یک شلینگ خرج کنید آنوقت میتوانید از تقریباً تمام چیزهایی که خود ما میدانیم اطلاع حاصل نمائید.

من [خبرنگار] : این میتواند تا حدودی درست باشد ولی آیا این آن چیزی نیست که من نمیدانم، چیزی که شاید مهمترین موضوع باشد ؟ من میخواهم کاملاً باز با شما صحبت کنم و میخواهم سوال را آنطور مطرح کنم که یک فرد بی خبر از جریانات میتواند مطرح نماید : آیا نظر نامساعد عمومی نسبت به سازمان شما درست دلیل بیشتری برای خیانت ناآگاهانه توده نمیشاند ؟ با وجود همه مطالبی کسه

کمون پاریس



همین چند لحظه قبل اظهار داشتید، آیا اجازه میدهید که بار دیگر سوال کم که راستی انترناسیونال

چیست؟

دکتر مارکس: لزمت نما فقط بانسانهایی که آنها تشکیل میدهند نگاه کنید. آنها کارگران هستند. من: آری ولی سربازان همواره نمایندگان نمونه ولتی که اختیار آنها را در دست دارد، نمیشانند. من: عدای از اعضای شما را میشناسم و رجا، واقی دارم که آنها از قماش افرادی هستند که بتوان از آنها توطئهگرانی ساخت. در این رابطه رازی که ملیونها نفر از آن خبر داشته باشند، دیگر نمیتواند بسک راز باشد. امیدوارم ببخشید اگر اضافه کنم که چنانچه این انسانها فقط بصورت ابزار در دست فرد بی پروایی - که اتفاقا وسایل دیگری در اختیار ندارد - قرار گیرند، آنوقت تکلیفشان چه خواهد بود؟

دکتر مارکس: هیچ چیز نشان نمیدهد که چنین باشد.

من: و آخرین شورش در پاریس؟

دکتر مارکس: بدو از شما خواهش میکنم ثابت کنید که اصولا توطئه‌های در کار بوده است و [نشان بدید] آنچه اتفاق افتاده نتیجه منطقی شرایط موجود نبوده است. حالا فرض میکنیم یک توطئه بوده، خوب، بمن ثابت کنید که سازمان انترناسیونال در آن شرکت داشته است.

من: وجود آنهاست اعضای انترناسیونال در کون.

دکتر مارکس: بنابراین بخوبی میتوانسته است توطئه فراموسیونها بوده باشد زیرا شرکت فسردهی آنها [در کون] نیز بهیچ وجه کم نبوده است. من واقعا دچار تعجب نخواهم شد اگر با تمام جریانات قیام را بشما نسبت بدهد. معالوصف سعی میکنم توضیح دیگری برای آن پیدا کنم: قیام پاریس بوسیله کارگران پاریس صورت گرفته است. نتیجتا میبایستی پرکارترین کارگران رهبران و مجریان آن بوده باشند. البته فعالترین کارگران ضمنا عضو انترناسیونال نیز میباشند ولی لزومی ندارد که امان فی نفسه همواره مسئول اقدامات آنان باشد.

من: دنیا باین امر با چشم دیگری نگاه میکند. مردم از دستورات محرمانه و حتی از ککهای مالی لندن صحبت میکنند. آیا میتوان مدعی شد که باصطلاح تاثیر اتحادیه بر روی افکار عمومی، امکان هر نوع ارتباط مخفی را منتفی میسازد؟

دکتر مارکس: آیا هرگز سازمانی وجود داشته است که توانسته باشد بدون داشتن ارتباطهای محرمانه و علنی کار خود را انجام داده باشد؟ اما صحبت کردن از دستورات مخفیانه لندن، بعنوان احکامی که در رابطه با مسائل عقیدتی و اخلاقی از یک مرکز حکومتی و تحریک پاپ مابانه صادر شده اند،

بمعنی شناخت کاملاً غلط از ماهیت انترناسیونال خواهد بود. این شروط به يك شك مركزيت یافته حكومتی در انترناسیونال خواهد بود ولی واقعیت امر اینست که اتفاقاً شك تشكیلاتی انترناسیونال فضای بزرگی برای انگیزه‌ها و استقلال محلی قائل شده است. در واقع انترناسیونال اصولاً دولت طبقه کارگر نیست و بیشتر يك اتحادیه است تا يك ارگان دستور دهنده.

من: و این اتحادیه چه هدفی را تعقیب میکند؟

دکتر مارکس: رهائی طبقه کارگر از طریق قبضه کردن قدرت سیاسی و بکار بردن این قدرت سیاسی برای تحقق اهداف اجتماعی. اهداف ما باید آنقدر وسیع باشند که بتوانند دربرگیرنده تمام اشکال تاثیر بخشندگی طبقه کارگر باشند. اگر ما آنها را [آن اهداف را] فقط مشمول يك خصمت خاص میساختیم در این صورت مجبور بودیم آنها را فقط با نیازهای بخشی از انترناسیونال و [اهداف] طبقه کارگر را با [اهداف] يك ملت منطبق سازیم. ولی چگونه میتوان تمام انسانها را برآن داشت که بخاطر منافع عده قطبیل متحد شوند؟ اگر سازمان [انترناسیونال] چنین کرده بود آنوقت دیگر حق آنرا نداشت که خود را انترناسیونال بخواند. سازمان شك مشخصی از جنبش سیاسی را در يکجه نمیکند، بل چیزی که مطالبه میکند فقط اینست که این جنبش در جهت يك هدف نهائی واحد باشد. سازمان، شامل شبکهای از انجمن های فرعی است که در سراسر دنیا پراکنده میباشند. برای هر قسمت از جهان جنبه خاصی از قضیه مطرح میباشند و کارگران باین امر توجه داشته و بشیوه خاص خود، برای حل آن اقدام میورزند. اتحادیه های کارگری نمیتوانند در تمام جزئیات در نیوکاسل، در بارسلون، در لندن و یا در برلین مطلقاً مشابه باشند. فی المثل در انگلستان راه طبقه کارگر برای توسعه قدرت سیاسی باز است. در جاتی که بتوان بوسیله آیتاسیون مسالمت آمیز سریعتر و مطمئن تر به هدف نایل آمد، قیام کار احقانه ای خواهد بود. در فرانسه چنین بنظر میرسد که قوانین ظالمانه بشمار و آنتاگونیسمی مرکب از میان طبقات، راه حل قهرآمیز منازعات اجتماعی را ضروری ساخته اند. اینکه آنها چنین راهی انتخاب شود یا نه مسئله موضوعی است که مربوط به طبقه کارگر این کشور میباشد. انترناسیونال بخود اجازه نمیدهد که درباره این مسئله دستورات و رهنمودهایی بدهد ولی طرفداری خود از يك جنبش را ابراز نمیدارد و در چهارچوب مقررات خود بآنها کمک میکند.

من: و طبیعت این کمک چگونه است؟

دکتر مارکس: من میخواهم در يك نمونه شرح بدهم: یکی از اشکالی که جنبش اکثری بنظور رهائی [کارگران] مورد استفاده قرار میدهد، اعتصاب است. در گذشته وقتی در يك کشور اعتصاب میشد

با وارد کردن کارگر از سایر کشورها اعتصاب را خفه میکردند. انترناسیونال بسمه این چیزها پایان داد. او در مورد اعتصابی که قرار است صورت گیرد، اطلاعاتی کسب میکند و باعضای خود خبر میدهد تا آنها متوجه شوند که در محلی که مبارزه جریان دارد، نباید کار کرد. باین ترتیب کارخانه ایران مجبور میشوند فقط روی کارگران خودشان حساب کنند. در اکثر موارد اعتصاب کنندگان بکمک دیگری احتیاج ندارند و مبالغی که خودشان قبلاً پرداخت میکنند و کمکهای مالی سایر محافل که بطور بلاواسطه وابسته بآنها میباشند، وسایل کار آنها را فراهم میسازند. البته وقتی وضع آنها دشوار باشد و اعتصاب نیز با توافق سازمان صورت گرفته باشد در این حالت وسایل لازم از صندوق مشترک در اختیار آنها گذاشته میشود. به این نحو بود که چند روز پیش اعتصاب کارگران در خانبات بارسلون پیروز زندانه بپایان رسید. معبدا سازمان حلقای با اعتصاب ندارد اگرچه تحت شرایط خاصی از آن پشتیبانی میکند. سازمان بهیچ وجه نمیتواند از نقطه نظر مالی از اعتصاب منتفع گردد بلکه تا حدودی نیز متضرر میشود. خلاصه کنیم: در اثنای توسعه رونق اقتصادی، طبقه کارگر همچنان تهدیدست باقی میماند و در حین زندگی تجلی [جامعه] بدبخت میشود. احتیاجات مادی کارگران آنها را از نظر اخلاقی و جسمی ناتوان میسازد. آنها نمیتوانند روی کمکهای خارج حساب کنند، باین جهت برای آنها بعهده گرفتن موضوعات مربوط بخودشان ضرورتی گریز ناپذیر میشود. آنها باید مناسبات میان خودشان و سرمایه داران و مالکین را تغییر بدهند و این بمعنی آنست که آنها باید جامعه را تغییر بدهند این هدف مشترک تشکلات معروف کارگری است. لیگ زمین و کار، سازمانهای تعاونی کارگری و انجمن های حمایت متقابل، سازمانهای تعاونی مصرف و تولید، فقط وسیله ای برای رسیدن باین هدف میباشند. برقراری يك همکاری واقعی میان این تشکلات وظیفه سازمان انترناسیونال است و نفوذ آن در همه جا قابل لمس شده است: در اسپانیا دو روزنامه، در آلمان و هلند و انترش هر کدام سه روزنامه و بلژیک و سوئیس هر يك شش روزنامه نظریات آنرا اشاعه میدهند.

حالا بعد از اینکه برایتان تشریح کردم که انترناسیونال چیست، شاید خودتان بتوانید در مورد باصطلاح توطئه ها تفاوت کنید.

من: نظرتان راجع به آمریکا چیست؟

دکتر مارکس: مرکز اصلی فعالیت های ما در حال حاضر در دنیای قدیم یعنی در کشورهای اروپاییست. کیفیات زیادی تاکنون مانع آن شده اند که مسئله کارگران در آمریکا از اهمیت درخشانی برخوردار باشند. اما این وضع بسرعت از میان خواهند رفت و با رشد طبقه کارگر در ممالک متحده ایمن فکر قوت خواهد گرفت که در آنجا نیز مثل اروپا طبقه کارگری وجود دارد که از بقیه جامعه متمایز بوده و جدا

از سرمایه میباشد.

من: بنظر من چنین میرسد که راه حل مورد نظر - هرچه میخواهد باشد - بدون وسایل قهرآمیز انقلاب حاصل خواهد شد. روش انگلیسی مبنی بر اینکه آنقدر در مجامع و روزنامه‌ها آرتناسیون بشود تا اقلیت تبدیل به اکثریت گردد، نمونه امیدوارکننده نیست.

دکتر مارکس: من در این رابطه باندازه شما خوشبین نیستم. بورژوازی انگلیس همواره تا زمانیکه در انتخابات از حق انحصار برخوردار بوده آمادگی خود را برای قبول قضاوت اکثریت نشان داده است اما مطمئن باشید بعضی آنکه در سائلی - که اهمیتشان را حیاتی تلقی میکند - در اقلیت قرار گیرد آنوقت شاهد یک جنگ جدید برداران خواهیم بود.

نامه مارکس به لئون بیگو در پاریس

لندن ۱۱ ژوئیه ۱۸۷۱

اعلام میکنم: نامه‌ای که بمن نسبت داده میشود و در آن آقای آس از زبان من سخن میگوید یک نامه جعلی است، مینا مثل تمام نامه‌های دیگری که روزنامه‌های پاریس بمن نسبت داده‌اند. من باستانی یک مورد هرگز - نه از طریق خصوصی و نه از طریق عمومی - با آقای آس سروکاری نداشته‌ام. چند روز بعد از انقلاب ۱۸ مارس، روزنامه‌های لندن تلگرافی را منتشر کردند مشعر بر اینکه انقلاب بوسیله من و با همکاری سحرمانه با بلانکی و آقای آس سازماندهی شده است [طبق مفاد همین تلگرافی] ظاهراً این افراد بلندن آمده بودند تا با من تفاهم برقرار نمایند. من در آن ایام در روزنامه "تایمز" اعلام نمودم که همه این لاطائلات بوسیله پلیس فرانسه ساخته و پرداخته شده است.

مفتخرم بشما درود بفرستم. کارل مارکس

نامه مارکس به بولته

آقای بولته محترم

براینون ۲۵ اوت ۱۸۷۱

از تقریباً دو هفته پیش تاکنون در اینجا بسر میبرم. پزشک مرا باینجا فرستاد زیرا سلامتی من در اثر کار زیاد بسیار مختل شده بود. معیندا احتمالاً هفته آینده بلندن مراجعت خواهم کرد.

شما هفته آینده بخاطر کمونارد های فراری اعلامیه‌ای از شورای کل [انترناسیونال] دریافت خواهید کرد. تسوده اصلی آنها در لندن بسر میبرد (اکنون بیش از ۸۰ تا ۹۰ نفر). شورای کل تا کون از تلف شدن آنها جلوگیری کرده است ولی از دو هفته پیش تا کون امکانات مالی ما آنقدر تحلیل رفته است که آنها در وضع بسیار ناگواری بسر میبرند و هر روز نیز تعداد جدیدی از راه فرامیرسند. امیدوارم تا حدودی که امکان دارد کاری در نیویورک صورت گیرد. در آلمان تمام امکانات حزب بعثت تضییقات پلیس آنجا از دست رفته‌اند. در اتریش، اسپانیا و ایتالیا نیز بهمین ضوال است. در سویس نه تنها به بخش قلیل تری از فراریان کمک میشود، بلکه علاوه بر این بعثت بسته شدن مرز سنت گالر [اعضای شعبه انترناسیونال در سویس] مجبورند به حمایت از انترناسیونال بپردازند. و با لآخره بخش کوچکی از فراریان در بلژیک بسر میبرند و از این گذشته باید به بلژیکی ها مخصوصاً برای مسافرت به لندن کمک شود.

در نتیجه این کیفیات کلیه امکانات مالی برای توده فراریان در لندن تاکنون صرفاً بوسیله انگلستان تأمین شده است.

اعضای کون که اینک در شورای کل میباشند عبارتند از: سرایلر، ویلانت، نایز، لونگه فرانکل و از ما مورین کون: دلاهای، روتسا، باستلیکا، شالن...

نامه انگلس به الیزابت انگلس

در انگلس کیرشن

مادر عزیز

لندن ۲۱ اکتبر ۱۸۷۱

اگر مدت مدیدی است که برایت نامه ننوشته ام از آنجهت بود که آرزو میکردم راجع به آخریستندگراتی که در مورد فعالیتهای سیاسیم داده بودی، بنحوی جواب بدهم که ترا جریحه دار نکند. و وقتی من مرتباً در روزهای بیشترانه "روزنامه کن" مخصوصاً ردالتهای واخن هوزن رحاله را میخواندم، وقتس میدیدم همان افرادی که در اثنای جنگ در تمام جراید فرانسوی فقط در روزها را میخوانده نند، چگونه اکنون هر نوع جعلیات پلیس، هر نوع تهمت‌های مزدورترین جراید ننگین پاریس بر ضد کون را بعنوان وحی شزل در آلمان اشاعه میدهند، در حالت روحی ای بسر میبردم که برای این کار [نوشتن نامه] چند ان مساعد نبود. در باره چند کروگانی که طبق نمونه پروسی تیرباران شده بودند، در باره چند کاخی که به سبک رویداد های پروسی بآتش کشیده شده بودند، شیون بزرگی براه انداخته اند - زیرا همه مطالب دیگر دروغست - اما از ۴۰۰۰ مرد، زن و کودکی که ورسای بعد از خلع سلاح [مردم] بضر بگوله ازین در آورد، در این باره هیچ کس حرفی نمیزند! در این میان شما نمیتوانید از موضوعات باخبر باشیند، شما مجبورید "روزنامه کن" و "روزنامه البرفلد" را بخوانید و در روزها رسماً بشما قالب میشوند. سو در طول زندگیت شاهد آن بودهای که به بعضی افراد نسبت آید مخواران واقعی داده شده است - از جمله اعضای جامعه عقیان [۳۱] تحت رژیم ناپلئون قدیم [ناپلئون اول]، در ماکوگهای ۱۸۱۷ و ۱۸۳۱ و همچنین افراد ۱۸۴۸ - ولی همیشه بعد معلوم شد که آنها بده انگونه نبودند. و کینه نوزی ایکه نفعی [در این ماجرا] داشت، ابتدا تمام داستانهای وحشت انگیزی را - که بی اساس بود نشان معلوم شد - بآنها نسبت داده بود. مادر عزیز امید وارم که تو این چیزها را بخاطر بیآوری و وقتی این جنایات خیالی را در روزنامه میخوانی، این موضوع را با افراد ۱۸۷۱ نیز تممیم بدی.

اینکه در نظریاتم - که از تقریباً سی سال پیش تا کون دارم - تغییر نداده ام، اینرا میدانستی و نباید برای تو غیر منتظره باشد که من بمحرد آنکه جریانات ایجاب کنند نه تنها از آنها دفاع خواهم کرد بلکه دین خود را نیز انجام خواهم داد. اگر من چنین نمیکردم تو میبایستی خجالت میکشیدی. اگر

مارکس در اینجا نبود و یا اگر اصلاً [مارکس] وجود نداشت باز هم هیچ تغییری در قضیه داده نمیشد. بنابراین بسیار غیرعادلانه است که موضوع بگردن او انداخته شود. بدیهی است که من بخاطر دارم که سابقه بستگان مارکس ادعا میکردند که من او را فاسد کردم.

خوب کافی است. تغییری نمیتوان در موضوع داد و باید با آن ساخت. وقتی مدتی بسکوت بگذرد آنوقت جار و جنجال خود بخود از بین خواهد رفت و خود تو آرامتر بموضوع خواهی نگریست.

فریدریش تو

به امیل بلانک میتوانی بگوئی که مارکس به پول من احتیاج ندارد. ولی اگر من میخواستم امیل بلانک را در مورد پولهای که خرج میکند تصحیح نمایم میل داشتتم قیافه همین امیل بلانک را تماشا کنم [امیل بلانک شوهر خواهر انگلس بوده است].

نامه انگلس به کارلو ترزاگی در تورین

چنین بنظر میرسد که از واژه "انوریته" سو" استفاد ههای زیادی میشود . من چیزی انوریته‌ای تر از انقلاب نمیشناسم و وقتی با بمب و گلوله تفنگ بر ضد دشمن میجنگیم بنظر من يك عمل انوریته‌ای انجام میدهم . اگر در کمون پاریس يك کم انوریته مرکزیت وجود داشت ، در این صورت میتوانست بر بورژوازی پیروز شود . بعد از پیروزی میتوانیم خود را بهر شکلی که مایلیم متشکل سازیم . ولی بنظر من برای مبارزه ضروریست که تمام نیروهای خود را متشکل سازیم و آنها را متوجه نقطه حمله واحدی نمائیم . و اگر بمن گفته شود که این امر بدون انوریته و مرکزیت امکان ندارد و اینها دو موضوع مطلقا لعنتی میباشند . در این صورت بنظر من آنهائی که بدینگونه سخن میگویند یا نمیدانند که انقلاب چیست و یا اینکه فقط انقلابی لفظی هستند (انگلس در حاشیه آخرین جمله بزبان آلمانی اضافه کرده است : " این کاملا صادق نیست ") .

هر چه زود تر درباره قضیه بمن بنویسید .

سلام و برادری

ف . انگلس شمساً

[در طرح دوم این نامه چنین آمده است] :

بنظر من چنین میآید که از لفظ بازی مربوط به " انوریته " و مرکزیت سو" استفاد ههای زیادی میشود . من چیزی انوریته‌ای تر از يك انقلاب سراغ ندارم و وقتی اراده خود را بوسیله بمبها و گلوله‌های تفنگ به دیگران می قولانند - مثل هر انقلاب - در این صورت بنظر من انوریته بکار برده میشود . کمبود انوریته و مرکزیت بود که منجر بنا بودی کمون شد . بعد از پیروزی ، هرکاری که مایلید با انوریته و غیره بکنید ولسی برای مبارزه باید همه نیروهايمان را متشکل سازیم و آنها را بر روی نقطه حمله واحدی متمرکز نمائیم و اگر راجع به انوریته و مرکزیت بعنوان دو [عامل] که تحت تمام شرایط ممکنه موضوعات لعنتی هستند سخن گفته شود ، آنوقت بنظر من افرادی که چنین سخن میگویند یا نمیدانند يك انقلاب چیست و یا آنکه انقلابيون جمله بردازی میباشند

قطعه نامه مجلس یاد بود سالروز کمون پاریس

مجلس یاد بود سالروز ۱۸ مارس ۱۸۷۱ قطعه نامه زیر را تصویب کرده است :

جنابش پرافتخار ۱۸ مارس را بشابه سپید دم سرخ انقلاب بزرگ سوسیالیستی - که انسانها را برای همیشه از [شر] رژیم طبقاتی نجات خواهد داد - تلقی میکند .

اعلام میدارد که : دیوانگی ها و جنايات طبقه بورژوا را که در تمام اروپا برگرد محور نفرت از کارگران متحد شده اند و همچنین جامعه قدیم را بهر شکل حکومتی که میخواهد باشد - چه سلطنتی و چه جمهوری - محکوم میکند .

اعلام میدارد که : لشکر کشی همه حکومتها بر علیه انترناسیونال و اقدامات تروریستی قاتلین ورسای و همچنین فاتحین پیروسی آنها ، دلیل بی ارزشی موفقیتهای آنها بوده و موبد آنست که ارتشهای رزمند و پرولناریای جهانی پشت سر پیش آهنگان قهرمان خود - که بوسیله نیروهای متحده تیرسو و پلهلم ازیا درآمدند - ایستاده اند .

این قطعه نامه بین ۱۳ و ۱۸ مارس ۱۸۷۲ توسط مارکس نگارش یافته و از روی دستخط مارکس که بزبان فرانسه بوده و نزد دخترش بینی پیدا شده ترجمه گشته است .

از مقدمه بر "مانیفست کمونیست"

در رابطه با کمون پاریس

... با وجود تغییرات زیادی که در ۱۵ سال اخیر در مناسبات [جامعه] بوجود آمده‌اند، اصول عمومی ایکه در "مانیفست" مطرح شده در مجموع هنوز هم بصحت کامل خود باقی هستند. [البته] در اینجا و آنجا باید برخی مطالب اصلاح کردند. خود "مانیفست" توضیح میدهد که بکار بردن علی این اصول در هر زمان و در هر جا بستگی به موقعیت تاریخی موجود داشته و بهیچ وجه نباید اهمیت خاصی برای قواعد انقلابی - که در آخر بخش دوم بیان شده‌اند - قائل شد. امروزه این اقدامات از جنبه‌های فراوانی، طور دیگری میباشند. در برابر پیشرفت بی حد و حصر صنعت بزرگ در پانزده سال اخیر، در برابر تشکیلات حزبی طبقه کارگر که یابای آن پیش میروند و در برابر تجربیات عملی ایکه ابتدا در انقلاب فوریه و از آن بیشتر در کمون پاریس - آنجا که پروتاریا برای اولین بار دوام تمام، قدرت سیاسی را در دست گرفت - امروزه برنامه [مطروحه در مانیفست حزب کمونیست]، از بعضی لحاظ کهنه شده است، مخصوصاً اینکه کمون ثابت کرد که "طبقه کارگر نمیتواند فقط دستگاه حاضر و آماده دولتی را در دست بگیرد و آنرا برای اجرای مقاصد خاص خود بحرکت درآورد" ...

لندن ۲۴ ژوئن ۱۸۷۲

کارل مارکس - فریدریش انگلس

فریدریش انگلس

برنامه کموناردهای بلانکیست فراری

بعد از شکست هر انقلاب یا ضدانقلاب، فعالیتهای تب‌آلودی در میان فراریانی که موفق بگریز بخارج شده‌اند برآه میافتاد. گروههای حزبی مختلفی بوجود می‌آیند و متقابلاً یکدیگر را متهم به آن میکنند که موجب لجن فرورفتن ارابه [انقلاب] شده‌اند و خیانت و تمام انواع مکه گناهان کبیره را بیکدیگر نسبت میدهند. اینها با وطن خود در ارتباط فعالانهای باقی میمانند، تشکیلاتی بوجود می‌آورند، نوطه‌های ترتیب میدهند، اعلامیه‌ها و روزنامه‌هایی چاپ میکنند و سوگند میخورند که تا بیست و چهار ساعت دیگر جریان دوباره شروع خواهد شد و پیروزی حتی است و در این رابطه حتی مشاغل دولتی را تقسیم میکنند. طبیعی است که این حسابها یکی بعد از دیگری غلط از کار درمی‌آیند و از آنجا که این اشتباهات را مولود مناسبات اجتناب‌ناپذیر تاریخی - که مایل به درک آنها نیستند - ندانسته بلکه نتیجه خطاهای تصدیقی افراد تلقی میکنند، لذا بر اشتباهات متقابل آنها افزوده میشود و تمام جریانات به دعوا و مرافعه عمومی منتهی میگردد. این امر از مهاجرین سلطنت طلب ۱۷۹۲ [فرانسه] گرفته تا امروز سرگذشتی شده است که تمام فراریان با آن سروکار داشته‌اند. و هر کس که در میان فراریان فهم و بصیرت داشته باشد - تا حدی که بتوان بنحو آبرومندانه عمل کرد - خود را از این جاروجنجالهای بی ثمر کار میکند و بکار بهتری میبرد از.

مهاجرین فرانسوی بعد از کمون نیز از این سرنوشت‌گریزناپذیر مصون نماندند. بر اثر تبلیغات افترا آمیزی که در اروپا برآه افتاده است همه یکسان مورد حمله قرار میگیرند، بویژه در لندن - بخاطر نقطه مرکزی مشترکی که آنها در شورای کل انترناسیونال دارند - مجبور بودند که مدتی اختلافات درونی خود را لاف از انتظار جهانیان مستور نگاهدارند. ولی در دو سال اخیر دیگر قادران نبودند که پیرومه تجزیهای را که دائما با سرعت افزایش یابند، در حال نضج بود، مخفی نگاهدارند و مشاجرات علنی در همه جا بروز کرد. در سوئیس بخشی از آنها که عمدتاً تحت نفوذ ماسون

بودند - که خود او یکی از بنیانگذاران اتحاد سری، [۳۲] بود - به باکوئیست‌ها پیوستند. سپس در لندن با اصطلاح بلانکیست‌ها از انترناسیونال کثرت‌گرای کردند و برای خودشان گروهی تحت عنوان "گروه انقلابی" تشکیل دادند و بعداً بموازات آن تعدادی گروه‌های دیگر بوجود آمدند که البته دستخوش تغییرات و آمیخته‌های دائمی باقی ماندند و در بیانیه‌هایشان مطالب ناچیزی را ارائه می‌دهند. در حالیکه بلانکیست‌ها اخیراً طی اعلامیه‌های خطاب به "کمونها" برنامه خود را با اطلاع جهانیان رسانده‌اند. اینها نه بآن جهت بلانکیست نامیده میشوند که مربوط به گروهی که بلانکی تاسیس کرده بود میباشند - زیرا فقط چند تن از ۳۳ نفر اعضا کنگره‌ها این برنامه هستند که ممکن است زمانی با بلانکی صحبت کرده باشند - بلکه از آن جهت [خود را بلانکیست میخوانند] که میخواهند به پیروی از منویات و با توسل به سنت‌های او فعالیت کنند. بلانکی عمدتاً یک فرد انقلابی سیاسی است و سوسیالیست بودنش بخاطر همسنگی است که با خلق احساس میکند ولی نه دارای تئوری سوسیالیستی میباشد و نه پیشنهادات براتی که شخصی - که محتوی یک راه حل اجتماعی باشد - ارائه میدهد. او در فعالیتهای سیاسی خود عمدتاً "مرد عمل" بود و اعتقاد داشت اقلیت کوچکی که بخوبی مشکل شده باشد و در لحظه مناسبی دست با اقدام انقلابی بزند، میتواند با چند موفقیت اولیه، توده‌های خلق را بدنبال خود بکشد و انقلاب پیروزندی را بوجود بیاورد. ظهراً او توانسته بود در زمان حکومت لویی فیلیپ فقط این هسته مرکزی را بعنوان یک انجمن مخفی سازماندهی کند و آنوقت موضوعی رخ داد که معمولاً در مورد توطئه گران بوقوع میبویند یعنی آنکه مردم از توده‌های توخالی‌ایکه مرتباً بآنها داده میشد و منی براین بسود که بزودی ماجرا صورت خواهد گرفت - سرانجام حوصله‌شان کاملاً سرآمد و شروع به تود کردن و باین ترتیب فقط یکی از این دو راه باقی ماند که یا از خیر توطئه بگذرند و یا آنکه بدون هیچ علت خارجی دست بکار شوند. باین جهت هم دست بکار شدند (۱۲ مه ۱۸۳۹) و در یک چشم برهم زدن بزانو درآمدند. ضمناً باید متذکر شد که این توطئه بلانکیستی تنها توطئه‌ای بود که بلیسراً تماماً نتوانسته بود در آن رخنه کند و این ضربه برای او کاملاً غیرمترقبه بود. از آنجا که بلانکی هر انقلابی را بعنوان اقدام یک اقلیت کوچک انقلابی تلقی میکند، الزاماً دیکتاتوری بعد از پیروزی خواه ناخواه نتیجه آن خواهد بود. دیکتاتوری‌ایکه اگر خوب وقت کنیم، دیکتاتوری تمام طبقه انقلابی یعنی بیولتاریا نبوده بلکه دیکتاتوری تعداد معدودی از افراد است که دست باین اقدام زده‌اند. و خودشان نیز تئوری خود قبلاً تحت دیکتاتوری یک یا چند نفر معدود مشکل شده‌اند.

مشاهده میکنیم که بلانکی یک انقلابی نسل گذشته است. این تصورات از جریان حوادث انقلابی

لااقل برای حزب کارگر آلمان از مدت‌ها قبل کهنه شده است و در فرانسه نیز فقط میتواند مورد استقبال کارگران ناشکیبا و یا آنهایی که از بلوغ کثرتی برخوردار میباشند، قرار گیرد. همچنین در می با بیم کآنها در برنامه ارائه شده، سؤال محدودیتهای شخصی خواهند شد. اما برای بلانکیست‌های لندنی مسا این اصل مطرح است که انقلابات اصولاً خودشان بوجود نمیآیند بلکه بوجود آورده میشوند و بوسیله یک اقلیت نسبتاً ناچیز و براساس نقشه‌ای که از قبل طرح شده است بوجود میآیند و بالاخره همواره بر اساس اینکه [انقلاب] "بزودی براه میافتد". طبیعی است که باین اصول، بنحو نجات‌ناپذیری موجب تمام خود فریبی‌های فراریان شده‌اند و مجبورند که از یک جنون به جنون دیگری بپردازند. اینها میخواهند بیش از هر چیز نقش بلانکی یعنی "مرد عمل" را بازی کنند. اما فقط حسن نیت کافی نیست. از اینس گذشته هرگز فریضه انقلابی و عزم سریع و راسخ بلانکی را ندارد و هاملت هر قدر هم که از انرژی صحبت کند باز همان هاملت خواهد بود و حالا وقتی هیچ یک از این سی و سه "مرد عمل" ما در زمینهای که آنها عمل می‌نمایند کاری برای انجام دادن در پیش ندارند، آنوقت این سی و سه پروتوس ما [اشاره به مارکوس پروتوس رجل سیاسی روم قدیم است که یک توطئه اریستوکراسی - جمهوریخواهانه را بر علیه سزار ترتیب داد.] با خود در تضادی که بیشتر کدی است تا تراژیک، درآمد ماند. تضادی که غم انگیز بودن آن بهیچ وجه در اثر وجه ناروشنی که آنها برای خود درست کرده‌اند، بیشتر نمیشود. وجههای که گوئی آنها تعداد زیادی "مورهای که خنجر در زیر لباس خود دارند" میباشند [مور و قهرمان شعر "شهرنشینان" اثر شیلر شاعر آلمانی است.] و این چیزی است که در ضمن اصلاً مورد نظر آنها نمیباشند. چه میتوانند بکنند؟ آنها با تهیه لیستی از کسانی که باید در آینده مجازات شوند، خود را برای "دست بکار شدن" بهتری آماده میسازند تا افرادی که در کون شرکت کرده‌اند، تصفیه شوند و بهین جهت است که سایر فراریان آنها را خالرها می‌نامند. اینکه آیا خود آنها نیز چنین عنوانی را برای خود قائل هستند یا نه، چیزی است که من از آن اطلاع ندارم و این با وضع عدای از آنها جور در نمیآید. جلسات آنها باید درست بوده و تصمیماتشان باید محرمانه باشند، مع الوصف فردی همانروز تمام محله فرانسوی نشین از آن اطلاع حاصل کرده است. اما مثل همیشه باین مردان جدی عمل که کاری برای کردن ندارند چه میگردد؟ ابتدا به جدالهای شخصی و بعد به مشاجرات کثرتی پرداختند، آنهم با یک مخالف محترم! یعنی یکی از افراد مشکوک روزنامه‌های کوچک پاریس، شخصی بنام فرموش - که در زمان کون، روزنامه‌ای بنام "پره روشن" را - که کاریکاتور مبتدلی از روزنامه هیرتسال ۱۷۹۳ بود - منتشر میساخت. و این وجود محترم نیز در پاسخ بی نزاکتی‌های اخلاقی آنها، تمام ایشانرا در جزوای "جاسوس و یا همدست

جاسوس" معرفی میکند و انبوهی از الفاظ ترکیه را نثار آنها میکند که [بقول هاینه] هر کلمه آن "طشسی" است بر از لجن و ته خالی.

ولی پروتوس‌های ما لازم میدانند که در برابر توده مردم با یک چنین دشمنی کلاویز شوند و دست و پنجه نرم کنند!

اگر چیزی مسلم باشد مطمئناً این نکته است که پرولتاریای پاریس بعد از آن نبرد جانفرسا و بعد از گرسنگی کشیدن پاریس و مخصوصاً بعد از خونریزی وحشتناک روزهای مه ۱۸۷۱ مدتی برای استراحت لازم دارد تا بار دیگر نیروهایش را متشکل سازد و هر تلاش زود رس و نابهنگام برای قیام، بیک شکست جدید و احتمالاً بشکست وحشتناک تری منجر خواهد شد. بلانکیست‌های ما عقیده دیگری دارند و از هم پاشیدن اکثریت سلطنت طلب در ورسای بآنها بشارت میدهد:

"سرنوشتی ورسای قضای است برای کمون. زیرا ما بآن لحظه بزرگ تاریخی و بآن بحران بزرگ می‌رسیم که در آن خلق ضمن آنکه بخاطر فقر خود در حال نیستی بوده و تهدید بمرگ میگردد مع الوصف با نیروی تازه‌ای بپوش انقلابی خود را دوباره از سر خواهد گرفت."

یعنی آنکه دوباره و در واقع در آینده بسیار نزدیکی، ماجرا شروع خواهد شد. امید به فوریت "قصاص کمون" توهمی نیست که خاص فراریان باشد، بلکه اساس عقیده‌ی الزامی افرادیست که بزود در مغز خود می‌گنجانند که در زمانی که بزعم خودشان - درک براه انداختن انقلاب - مطلقاً هیچ کاری نمیتوان کرد، باید نقش "مردان عمل" را بازی کنند. از نظر آنها فرق نمیکند و وقتی ماجرا شروع شد لحظه آن فرارسیده است که هر جنبند های که در صفوف فراریان قرار دارند، باید آمادگی خود را اعلام نمایند. و باین ترتیب این ۳۳ نفر با اعلام میدارند که آنها ۱- آنها نیست [منکر وجود خدا] ۲- کونیهست ۳- انقلابی هستند.

بلانکیست‌های ما این وجه مشترک را با پاکونیهست‌ها دارند که میخواهند نماینده افراطی‌ترین و تندترین مشی باشند. ضمناً ناگفته نماند که بهمین جهت نیز آنها - اگر چه هدفهای مختلفی دارند - ولی وسایل کارشان یکی است. بنابراین موضوع بر سر آنست که در رابطه با انکار وجود خدا افراطی تر از دیگران عمل کنند. خوشبختانه امروزه آنها نیست بودن دیگر هنری نیست. آنها بسم برای احزاب کارگری اروپا، امری تقریباً بدیهی است اگر چه در برخی کشورها باندازه کافی تولید اشکال کرده است مثلاً در مورد آن پاکونیهست اسپانیایی که اظهار داشته است: "اعتقاد بخدا با هر نوع سوسیالیسمی مغایرت دارد اما در مورد مردم باکره و این مطلب دیگری است که یک سوسیالیست معمولی بایستی بسان اعتقاد داشته باشد."

در مورد کارگران سوسیال دمکرات آلمان حتی میتوان گفت که آنها بسم از نظر آنها موضوعی کهنه شده تلقی میگردد و این کلمه صرفاً منفی، دیگر روی آنها تاثیر ندارد زیرا آنها دیگر با مخالفت تئوریک سروکاری ندارند بلکه فقط بطور پراتیک با اعتقاد بخدا مخالف هستند. آنها دیگر کاری بخدا ندارند و در دنیای واقعی زندگی و فکر میکنند و باین جهت ماتریالیست هستند. این موضوع میتواند در مورد فرانسه نیز صدق داشته باشد و البته اگر چنین نباشد کاری از این ساده تر نیست که کوشش شود تا آثار ماتریالیستی درخشان قرن گذشته فرانسه بطور وسیعی در میان کارگران اشاعه داده شود. آثاری که در آنها شعور فرانسوی بر حسب شکل و محتوی بعالی ترین مدارج خود رسیده - و با در نظر گرفتن سطح دانش آنزمان - هنوز هم از نظر محتوی در سطح بی نهایت بالایی قرار دارند و از لحاظ شکل هرگز نظیر آن بوجود نیامده است. البته این مطابق میل بلانکیست‌های ما نیست و اینها برای آنکه ثابت کنند که افراطی‌ترین افرادند، همانند ۱۷۹۳ میخواهند خدا را بوسیله احکام و دستوراتی ازین بپزند:

"کمون میتواند برای همیشه بشریت را از شیخ بدبختی گذشته (خدا) و از این علت

(خدائیس که وجود ندارد بحسنون یک علت!) بدبختی

کونیهست نجات بدهد. در کمون حاشی برای کشتیش‌ها وجود ندارد و هر نوع جمعاعات

مذهبی و هرگونه تشکیلات دینی باید ممنوع گردند."

فرمان مربوط به اینکه مردم بایستی بر حسب دستور از بالا به آنها بیست‌ها می‌دل شوند بوسیله دو نفر از اعضای کبون امضا شده است که واقعا باندازه کافی فرصت‌گناه شدن از این مسایل را داشته اند که: اولاً میتوان روی کاغذ دستورات زیادی صادر کرد بدون آنکه واقعا قابل اجرا باشند و ثانیاً تضییقات، بهترین وسیله برای آن هستند که موجب تشدید بدگمانی‌ها و نارضایتی‌ها گردند. تا این حد مسلم است که تنها خدشتی که میتوان امروزه در حق خدا کرده اینست که خداشناسی بعنوان مسئله عقیدتی اجباری اعلام گردد و اینها از طریق ممنوع ساختن مذهب از بیسماک که قوانینی برای مبارزه با فرهنگ کیماسی گذرانده بود - کوی سبقت را ربوده اند.

تنگه دوم برنامه [فراریان بلانکیست کمون]، کونیزم است. در اینجا موضوع خیلی خودمانی تر است زیرا سفینه‌ای که ما در آن نشستیم "مانیفست حزب کونیهست" نامیده میشود که در فوریه ۱۸۴۸ منتشر گردیده است. در پائیز ۱۸۷۲، ۴۵ نفر بلانکیستی - که از انترناسیونال استعفا داده بودند - یک برنامه سوسیالیستی ارائه دادند که تمام نکات عمده آن عیناً همان برنامه کونیزم آلمانی کونی بود یعنی بایستی ترتیب استعفا آنها بخاطر آن بود که انترناسیونال زیر بار آن نرفته بود که مطابق دلخواه این پنج نفر

دست با انقلاب بزند [۳۴] و حالا شورای این سی و سه نفر، این برنامه را با تمام بیئس ماتریالیسم تاریخی آن پذیرفته است. اگر چه در انتقال آن بفرانسوی بلانکیستی - باستانشای مواردی که عیناً به نقل مانیفست پرداخته‌اند - مرتکب اشتباهاتی شده‌اند، مثلاً در جمله زیر:

"بورژوازی با آخرین مظاهر تمام اشکال نوکری، بهره‌کشی از کار را با وضوح تمام عریان نموده و پرده‌های را که در گذشته آنرا مستور ساخته بود از هم دریده است. حکومتها، ادیان، خانواده‌ها، قوانین و سازمانها در این جامعه - که صرفاً بر پایه اختلاف میان سرمایه داران و کارگران اجرتی استوار می‌باشد - بالاخره خود را بعنوان ابزار ستی نشان داده‌اند که بکمک آنها بورژوازی سلسله خود را حفظ نموده و پرولتاریا را دچار خواری و مذلت کرده است."

مستأول "مانیفست حزب کمونیست" را با این مطالب مقایسه کنید:

"مختصر کلام: بورژوازی استثمار آشکار، بیشرمانه، مستقیم و خشنی را جانشین استثمار کرده است که با توهّمات مذهبی و سیاسی مستور بود و از تمام اقدامات ریاکارانه خود که تا کون با شیوه‌های آبروفزانه و پروائی پاراسامابانسه همراه بود، برده برداشته است. بزرگ، قاضی، کشیش، شاعر و دانشمند را بصورت کارگر مزدی اجیر خود در آورده است و حجاب ظریف و حساس خاسبات خانوادگی را از هم دریده و آنرا تبدیل به یک رابطه پولی نموده است. و قس علیهذا.

البته هر قدر از تئوری به پراتیک نزدیکتر می‌شویم ویژگی این سی و سه نفر بیشتر مشخص می‌شود:

"ما کمونیست هستیم زیرا می‌خواهیم بدون توقف در مراحل بینابینی و بدون مصالحه‌هایی که فقط پیروزی را بتعمیق می‌اندازند و بردگی را طولانی تر می‌سازند، به سد ف نهائی خود نائل آئیم."

کمونیستهای آلمانی، کمونیست هستند زیرا آنها در تمام مراحل بینابینی و مصالحه‌هایی که بوسیله خودشان بلکه بوسیله تکامل تاریخی آفریده می‌شوند، هدف نهائی را با وضوح در مد نظر دارند [در چاپ ۱۸۹۴ در این قسمت چنین اضافه شده است "و تعقیب میکند"] یعنی از بین بردن طبقات و بوجود آوردن جامعه‌ای که دیگر هیچ گونه مالکیت خصوصی بر زمین و وسایل تولید در آن وجود نداشته باشد. این سی و سه نفر خود را کمونیست میدانند زیرا تصور میکنند بعضی آنکه این اراده سلیم را پیدا

کردند که از روی مراحل بینابینی و مصالحه‌ها جهش نمایند. قضیه تمام است و همانطور که پیدا است اگر در این روزها "ماجرای شروع شود" و آنها بر سر کار بنایند، آنوقت پس فردا "کمونیسم جا افتاده است." و اگر این امر بلافاصله ممکن نگردد آنوقت آنها دیگر کمونیست نیستند. چه ساد ملوخی بود کتفای! ناشکیبائی را بعنوان دلیل تئوریک متقاعد کنند مای مطرح کردن!

و بالاخره این سی و سه نفر، "انقلابی" هستند. در رابطه با این گفتم ورم کرده و برطمطراق آشنائی داریم که با کمونیستها سنگ تمام گذاشته‌اند. با وجود این بلانکیستهای ما خود را موظف میدانند که گوی سبقت را از آنها بریایند. و چگونه؟ میدانیم که تمام پرولتاریای سوسیالیست از لیسبون و نیویورک گرفته تا [بودا] پست و بلگراد، مسئولیت کارهای کمون را بطور درست بگردن گرفتند ولی بلانکیستهای ما باین بسنده نمیکنند و چنین می‌نویسند:

"در مورد آنچه مربوط به ما میشود، ادعا میکنیم که بسهم خود مسئولیت آن اعدامها را که (در دوران کمون) در مورد دشمنان خلق صورت گرفت (با ذکر اسامی تیرباران شدگان) بگردن میکنیم و ادعا میکنیم که بسهم خود مسئول آن آتش سوزی‌های هستیم که ابزار کار مستعمران درباری و بورژوا را نابود کردند و موجب حراست از مبارزین شدند."

در هر انقلاب بطور اجتناب ناپذیری برخی کارهای احمقانه صورت میگیرد، اتفاقاً مثل تمام اوقات دیگر و وقتی سرانجام باند ازه کافی آرامش حاصل شد که بتوان با قضایا برخوردی انتقادی نمود آنوقت انسان الزاماً باین نتیجه میرسد که: ما خیلی کارها کردیم که بهتر بود نمی‌کردیم و خیلی کارها نکردیم که بهتر بود میکردیم و باین جهت بود که کارمان بسامان نرسید. ولی چقدر کمبود قدرت انتقاد در ایسن نکته نهفته است که کمون را مقدس قلمداد کنیم و آنرا خطا ناپذیر بدانیم و ادعا کنیم هر خانه‌ای که در آتش سوخته و هر گروهی که تیرباران شده، کاملاً و بدون چون و چرا مستوجب این عقوبت بوده است! آیا ایسن بمعنی آن نیست که در اثنای ماه مه افرادی بوسیله مردم تیرباران شدند که اتفاقاً لزومی برای کشتن نشان وجود نداشت و اتفاقاً خانه‌هایی آتش زده شدند که نمی‌بایستی آتش کشیده میشدند؟ آیا این درست همانند آن نیست که در مورد انقلاب اول فرانسه [انقلاب کبیر] بگوئیم: همه آنهاست که سرشان از تنشان جدا شده، حقتان بود. ابتدا آنهاست که بدستور روسپیگر گردنشان زده شد و بعد خود روسپیگر؟

وقتی افرادی - که در اصل انسانهای خوش نیتی هستند - بمقتضای این انگیزه که باید خوفناک تجلی کنند، دستشان باز گذاشته شود آنوقت این بچه بازیها پیش می‌آید.

سخن کوتاه . با وجود تمام دیوانگی های فراریان و با وجود تمام کوشش های مسخره برای آنکه کارل نوجوان (یا ادوارد ۲) [اشاره به ادوارد ویلانت است و در چاپ ۱۸۹۴ (یا ادوارد ۲) از متن اصلی حذف شده است] ، وحشتناک جلوه داده شود . مع الوصف پیشرفت مهمی در این برنامه بچشم نمیشورد . این اولین مانیفستی است که توجه کارگران فرانسوی را به کمونیزم فعلی آلمان جلب خواهد کرد و از این مهتر کارگرانی هستند که با وجود آن خط مشی ، فرانسویان را بعنوان خلقی که رسالت انقلابی دارد و پاریس را بعنوان کعبه انقلاب تلقی میکنند و کشیده شدن کارشان با بنجا بدون شک مرهون ویلانت است که یکی از [سی و سه نفر] اعضاء کفندگان میباشد و او همانطور که میدانیم با زبان آلمانی و آشکار سوسیالیستی آلمانی ، آشنائی کامل دارد . البته کارگران سوسیالیست آلمانی - که در ۱۸۷۰ ثابت کردند که کاملاً رها از شوونیسم ملی میباشدند - وقتی میبینند که کارگران فرانسوی اصول تئوریک صحیح را - ولسو آنکه منشاء آن از آلمان باشد - میپذیرند - میتوانند این موضوع را بفال نیک بگیرند .

نامه انگلس به فریدریش آدولف زورگه

در هوبکن

زورگه عزیز

... با استعفاى تو [۳۵] انترناسیونال خواه ناخواه عرش سرآمده و بی پایان رسیده است . و چه خوب که چنین شده است . آن [انترناسیونال] مربوط به دوران امپراتوری دوم [دوران سلطنت ناپلئون سوم در فرانسه] بود ، در آن زمان فشاری که بر تمام اروپا مستولی شده بود ، جنبش کارگری را - که دوباره بیدار شده بود - مجبور بوحدهت و اجتناب از کلیه یولمیکهای درونی خود نمود . لحظهای بود که میتوانست ضایع مشترک جهانی پرولتاریا را متجلی سازد . آلمان ، اسپانیا ، ایتالیا و دانمارک تازم وارد جنبش میشدند یا شده بودند . در واقع خود ماهیت تئوریک جنبش در تمام اروپا ، در ۱۸۶۴ از نظر توده ها هنوز کاملاً ناروشن بود . کمونیزم آلمان هنوز بعنوان یک حزب کارگری موجودیت نیافتاده بود و پرودونیسیم ضعیفتر از آن بود که بتواند روی پای خود بایستد . بنجل های باکونین هنوز حتی در رگه خود اونیز بوجود نیامده بودند ، و حتی رؤسای تریب یونیونهای انگلیس معتقد بودند که بر اساس برنامه - ای که مبتنی بر مطلق اساسنامه باشد ، میتوانند وارد جنبش شوند . اولین پیروزی بزرگ میابستی این همگامی ساده لوحانه تمام فراکسیونها را تلاش میساخت . این موفقیت نصیب کون شد ، که از نظر روشنفکری ، بی چون و چرا فرزند انترناسیونال بود - اگر چه انترناسیونال هیچگونه اقدامی برای بوجود آوردن آن انجام نداده بود - و انترناسیونال بحق مسئول آن معرفی شد . وقتی انترناسیونال بعلمت وجود کسون ، بصورت یک قدرت اخلاقی در اروپا درآمد ، بلافاصله سرورده ابراه افتاد . هر خطی میخواست این موفقیت را بحساب خود بگذارد و [در نتیجه] از هم باشهدگی که اجتناب ناپذیر شده بود فرار سید . . .

حسادت نسبت به قدرت افزایش یافته ، چند نفری که واقعا حاضر بودند طبق برنامه وسیع قدیمی بکار ادامه بدهند - یعنی کمونیستهای آلمانی - موجب راندن پرودونیستهای بلژیکی باغوش ماجراجویان باکونیسیت شد . در ننگره لاهه [۳۶] عملا همه چیز بی پایان رسیده بود و در واقع برای هر دو طرف ، تنها کشوری که هنوز امکان داشت بنام انترناسیونال بتوان در آن کاری انجام داد ، آمریکا بود و یک غریزه خوش بین ، رهبری را بآنجا منتقل ساخت . حال در آنجا نیز رفق حیثیت [انترناسیونال] کشیده شده است و هر کوشش دیگر برای تزریق یک تازه ، دیوانگی و اتلاف نیرو خواهد بود . انترناسیونال ده سال تساریخ اروپائی را بخصی پشت سر گذاشته است ، گذشته ای که آهنگه در بطن آن قرار دارد . انترناسیونال میتواند

با فرور با بن گذشته بازین بنگرد ولی در شگ قدیم دیگر عمرش سرآمده بود . برای آنکه انترناسیونال تازه‌ای بشیوه قدیم - یعنی اتحادی از احزاب پرولتری همه کشورها بوجود آید - باید یک سرکوبی عمومی جنبش کارگری صورت گیرد ، همانطور که در ۱۸۶۴-۱۸۴۹ وجود داشت . اکنون برای این ، کار دنیای پرولتری بسیار بزرگ و پر دامنه شده است . من معتقدم انترناسیونال آیند میباید از چندین سال که آثار مارکس تاثیرات خود را گذاشتند - مستقیماً یک انترناسیونال کمونیستی خواهد شد و اصول ما را اشاعه خواهد داد .

... مهاجرین فرانسوی کاملاً دچار تفرقه شدند و همه آنها به دلایل صرفاً شخصی - و اکثر باخاطر ماجراهای پولی - بجان یکدیگر و سایرین افتادند و ما تقریباً بطور کامل از شرشان خلاص شدیم . همه این افراد میخواهند بدون کار واقعی ، زندگی کنند و کله‌هایشان بر از کشفیاتی است که ظاهراً ملیونها هایدی خواهد داشت و کارشان ظاهراً فقط لنگر چند لیره است تا در وضعی قرار گیرند که بتوانند از این کشفیات استفاده کنند . و هر کس که باند از کافئ خوش بامور باشد که باین حرفها توجه نماید ، پولش را مفت از دست داده و علاوه بر این بعنوان بورژوا در بارماش جارو جنجال بیا میشود . رفتار لوسو از همه بیشرمانتر است و بعنوان یک کلاهبرد از مشتش باز شده است . زندگی آسمان جلی در ایام جنگ ، در کمون و در مهاجرت افراد را بنحو وحشتناکی فاسد کرده است و فقط یک وضع تلخ واقعی است که میتواند فرانسوی های آسمان جل را دوباره انسانهایی منظم و مرتب کند . در عرض توده عظیم کارگران فرانسوی که از نظر سیاسی گمراه میباشند ، سیاست را کنار گذاشتند و در اینجا کار پیدا کرده اند .

با بهترین سلامها

فریدریش انگلس

۱۷ سپتامبر ۱۸۷۴

نامه مارکس به فریدریش دو ملا نیوونیهیوس

... از این گذشته ، نیرساریهای حکومتی که بطور ناگهانی در اثر قیام خاق روی کار آمده باندت بهیچ وجه یک خصیصه " سوسیالیستی " نیست . برعکس سیاستمداران پیروزند بورژوا بلافاصله در اثر " پیروزی " خود ، دچار خجلت میشوند ، در حالیکه سوسیالیستلا اقل میتواند بدون احساس شرمساری دست بکار شود . از این باباطمینان داشته باشید که یک حکومت سوسیالیستی نمیتواند زمام امور یک کشور را در دست بگیرد مگر آنکه اوضاع آنچنان تسکامل یافته باشد که قبل از هر چیز بتوان به آن اقدامات مقتضای دست زد که توده بورژوا را تارومار کرده و فرصت مطلوب برای عملیات دامنه دار بدست آورده شود .

ممکن است شما کمون پاریس را بمن یادآوری کنید ، اما صرفنظر از آنکه این فقط قیام یک شهر تحت شرایط استثنائی بود ، اکثریت کمون نیز بهیچ وجه سوسیالیست نبود و نمیتوانست هم باشد . ولی [کمون] با مقدار ناچیزی از عقل سلیم انسانی نمیتوانست با ورسای بمصالحهای برسد که برای تمام توده های خلسق سودمند باشد [یعنی] تنها چیزی که در آن ایام قابل دسترس بود . تنها تصاحب بانک فرانسیسی ، نمیتوانست به خود ستائی های ورسای بنحو وحشت انگیزی خاتمه بدهد و غیره و غیره

کارل مارکس - فریدریش انگلس

پیام به رئیس مجمع اسلاوها

در رابطه با کون پاریس

شهروند!

با کمال تأسف مجبوریم با اطلاعان برسانیم که امکان شرکت ما در میتینگ شما وجود ندارد. وقتی کون پاریس بوسیله کستار فجیعی که مدافعین "نظم" ترتیب داده بودند از پا درآمد غالبین بسختی می‌توانستند حدس بزنند که در ظرف مدتی کمتر از ده سال حادثه‌های در پترزبورگ در دست صورت خواهد گرفت [۲۲]، [حادثه‌های] که بعد از مبارزات طولانی و شدید سرانجام و مسلماً منجر به بوجود آمدن يك کون روس خواهد شد.

آنها همچنین بسختی می‌توانستند تصور کنند که پادشاه پروس - که با محاصره پاریس، بورژوازی حاکم [فرانس] را مجبور به مسلح کردن خلق نموده و باین ترتیب مقدمات کون را آماده ساخته بود - ده سال بعد در پایتخت خودش در محاصره سوسیالیستها قرار خواهد گرفت و فقط با اعلام حکومت نظامی در برلن پایتخت خود، قادر بحفظ تاج و تختش خواهد بود.

حکومت‌های تازه [اروپا] که پس از سقوط کون، سازمان انترناسیونال کارگری را تحت تعقیب قرار داده و آنرا مجبور به تغییر شکل رسمی و ظاهری خود نمودند - این حکومت‌های که معتقد بودند می‌توانند جنبش انترناسیونال کارگری را بوسیله احکام و قوانین خاص نابود کنند - بزحمت می‌توانستند تصور کنند که همین جنبش انترناسیونال کارگری ده سال بعد نه تنها اروپا بلکه امریکاراهم فرا خواهد گرفت و مبارزه مشترک در راه منافع مشترک و در برابر دشمن مشترک آنرا بصورت يك انترناسیونال کوشنده و با عظمت - که بیشتر و بیشتر از حدود اشکال ظاهری يك اتحادیه پافراثر خواهد گذاشت - متشکل خواهد ساخت.

باین ترتیب کونی که قدرتهای دنیای قدیم معتقد بنا بودی آن بودند، حیاتی بقدرت تر از هر زمان دیگر یافته است و باین ترتیب ما می‌توانیم با شما همدا بشویم: "زنده باد کون".

ترجمه از دستنویس انگلیسی مورخ ۲۱ مارس

۱۸۸۱

نامه انگلس به آگوست بیل

بیل عزیز

لندن ۲۹ اکتبر ۱۸۸۴

تلگراف تو چند دقیقه بعد از ساعت ۶ باینجا رسید و موجب شادمانی شد. مسن بلا فاصله محتوی آنرا بوسیله کارت پستال باینجا و ایالت فرستادم و همچنین بیاریس اطلاع دادم. در آنجا فعلا اخبار گنج کننده و متناقضی پراکنده شده‌اند. از نوی اندازه متشکرم که در بحبویه انتخابات بفر من بوده‌ای. علاوه براین من باشگاه را از جریان مطلع ساختم.

این بیش از حد انتظار من بود. برای من اهمیت چندانی ندارد که نتیجه نهائی، احراز چند کرسی انتخاباتی را نشان بدهد. [بدست آوردن] ۱۵ کرسی لازم است. مسلم میباشند مسئله عمده اینست که جنبش با گامهای سریع و مطمئن پیش میرود و حوزه‌های انتخاباتی را یکی بعد از دیگری فرا میگیرد و احزاب دیگر را منززل میسازد. علاوه براین همه میدانند که کارگران ما چگونه کار را انجام میدهند. سرسختی، قاطعیت و بیش از هر چیز اینکه با چه شوخ مزاجی، مناصب را یکی پس از دیگری اشغال میکنند و بر تمام مکر و تزویرها، تهدیدات و ضرب و شتم‌های دولت و بورژوازی خط بطلان میکشند. آلمان نیاز مبرمی به کسب حیثیت از دست رفته خود داشت. بیسمارک و مولتکه با ایجاد وحشت برای خود اعتبار کسب کرده بودند ولی احترام واقعی - احترامی که فقط انسانهای با انضباط آزاد از آن برخوردار دارند - این حیثیت را فقط پرولتاریای ما کسب کرده است.

تاثیر آن بر روی اروپا و آمریکا بسیار عظیم خواهد بود و من امیدوارم که این امر موجب رونق تازمای برای حزب ما در فرانسه گردد. در آنجا افراد هنوز از درد‌های بعد از زایمان کون مینالند. بهمان اندازه که این [کون] بر روی اروپا اثر گذاشت بهمان اندازه نیز پرولتاریای فرانسه را واپس نشانده. سه ماه حکومت را در دست داشتند - آنها در پاریس - و با وجود این تغییری در امور ندان بلکه در اثر بی کفایتی خود بزوال گرائیدن (و قضیه را امروز باین نحوه يك جانبه استنباط کردن) - نشان دهند آنستکه حزب توان حیات ندارد. این شیوه بیان عمومی افراد پست که درک نمیکند که کون گسور سوسیالیزم قدیمی و خاص فرانسوی و در عین حال نیز گهواره کمونیزم نوین انترناسیونال برای فرانسه بسود. خانم لافارگ - که در اینجا حضور دارد و ترا صمیمانه سلام میرساند - نیز همین نظر را دارد. . . .

پیام انگلس به کارگران فرانسه بناسبت

پانزدهمین سالروز کون پاریس

اشتب کارگران تمام جهان باخاف شما سالروز درخشانترین و غم انگیزترین مرحله تکامل بیولتاریا را جشن میگیرند. در سال ۱۸۷۱ طبقه کارگر برای اولین بار در تاریخ خود، در یک پایتخت بزرگ، قدرت سیاسی را در دست گرفت. اما متأسفانه همه چیز همچون روئایی بی پایان رسید! کون پاریس از یک سوسیالیست جبرمخواران امپراتوری سابق فرانسه و از سوی دیگر سوسیالیست روسی ها در تنگنا قرار گرفت و سرعت آنچنان در سیل بی مانند ای از خون خفته شد که هرگز فراموش نخواهد شد. ارتجاع پیروز دیگر مرزی نمی شناخت و بنظر میرسید که سوسیالیسم در خون غرق شده و بیولتاریا برای ابد به بردگی محکوم شده است. ۱۵ سال از این شکست گذشته است. در این فاصله در تمام کشورها قدرتی که در خدمت اربابان زمین و پول قرار دارد، از هیچ اقدامی فروگذار نکرده است تا مگر آخرین حرکت عصبانی کارگران را نیز فلج نماید.

و دست آوردشان چه بوده است؟

باطراف خود نگاه کنید. سوسیالیسم انقلابی کارگران - برحیاتی تر از هر زمان دیگر - امروز قدرتی شده است که در همه جا قدرتهای حاکم در مقابل آن بلرزه افتاده اند، خواه رادیکالهای فرانسه و خواه بیسمارک، خواه سلطانهای پروس آمریکا و خواه تزار روسیه.

البته این تمام قضیه نیست.

ما بنقطهای رسیدیم که همه دشمنان ما، بهر اقدامی هم که دست بزنند باز برخلاف تمایل خودشان بنفع ما کار کرده اند.

آنها تصور میکردند که میتوانند انترناسیونال را نابود نمایند، اما امروز انترناسیونال اتحادیه بیولتاریاست و برادری کارگران انقلابی کشورهای مختلف هزار بار محکمتر و پرمشتر از دوران قبل از کون است. انترناسیونال بمعنی واقعی کلمه دیگر نیازی به تشکیلات ندارد و سوسیالیست همگامی خود بخودی و

مشتاقانه کارگران اروپا و آمریکا بزجای مانده و نیرومندتر میشود.

در آلمان، بیسمارک همه وسایل و حتی ردیلاتهترین وسیله را بکار برده است تا جنبش کارگری را درهم بکوبد. نتیجه آن: قبل از کون با چهار نماینده سوسیال دمکرات [در مجلس آلمان] سروکار داشت ولی پیگرد های او این اثر را داشتند که اکنون ۱۵ [نماینده سوسیال دمکرات] انتخاب شده اند، و بیولتاریای آلمان، صرافعظم بزرگ را بیاد مسخره گرفته است، زیرا حتی اگر قرار بود جایزه های به او [به بیسمارک] بدهند، نمیتوانست بهتر از این برای انقلاب تبلیغ کند.

در فرانسه لیست انتخاباتی را شما تحمیل کرده اند. یعنی یک انتخابات بورژوازی به تمام معنی که خودشان اختراع کرده اند تا مطمئن باشند که صرفا وکلای دادگستری، روزنامه نگاران و سایر ماجراجویان سیاسی و بلندگویان سرمایه انتخاب میشوند. و این سیستم انتخاباتی چه چیز را عاید قلمرو بورژوازی کرده است؟ در دامن پارلمان فرانسه یک حزب سوسیالیستی کارگری را پرورده است که صرفا ظهور آن در صحنه کافی بوده است تا موجب بروز گیجی و آشفتگی در صفوف تمام احزاب بورژوازی گردد.

بنابراین ما در چنین مقطعی قرار داریم که هر رویدادی بنفع ما تمام میشود و خشن تر میشود اقدامات برای ممانعت از پیشروی بیولتاریا، فقط رژه پیروزی ما را تسریع خواهد کرد. دشمن مبارزه میکند و محکوم بآنست که بنفع ما مبارزه کند و این کار را آنقدر خوب و کامل انجام داده است که امروز در ۱۸ مارس ۱۸۸۶، از سینه هزاران کارگر - از بیولتاریای معادن کالیفرنیا و اطراف آبیرون [رودخانه ای در فرانسه] گرفته تا کارگران تبعیدی معادن سیبری - این فریاد برمیخیزد:

زنده باد کون!

زنده باد اتحادیه انترناسیونال کارگران!

این مقاله در ۱۵ مارس ۱۸۸۶ سوسیالیست انگلس بنام

فرانسه نوشته شده است.

پیام انگلس به کارگران فرانسه بمناسبت بیستمین سالروز کمون پاریس

شهروندان زن و شهروندان مرد

لندن ۱۷ مارس

بیست سال پیش در چنین روزی، زحمتکشان پاریس همانند یک تن واحد در مقابل حمله جنایتکارانه بورژواها که تحت رهبری تیرس و یونکرها بودند برپاخواستند. این دشمنان پرولتاریا وقتی مشاهده کردند که کارگران پاریس برای دفاع از حقوق خود، اسلحه بدست گرفته و متشکل شدند، از وحشت بلرزه درآمدند. تیرس میخواست سلاحهای آنها را از جنگشان خارج کند، سلاحهایی که با آن شهادت ببرد تجاوزکاران خارجی بکار برده بودند و میخواستند در آینده با شهادتبازم بیشتری در مقابل با حملات جیره خواران ورسای مورد استفاده قرار دهند. یونکرها و بورژواها بخاطر ظلمه بر قیام کنندگان پاریس، برای گرفتن کمک دست تکدی بسوی پروس دراز کردند و از این کمک نیز برخوردار شدند و پاریس بعد از یک ماهز قهرمانانه در برابر قدرت نابرابر دشمن له شد و خلع سلاح گردید.

اکنون بیستسال است که کارگران پاریس بی سلاح میباشند و همه جا بهمن ضوال است. در تمام کشورهای تمدن و وسایل مادی دفاعی از پرولتاریا گرفته شده است. در همه جا دشمنان و استثمارکنندگان طبقه کارگر هستند که تمام قدرت مسلح نظامی را در اختیار دارند.

و این امر کار را بجا کشانده است؟

بآنجا - که چون هر مرد بدر بخور وارد ارتش میشود - امروز این ارتشها، هرچه بیشتر بازنایی از احساسات و نظریات مردم شده اند، بآنجا که این ارتشها - [یعنی] ابزار اصلی ستم - روز بروز [از نظر دولت] غیرقابل اعتمادتر میشوند. مردانی که در راس دولتهای بزرگ قرار دارند، از هم اکنون بیناکانسه فرارسیدن روزی را میبینند که در آن سربازان مسلح از کشتار برادران و پدران خود امتناع خواهند ورزید. ما در پاریس شاهد این امر بودیم و دیدیم که چگونه جولیس فری ویتنامی این جسامت را بخرچ داد که مدعی ریاستجمهوری فرانسه بشود و امروز در برلن میبینیم که جانشین بیسمارک [کاپریوی]، از رایشستاک خواستار وسایلی میشود که بتواند توسط درجه داران روحیه فرمانبرداری را در ارتش تثبیت نماید درجه دارانی که بوسیله جوازیولی خریداری شده اند و این از آن جهت است که عده زیادی از درجه داران، سوسیالیست میباشند! وقتی چنین موضوعاتی روی میدهند، وقتی حتی در ارتش سایه روشنها با مدادی ظاهر میشوند، آنوقت پایان دنیای قدیم چندان دور نخواهد بود.

امید است که سرنوشتها تحقق یابند! امید است که بورژوازی در حال زوال، کار زده شود و با مضمحل گردد. زنده باد پرولتاریا! زنده باد انقلاب سوسیالیستی انترناسیونال!

ف. انگلس

پیام انگلس به کارگران فرانسه بمناسبت بیست و یکمین سالروز کمون پاریس

شهروندان زن و شهروندان مرد

لندن ۱۷ مارس ۱۸۹۲

امروز ۲۱ سال است که مردم پاریس پرچم سرخ را برافراشته اند و این هم اعلان جنگ به پرچم سه رنگ فرانسه است که در ورسای در اهتزاز میباشد و هم [اعلان جنگ] به پرچم سه رنگ آلمانست که در استحکامات مناطق اشغالی پروس [در فرانسه] برافراشته شده است. پرچم سرخ، این نقطه اوجی بود که پرولتاریای پاریس بآن رسیدند و اگر از فراز آن بنگریم هم غالب و هم مغلوب بیک اندازه ازمیان رفته اند.

آنچه بکمون عظمت تاریخی میبخشد خصلت ذاتی انترناسیونالی آنست، اعلان جنگ متبهرانه آن بهر حرکت شوونیستی بورژوازی است. پرولتاریای کشورهای جهان در این باره اشتباه نکرده بودند. بورژواها نمیتوانند ۱۴ ژوئیه و ۲۲ سپتامبر [۳۸] خودشانرا جشن بگیرند ولی روز جشن پرولتاریا در همه جا و برای همیشه ۱۸ مارس خواهد بود.

و باین جهت است که بورژوازی ناپاک، انبوهی از اتهامات کیفی را بر مزار کمون ریخته است. و بهمین جهت نیز این واقعیتی است که سازمان کارگری انترناسیونال، تنها سازمانی میباشد که از نخستین روز با شورشیان پاریس بوده و تا آخرین روز و حتی بعد از آن نیز خود را از پرولتاریای مغلوب جدا نداشتند.

بدیهی است وقتی کمون ازیا در آمد، انترناسیونال دیگر نمیتوانست بحیات خود ادامه بدهد. با شعار "کمون را دفاع کنید" انترناسیونال نیز در تمام اروپا درهم کوبیده شد.

اکنون بیست و یکسال از زمان بازیس گرفتن توپها در ارتفاعات مون مارتر میگذرد. نوزادانی که در ۱۸۷۱ متولد شده بودند، اکنون بسن بلوغ رسیده اند و بشکرانه خرفتی و نابخردی طبقات حاکمه سرباز شده اند، طریق استفاده از سلاح را میآموزند و فن متشکل ساختن خویش و دفاع مسلحانه از خود را فرامیگیرند. کمونی که اعلام کرده بودند، فرده است و انترناسیونالی که گمان میکردند برای همیشه

نایب بود کرد مانند ، برحیاتی تر و بیست برابر نیرومند تر از ۱۸۷۱ در میان ما، زنده است . از صد ها نفسی ، هزاران نفر و از هزاران نفر ، ملیونها نفر بوجود آمده اند که به ندای ما لبیک میگویند . اتحادیه پرولتاریای جهان که انترناسیونال اول توانسته بود آنرا پیش بینی و تدارک نماید ، امروز بصورت یک واقعیت درآمده است و از اینهم بیشتر آنکه فرزندان سربازان پروسی که در ۱۸۷۱ استحکامات اطراف پاریس کون را اشغال کرده بودند ، امروز ملیونها نفرشان در اولین صفوف مبارزه دوش بدوش فرزندان رزمندگان کون ، برای رهائی کامل و نهائی طبقه کارگر میجنگند .

زنده باد کون !

زنده باد انقلاب اجتماعی انترناسیونال !

فریدریش انگلس

متن اصلی بزبان فرانسه نوشته شده است .

و.ا.لنین

طرح يك سخنرانی آموزشی درباره کون

۱- ترسیم تاریخی کون :

فرانسه تحت حکومت ناپلئون سوم ، شالوده امپریالیستی : بورژوازی دیگر نمیتواند و پرولتاریا هنوز نمیتواند . . . [در مقدمه ای که انگلس بر کتاب " جنگ داخلی در فرانسه " نوشته است در پایان تجزیه و تحلیل اوضاع فرانسه در بعد از قیام ژوئن ۱۸۴۸ چنین مینویسد : " پرولتاریا هنوز قادر به حکومت بفرانسه نبود ولی بورژوازی هم دیگر قادر باین کار نبود . " اشاره لنین در اینجا به همین مطلب است .]

حادثه جوئی ناپلئون سوم ، ضرورت عظمت خارجی ، جنگها .

۲- رشد پرولتاریا بعد از ژوئن ۱۸۴۸ ، سازمان بین المللی کارگران ۱۸۶۴ ، تزییقاتی که ناپلئون سوم [بوجود آورده بود] .

اعتراض کارگران فرانسه بر علیه جنگ (۱۲ ژوئیه بخش پاریس انترناسیونال) و کارگران آلمانسی (تجمع کارگری در ۱۶ ژوئیه در برانشوايگ ، شمنیتس و بخش برلن انترناسیونال) .

۳- سدان : ۲ سپتامبر ۱۸۷۰ و اعلام جمهوری در ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ ، حقه بازهای لیبرال قدرت را در دست میگیرند .

حقوقدانان لیبرال و سلطنت طلبان دورو : تیرس .

۴- دولت دفاع ملی = دولت خیانت ملی : " نقطه " برای دفاع از پاریس ، کمدی دفاع . شهامت کارگران پاریس ، تسلیم [فرانسه] در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ .

۵- بیسمارک بعنوان شرایط [صلح] دستور میدهد : مجلس ملی باید در عرض ۸ روز تشکیل گیرد و در رابطه با جنگ یا صلح تصمیم بگیرد . تحریکات تیرس و سلطنت طلبان .

مجمع جوجه یونکرها ، مجلس ملی در پردو : ۱۳۰ عضو = ۳۰ نفر بنیادریست + ۲۰۰ نفر جمهوریخواه (۱۰۰ نفرشان معتدل و ۱۰۰ نفر دیگر افراطی) + ۱۰۰ نفر سلطنت طلب (۲۰۰

نفرشان اولثانیست + ۲۰۰ نفر لژیونست) .

مذاکرات تیرس با فالو .

۶- آشوبگری در پاریس : انتخاب فرستادگان سلطنت طلب، پرداخت " ۳۰ سو " [واحد پول آنزمان فرانسه] بسربازان گارد ملی . در پاریس و آنتن ریش رئیس پلیس فرمانده گارد ملی و لوگرو دیوالا دینس و غیره میشود (نظیر تریوف و واسیل چیکف !) ، انتقال گارد ملی به ورسای ، سرکوبی روزنامه‌های جمهوریخواه و غیره . تحمیل خسارات جنگ بر دوش شهیدستان . درگیری اجتناب ناپذیر میان سربازان مسلح پاریس و مجلس سلطنت طلب .

۷- اعلام خطر مارکس : دومین قطعه نامه شورای کل انترناسیونال مورخ ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ [باین مضمون که] : " تحت تاثیر خاطرات ملی ۱۷۹۲ قرار نگیرد " ، تشکیلات اساسی طبقه خود را بوجود آورید " ، " عدم سرنگونی دولت را هدف خود قرار ندادن (یک دیوانگی تردیدآمیز) است " اوگون دیویوت دبیر رابط انترناسیونال (منشی شورای کل) برای فرانسه ، در تاریخ ۷ سپتامبر ۱۸۷۰ همین مطالب را مینویسد .

۸- آخرین صحنه آشوب : قبضه کردن توپهای گارد ملی در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ ، بهانه‌های شیادانسه تیرس ، سو " قدم به نتیجه نمیرسد . کمیته مرکزی گارد ملی موجودیت کون را اعلام میکند . جنگ داخلی میان کون پاریس و حکومت ورسای آغاز میگردد .

۹- خطوطی که در کون وجود داشتند :

الف : بلانکیستها : حتی در نوامبر ۱۸۸۰ نیز بلانکی در کتابش " نه خدا و نه ارباب " تئوری مبارزه طبقاتی و متمایز ساختن منافع پرولتاریا از منافع ملی را مردود قلمداد میکند (او پرولتاریا و بورژوازی انقلابی را از هم تفکیک نمیکند) .

ب : بیروتیستها (موتوالیست ها) [مبادله‌گرایان] که [معتقد به] " تشکیلات مبادله و اعتبار " بودند .

طریق تئوریهای غلط ، غیره انقلابی طبقه کارگر راه خود را تشخیص میدهد .

۱۰- اقدامات سیاسی کون :

الف : انحلال ارتش سنتی .

ب : از بین بردن بوروکراسی : حق انتخاب شدن برای کلیه کارمندی که حقوقشان بیش از

۶۰۰۰ فرانک [در سال] نباشد .

پ : تفکیک کلیسا از دولت .

ت : رایج ساختن تحصیلات رایگان .

[با استقرار همکاری] کون و دهقانان در عرض سه ماه همه چیز طور دیگری میشد !

کون و انترناسیونال : [بقول] فرانک و لهستانی ها (شعار جمهوری جهانی) [میشد] .

۱۱- اقدامات اقتصادی کون :

الف : ممنوع ساختن کار شبانه شاگرد نانوایان .

ب : لغو جرایم پولی .

پ : در دست گرفتن کارخانه‌هایی که بآنها رسیدگی نشده بود و واگذار کردن آنها به سازمان

های تعاونی کارگری همراه با پرداخت خسارت بر اساس تشخیص کمیسیون دآوری .

توضیح : بانکها را تصاحب نکردند . ۸ ساعت کار روزانه را نپذیرفتند .

ت : پایان دادن به فروش اموال رهنی صدور حکم عدم پرداخت (مال الاجاره‌ها) .

۱۲- سقوط کون :

نواقص تشکیلاتی ، روش تدافعی . (قرار و مدار میان بیسمارک و تیرس) نقش بیسمارک = آدم مکش

اجیر شده . هفته خون از ۲۱ تا ۲۸ مه ۱۸۷۱ .

اقدامات وحشت‌آور [از قبیل] تبعیدها و غیره ، افتراها .

[مجازات] کودکان و زنان

۲۰۰۰۰ نفر در خیابانها کشته شدند ، سه هزار نفر در زندانها جان سپردند و غیره و غیره .

دادگاههای زمان جنگ تا ژانویه ۱۸۷۰ ، ۱۳۷۰۰ نفر را محکوم کردند (از جمله ۸۰ زن و

۶۰ کودک) ، تبعیدها ، زندانها . [این ارقام را لنین از کتاب " تاریخچه کون ۱۸۷۱ " اشهر

لیسا گاری ، چاپ ۱۸۹۶ پاریس نقل کرده است .]

۱۳- درسهای کون پاریس :

بورژوازی از هیچ کاری ابا نمیکند . امروز لیبرال ، رادیکال و جمهوریخواه [است] و فردا خیانت و

تیرباران [میکند] .

تشکیلات مستقل پرولتاریا - مبارزه طبقاتی ، جنگ داخلی

جنبش امروزی همگی ما بر شانه کون بنا شده است .

کمون پاریس و وظایف دیکتاتوری دموکراتیک

این مطلب مسلم بما میآموزد که شرکت نمایندگان پرولتاریای سوسیالیست با خرد و بورژوازی در یک حکومت انقلابی از نظر اصول کاملا مجاز، آری حتی تحت شرایط معینی لازم میباشد. از این گذشته این مطلب همچنان بما نشان میدهد که وظیفه واقعی آنکه کمون باید انجام میدهد، قبل از هر چیز عبارت از آن بود که دیکتاتوری دموکراتیک و نه آنکه دیکتاتوری سوسیالیستی را تحقق بخشد یعنی آنکه "برنامه مدافع" ما را اجرا نماید. و بالاخره این مطالب بما اخطار میکند که اگر بخواهیم از کمون پاریس بیاموزیم، نباید اشتباهات آنرا تکرار کنیم (کمون بانک فرانسه را تصاحب نکرد، بورسای حمله ورنشد، برنامه روشنی نداشت و غیره) بلکه باید گامهای عملی پیروزمندان آنرا که نشان دهنده راه صحیح است، برداریم. نباید فقط کلمه "کمون" را از مبارزین پرافتخار سال ۱۸۷۱ اخذ کنیم، نباید هر یک از راجعهای آنرا چشم بسته تکرار کنیم بلکه با وضوح راه حل های برنامه ریزی شده و عملی آنها را مطرح کنیم که با موقعیت روسیه منطبق بوده و در کلمات: دیکتاتوری دموکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان عنوان شده اند.

نقل از "پرولتاری" شماره ۸ مورخ ۱۷ ژوئیه

۱۹۰۵ صفحه ۱۳۱ جلد ۹ آثار لنین

این سند قسمت آخر مقاله "کمون پاریس و وظایف دیکتاتوری دموکراتیک" است که بوسیله نویسنده ناشناسی نگاشته شده و پس از تصحیح شدید لنین باین صورت در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۵ در شماره ۸ "پرولتاری" بچاپ رسیده است.

درسهای از کمون پاریس

بعد از آنکه کودتا به انقلاب ۱۸۴۸ پایان داد، فرانسه ۱۸ سال زیر یوغ رژیم بناپارتی درآمد. این رژیم نه تنها باعث خرابی اقتصاد کشور شد بلکه موجب خفت و خواری ملی [فرانسه] نیز گردید. پرولتاریا که بر ضد رژیم کهنه قد برافراشته بود، دو وظیفه را بعهده داشت: وظیفه عمومی ملی و وظیفه طبقاتی، یعنی رهائی فرانسه از اشغال آلمان و رهائی سوسیالیستی کارگران از سرمایه داری. بیوند میان این دو وظیفه بهترین وجه مشخصه کمون است.

بورژوازی در آن ایام "دولت دفاع ملی" را تشکیل داد و پرولتاریا میبایستی تحت رهبری این دولت برای استقلال تمام ملت بجنگد. در واقع این "دولت خیانت ملی" بود که مبارزه با پرولتاریای پاریس را وظیفه خود میدید. ولی پرولتاریا - که بوسیله توهمات وطن پرستانه تخدیر شده بود - متوجه این امر نشده. اندیشه های میهن پرستانه هنوز از زمان انقلاب کبیر قرن ۱۸ مایه میگرفت و بر مغز سوسیالیستهای کمون مستولی بود و مثلا بلا نکی - که بدون شک یک انقلابی و یکی از طرفداران آتشین سوسیالیزم بود - نامی مناسب تر از این اعلام خطر بورژوازی "سرزمین پدیری در خطر است!" برای روزنامه خود پیدا نکرد.

اشتباهات نوم سوسیالیستهای فرانسوی در همین ادغام وظایف متضاد یعنی وطن پرستی و سوسیالیزم، نهفته بود. مارکس قبلا در مانیفست انترناسیونال، در سپتامبر ۱۸۷۰ پرولتاریای فرانسه را بر حذر ساخته بود که دستخوش ایده های فریبنده ملی نگردند. در زمان انقلاب کبیر تغییرات عمیقی صورت گرفته بودند و اختلافات طبقاتی تشدید یافته بودند و اگر در آن ایام مبارزه بر علیه ارتجاع سراسر اروپا، تمام ملت انقلابی را بهم جوهر داده بود، حالا دیگر پرولتاریا اجازه ندارد که منافع خود را با منافع طبقات دیگری که دشمن او هستند، مربوط بداند. مسئولیت خفت و خواری ملی، بگرم دولت بورژوازی است و موضوع پرولتاریا اینست که برای رهائی کار از یوغ سرمایه داری، مبارزه کند و در عمل: ماهیت حقیقی "وطن پرستی" بورژوازی بزودی برملا شود. بعد از عقد قرارداد

ننگین صلح با پروس، دولت روسای به وظیفه بلا واسطه خود پرداخت و دست بکار مقابله با مسلح شدن کارگران پاریس که موجب وحشت او شده بودند - گردید و کارگران با اعلام موجودیت کمون و جنگ داخلی بآن پاسخ دادند.

با وجود یک پرولتاریای سوسیالیست از گروههای پراکنده متعددی تشکیل یافته بود، مع الوصف کمون نمونه درخشانی برای آن ارائه داد که پرولتاریا درک کرده بود که وظایف دموکراتیکی را - کسه بورژوازی فقط قادر با اعلام آن بوده است چگونه میتواند متفقا حل کند. بعد از آنکه پرولتاریا قدرت را قبضه کرد، بدون هیچ گونه قانون گذاری مشکل و پیچیده، با آسانی و با مهارت به دموکراتیک کردن نظام اجتماعی تحقق بخشید، بوروکراسی را از میان برد و حق انتخاب شدن کارمندان دولت بوسیله مردم را معمول ساخت.

البته بر اثر اشتباهات، شرارت پیروزی درخشان از بین رفتند. پرولتاریا در نیمه راه توقف کرد: بجای آنکه "بصادره اموال غاصبین" بپردازد، در این رویا بسر میبرد که در سرزمینی که بوسیله [اجرای] وظایف عمومی ملی متحد شده است، عالیترین عدالت بحقیقت خواهد پیوسته مثلا موسساتی از قبیل بانکها را تصاحب نکرد، در میان سوسیالیستها هنوز تئوری پرودونی "مبادله عادلانه" و غیره حکومت میکرد. اشتباه دوم خوش طبعی بیش از حد پرولتاریا بود: او میبایستی دشمنان خود را نابود میکرد ولی بجای این کار سعی کرد که آنها را از نظر اخلاقی تحت تاثیر قرار دهد و به اهمیت اقدامات نظامی در جنگ داخلی کم بها داد و بجای آنکه پیروزی خود در پاریس را با حمله قاطعانه به روسای تکمیل نماید، سناحه کرد و بدولت روسای فرصت داد که نیروهای ظلمت را جمع آوری نمود و برای هفته خونین مه مجهز نماید.

مع الوصف کمون پاریس با وجود همه اشتباهاتش، شکوهندترین نمونه بزرگترین جنبش پرولتاری قرن ۱۹ را ارائه میدهد. مارکس برای اهمیت تاریخی کمون پاریس ارج فراوان قائل بود. چنانچه کارگر اثر در موقع حمله دار و دسته روسای بر علیه مسلح شدن پرولتاریای پاریس بدون مبارزه سلاح خود را بزمن میگذاشتند در این صورت تاثیر شومی که این نوع ضعف در جنبش پرولتاریا باقی میگذاشت و دلسردی حاصله از آن بر مراتب بیشتر از ضررهای میبود که طبقه کارگر بخاطر مبارزه برای دفاع سلحخانه از سلاحهای خود، مجبور به تحمل آن بود. هر قدر هم قربانیهای کمون زیاد بوده باشند مع الوصف اهمیتی که این کار برای مبارزه مجموعه پرولتاریا دارد، اثر آنرا خنثی میکند یعنی آنکه کمون جنبش سوسیالیستی را در اروپا بحرکت درآورد، قدرت جنگ داخلی را نشان داد و توهمات مبین پرستانه را از میان برد و با اقتصاد

ساده لوحانه نسبت به کوشش های عمومی ملی بورژوازی خط بطلان کشید. کمون به پرولتاریای اروپا - آموخت که باید وظایف جنبش سوسیالیستی را بطور دقیق مطرح سازد.

تجرباتی که پرولتاریا کسب کرده است بدست فراموشی سپرده نخواهد شد و طبقه کارگر از آنها استفاده خواهد کرد همانطور که در قیام دسامبر [۱۹۰۵] روسیه کرد.

مرحله ای که پیش از انقلاب روسیه وجود داشت و آنرا [انقلاب روسیه را] آماده ساخت شباهت شخصی با مرحله یوغ ناپلئونی بر فرانسه را نشان میدهد. در روسیه نیز حکومت مطلقه يك دار و دسته، کشور را دستخوش خرابی اوضاع اقتصادی و خفت و خواری ملی ساخت ولی مدت مدیدی یعنی تسای زمانیکه تکامل اجتماعی شرایطیک جنبش توده های را بوجود نیاورد، بودند و انقلاب نمیتوانست بروز کند و طایفه تمام قهرمانی های مرحله پیش از انقلاب، حمله مجرد بر علیه دولت در بی تفاوتی توده های خلق خرد شد. و تازه سوسیال دموکراسی بود که بوسیله کار سخت و برنامه ریزی شده خود، توده ها را با بهترین اشکال مبارزاتی یعنی برای اکتیونیهای توده های و برای جنگ سلحخانه داخلی، تربیت کرد.

سوسیال دموکراسی موفق شد گرایشهای "عمومی ملی" و "مبین پرستانه" را در پرولتاریای جوان از بین ببرد، و بعد از آنکه در اثر دخله بلا واسطه اش موفق شد مانیفست ۱۷ اکتبر را به تزار تحمیل نماید، پرولتاریا بآن پرداخت که مراحل گریز ناپذیر بعدی انقلاب یعنی قیام سلحخانه را فعالانه آماده سازد. [پرولتاریا] رها از توهمات "عمومی ملی" نیروهای طبقاتی را در تشکیلات توده های خود - در شوراهای کارگری و شوراهای نمایندگان سربازان و غیره - متمرکز ساخت و بدون توجه به تفاوتیهای زیادی که میان اهداف و وظایف انقلاب روسیه و انقلاب ۱۸۷۱ وجود دارد، پرولتاریای روسیه میبایستی بهمان شیوه های مبارزاتی - که کمون پاریس شالوده آنرا ریخته است، یعنی جنگ داخلی - متوسل شود.

[پرولتاریا] با استفاده از تعالیم خود میدانست که همچنین نباید وسایل مبارزاتی مسالمت آمیز را کنار بگذارد - اینها در خدمت مصالح لحظه ای و منافع روزمره او قرار دارند و برای ایام تدارک انقلاب لازم میباشد - معینا پرولتاریا هرگز نباید فراموش کند که مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخصه، شکل مبارزه سلحخانه و جنگ داخلی را بخود میگیرد. لحظاتی وجود دارند که در آنها منافع پرولتاریا نابود ساختن بی پروای دشمن در میدان نبرد را ضروری میسازد. اینرا پرولتاریای فرانسه برای اولین بار بوسیله کمون نشان داد و پرولتاریای روسیه در قیام دسامبر خود بنحود درخشانی برآن صحنه گذاشت.

اگر چه این دو قیام بر عظمت طبقه کارگر سرکوب شدند ولی قیام جدیدی فرا خواهد رسید که در آن ضعف قوای دشمنان پرولتاریا نشان داده خواهد شد و پرولتاریای سوسیالیست به پیروزی کامل ناشل خواهد آمد.

یاد بود کمون

چهل سال از زمان اعلام موجودیت کمون پاریس میگذرد. پرولتاریای فرانسه بشیوه سنتی از طریق تظاهرات و تجمعات، یاد مردان انقلاب ۱۸ مارس ۱۸۷۱ را گرامی میدارد و اواخر مه، بازم دسته گبهائی به آرامگاه شهیدان کمون و قربانیان "هفته مه" وحشتناک نثار میگردد و بر مزار آنها بار دیگر سوگند یاد میشود که تا پیروزی قطعی ایده‌های آنها و تحقق کامل وصیت‌نامه شان آرام نگرفته و مبارزه خواهند کرد.

راستی بچه مناسبت است که نه تنها پرولتاریای فرانسه بلکه پرولتاریای تمام جهان با یاد بود کمون پاریس به بزرگداشت پیشگامان خود میبرد از؟ و میراث کمون پاریس از چه چیز تشکیل میگردد؟ کمون یک پدیده خود بخودی بود و هیچ کس آنرا آگاهانه و با نقشه قبلی تدارک ندیده نبود، شکست در جنگ بر ضد آلمان، مصائب ایام محاصره [پاریس] شیوع بیماری در میان پرولتاریا و اضمحلال خرد و بورژوازی، خشم توده‌ها نسبت به طبقات بالا و مقامات دولتی - که بی‌کفایتی کامل خود را با اثبات رسانده بودند - غلیان آرام در صفوف طبقه کارگر - که از وضع خود ناراضی بود و نظام اجتماعی دیگری را جستجو میکرد - ترکیب ارتجاعی مجلس ملی - که موجب نگرانی نسبت به سرنوشته جمهوری شده بود - همه اینها و خیلی چیزهای دیگر دست‌به‌دست دادند تا اهالی پاریس را به انقلاب ۱۸ مارس تحریض نمایند، [انقلابی] که قدرت را بنحو غیرمنتظره‌ای بدست‌گارد ملی و خرده بورژوازی - که بطبقه کارگر ملحق شده بود - سپرد.

این واقعه‌ای بود که تا آن زمان در تاریخ رخ نداده بود. تا آنوقت قدرت معمولاً در دست مالکین زمین و سرمایه‌داران یعنی در دست افراد مورد اعتماد آنها قرار داشت که باصلاح حکومت را تشکیل میدادند. اما بعد از ۱۸ مارس وقتی دولت آقای تیرس همراه با قوای نظامی و پلیس و کارمندان دولتی از پاریس گریختند، خلق بر اوضاع مسلط شد و قدرت بدست پرولتاریا افتاد. البته در جامعه

مدرن، پرولتاریائی که از نظر اقتصادی تحت یوغ سرمایه درآمده است نمیتواند بدون پاره کردن زنجیرهای که آنرا به سرمایه وصل کرده است حکومت کند و درست بهمین جهت جنبش کمون بطور گریزناپذیر - یستی میبایستی رنگ سوسیالیستی بخود میگرفت باین معنی که میبایستی شروع بکوشش برای سرنگون ساختن حکومت بورژوازی و سلطه سرمایه نموده و شالوده نظام اجتماعی موجود را نابود میساخت.

این جنبش در ابتدا کاملاً ناهمگون و غیرمشخص بود و عده‌ای از متعصبین میبینی نیز با امید آنکه کمون جنگ علیه آلمان را از نو آغاز کرده و بفرحامی نیک سوق خواهد داد، بآن ملحق شدند. جنبش مورد پشتیبانی کاسب کاران خرد میا قرار گرفت. اینها اگر سفته‌هایشان باطل نمیشد و اجاره‌هایشان بخشیده نمیگشت، وضعیتشان در معرض خطر قرار میگرفت [دولت تصمیم نداشت که سفته‌ها را باطل اعلام کند و اجاره‌ها را ببخشد ولی کمون برعکس این کار را انجام داد]. و بالاخره در ابتدای کار، بخشی از جمهوریخواهان بورژوا - که میترسیدند مبادا مجلس ملی ارتجاعی ("جوجه یونکرها" و مالکین خشن) بار دیگر رژیم سلطنتی را روی کار بیاورد - نسبت بآنها سیمائی نشان میدادند، البته طبیعتاً نقش اصلی را در این جنبش، کارگران بازی میکردند (مخصوصاً صنعت‌گران) - که در سالهای آخر امپراتوری روم تبلیغات سوسیالیستی موثری در میانشان صورت گرفته بود، بطوریکه حتی عده‌ای از آنها بعضی - است انترناسیونال درآمده بودند.

فقط کارگران بودند که تا آخر به کمون وفادار ماندند. جمهوریخواهان بورژوا و خرده بورژواها بزودی از آن بریدند. عده‌ای از خصلت انقلابی - سوسیالیستی - پرولتری جنبش هراسناک شده بودند و دیگران وقتی دیدند که جنبش محکوم بیک شکست غیرقابل پیش‌گیری میباشد، کنار کشیدند. فقط پرولتا - ریای فرانسه بود که بدون بیم و هراس و بطور خستگی ناپذیری از حکومت خود پشتیبانی کرد. فقط آنها بودند که بخاطر آن مبارزه کردند و جان سپردند، یعنی در راه‌های طبقه کارگر و بخاطر آینده بهتری برای همه زحمتکشان.

کمون پاریس - که از طرف متحدین د پیروزی خود تنها گذاشته شده بود و از جانب هیچ کس پشتیبانی نمیشد - بطور اجتناب ناپذیری محکوم بشکست شده بود. مجموعه بورژوازی فرانسه، تمام مالکین بورسبازان، کارخانه‌داران، تمام دزدان بزرگ و کوچک و تمام استثمارگران بر ضد او متحد شدند. این ائتلاف بورژوازی که از طرف بیسعارک پشتیبانی میشد (او برای سرکوب ساختن انقلاب پاریس صد هزار سرباز فرانسوی را که در اسارت آلمان بودند، آزاد ساخت) و موفق شد که دهقانان و خرده بورژواهای ناآگاه ایالات را بر ضد پرولتاریای پاریس برانگیزد و نییی از پاریس را در حلقه آهنگین محاصره درآور د

(در نیمه دیگره قسطنطنیه آلمان اردو زده بود) . در چندین شهر بزرگ فرانسه (ماریس ، لیون ، سنت آنتین ، دیژون و برخی دیگر) کارگران بهمین منوال برای قبضه کردن قدرت ، کمونپاتی تشکیل دادند و بسیاری کمک به پاریس تلاش کردند . اما این تلاشها بسرعت با ناکامی مواجه شدند . باین ترتیب پاریس که ابتدا در قیام پرولتری را برافراشته بود ، مجبور شد که روی پا خود بایستد و لاجرم به سقوط حتی محکوم شود .

انقلاب پیروزمند اجتماعی لاقط مستلزم دو پیش شرط میباشد : تکامل نیروهای مولده باید به سطح بالایی رسیده باشد و پرولتاریا باید آماده شده باشد . ولی در ۱۸۷۱ این دو پیش شرط موجود نبودند . سرمایه داری فرانسه هنوز رشد ناچیزی داشت و فرانسه در آنزمان یک کشور خرده بورژوازی بود (سرزمین پیشه وران ، دهقانان و خرده فروشان و غیره) ، از طرف دیگر یک حزب طبقه کارگر وجود نداشت ، آمادگی و تعلیم دراز مدت طبقه کارگر - که در مجموع هنوز حتی تجسم روشنی از وظایف خود و راه حل های آن نداشت - موجود نبود . نه یک تشکیلات جدی سیاسی پرولتری وجود داشت و نه اتحادیه های کارگری و سازمانهای تعاونی وسیع

البته چیزی که بیش از همه کمون فاقد آن بود ، فرصت لازم برای غیر و نامل بلامانع بر روی کارهای خود شروع برداختن به تحقق برنامه هایش بود . کمون تازه بزحمت دست بکار شده بود که دولت مستقر در پاریس با پشتیبانی گل بورژوازی ، طبقات نظامی بر ضد پاریس را آغاز کرد و کمون مجبور بود که در حلقه اول از خود دفاع نماید و تا آخر کار - ۲۱ تا ۲۸ مه - فرصت آنرا پیدا نکرد که بطور جدی بکار دیگری بپردازد .

ضمنا علیرغم این شرایط ناصافه و باوجود کوتاه بودن طول حیاتش کمون موفق بانجام اقداماتی شد که مفهوم حقیقی و اهداف آنرا باندازه کافی مشخص میسازند . کمون تسلیم عرصی خلق را جانشین ارتش سنتی - این ابزار بلا اراده طبقات حاکمه - نمود . کلیسا را از دولت جدا کرد و بودجه های مذهبی (یعنی مستمری ایرا که دولت به کشیش ها میپرداخت) حذف کرد ، به تعلیم و تربیت خلق خصلت خالص جهانی بخشید و باین وسیله به زائد ارضیاتی که به لبا برکشیش درآمده بودند ، ضربه حسابی وارد ساخت . کمون بعلت ضیق وقت موفق نشد تا در زمینه های صرفا اجتماعی کارهای زیادی انجام دهد اما همان مقدار کمی هم که انجام داد ، با وضوح کامل خصلت آنرا بعنوان حکومت خلق و حکومت کارگران نشان داد : کار شبانه نانوایان موقوف شد ، سیستم جرایم پولی یعنی این تاراجگری که بصورت قسطنون درآمده بود ، ملغی گردید و بالاخره آن تصویب نامه معروف صادر گردید که بر مبنای آن تمام کارخانه ها ، کارگاهها و موسساتی که صاحبان قبلیشان آنها را رها کرده و یا تعطیل نموده بودند ، به سازمانهای

تعاونی سپرده شدند تا آنها را دوباره برای امر تولید بکار ببیند ازند . و در همین حال کمون بسیاری آنکه خصلت خود را بعنوان یک حکومت واقعا دموکراتیک و پرولتری با اثبات رسانده باشد ، مقرر داشت که حقوق هیچ یک از کارمندان اداری و دولتی نباید بیش از دستمزد عادی کارگران بوده و تحت هیچ عنوان نباید بیشتر از ۶۰۰۰ فرانک باشد (کمتر از ۲۰۰ روبل در ماه) .

تمام این اقدامات باندازه کافی شهادت از آن میدادند که کمون برای دنیای قدیم - که بر اساس بنوکری گرفتن و استثمار بنا شده بود - خطر مرگباری میباشد . باین جهت جامعه سرمایه داری تا زمانیکه برجم سرخ پرولتاریا بر فراز شهر پاریس در اهتزاز بود ، خواب راحتی نداشت و وقتی که سرانجام قهر مشنگ دولتی موفق شد بر قدرت انقلاب - که سازماندهی خوبی نداشت - تغویق حاصل نماید ، آنوقت زئوالهای بنا پارتی که در مقابل آلمانها برانو درآمده بودند و فقط در برابر هوطنان مغلوب خود رجسز خوانی میکردند ، کتک و کشتاری که تا آنوقت پاریس هرگز شاهد آن نبود ، براه انداختند . تقریبا سی هزار پاریسی بدست نظامیانی که بصورت حیوان درآمده بودند ، بقتل رسیدند و در حدود چهل هزار نفر دستگیر گشتند که تعداد زیادی از آنها بعدا اعدام شدند . هزاران نفر بزند ان ها و یا تبعیدگاه ها فرستاده شدند و پاریس مجموعا در حدود صد هزار نفر از فرزندان خود را از دست داد و از آن جمله بهترین کارگران از همه حرفه ها .

بورژوازی خوشحال بود و رهبران ، قضای خون آشام تیوس ، بعد از قتل عامی که بوسیله زئوالهایش از مردم کرده اعلام داشت که : " حالا برای مدت زیادی از شر سوسیالیسم خلاص شد ما ایم ! " ولی این شعار بیشرمانه بورژوازی بی معنا بود . هنوز شش سال از سرکوبی کمون نگذشته بود و هنوز دهه زیادی از رزندگان آن در زندانها و تبعیدگاهها بسر میبردند که جنبش کارگری نوینی در فرانسه بوجود آمد . نسل سوسیالیستی جدیدی که از تجارب پیشینیان خود درس گرفته ولی بهیچ وجه از شکست آن در چار هراس نشده بود ، در قیامی را که از دست رزندگان کمون بیرون آورده شده بود ، بدست گرفت و تحت شعار " زنده باد انقلاب اجتماعی ! " و " زنده باد کمون " مشهورانه و ثابت قدم بسوی پیش حرکت درآورد . و باز چند سال بعد حزب کارگری جدید و آونتا سیمونی که بوسیله او گسترش یافته بود طبقات حاکمه را مجبور کرد که آن عده از اعضای کمون را که هنوز در زندانها بسر میبردند ، آزاد نماید .

نه تنها کارگران فرانسه بلکه پرولتاریای تمام جهان ، یاد رزندگان کمون را گرامی میدارند زیرا کمون بخاطر یک وظیفه ملی نمیجنگید بلکه برای آزادی کلیه انسانهای زحمتکش و تمام زجر پذیرگان و محرومین مبارزه میکرد . در هر کجا که پرولتاریا رنج میکشد و مبارزه میکند ، بکمون پاریس بعنوان پیشتاز انقلاب

اجتماعی احترام میگذارد. تصویر زندگی و مرگ او، دورنمای دولت کارگرنش - که در یکی از پایتختهای جهان، قدرت را قبضه کرد و بیش از دو ماه در دست داشت - سرنوشت زندهگان پرشهادت پرولتاریا و مصائب بعد از شکست آن - همه اینها بر جرات ملیونها کارگر افزود، امیدهای آنها را زنده کرد و موجب جلب علاقه آنها به سوسیالیسم گردید. فرش توپهای پاریس عقب افتادترین اقشار پرولتاریا را نیز از خواب عمیقشان بیدار کرد و در همه جا موجبات تشدید تبلیغات انقلابی - سوسیالیستی را فراهم آورد. درست بهمین جهت است که کون نموده است و تا با امروز در وجود هر یک از ما زنده مانده است. امر کون امر انقلاب اجتماعی است. امر رهائی کامل سیاسی و اقتصادی زحمتکشان است. امر پرولتاریای جهانی است و باین مفهوم کون نیستی نباید بر است.

درباره

نامه های مارکس به کوگلمان

ارزیابی مارکس از کون پاریس جان کلام محتویات نامه های او به کوگلمان را تشکیل میدهد. و اگر این ارزیابی را در مقابل [ارزیابی] جناح راست حزب سوسیال دمکرات روسیه قرار دهیم، آموزندگی خاصی خواهد داشت. پله خانف که بعد از دسامبر ۱۹۰۵ از فرط کم ظرفیتی فریاد برآورده بود که: "نباید با سلحه متوسل میشدند!" شکسته نفسی کرده و خود را با مارکس مقایسه میکند و [میگوید] که مارکس هم در سال ۱۸۷۰ بهمین منوال [انقلاب را] ترمز کرده بود.

این درست است که مارکس بهمین منوال [انقلاب را] ترمز کرده بود. اما باید در نظر داشت مقایسه ای که پله خانف بین خود و مارکس بعمل میآورد بر روی چه زمینهای بنا شده است. پله خانف در نوامبر ۱۹۰۵ یکماه قبل از نقطه اوج نخستین موج انقلابی در روسیه، نه تنها به هیچ وجه به پرولتاریا هشدار نداد، بلکه مستقیماً از این ضرورت سخن میگفت که باید طریق استفاد از سلاح ها را آموخت و خود را مسلح ساخت. اما وقتی یکماه بعد، مبارزه آغاز گردید، پله خانف بی درنگ و بدون آنکه از اهمیت این مبارزه، از نقش آن در سیر کلی حوادث و از ارتباط آن با اشکال مبارزاتی قبلی حتی کمترین تجزیه و تحلیلی کرده باشد، شروع بآن میکند که نقش روشنفکر استغفار کننده را بازی کند و [میگوید] "نباید با سلحه متوسل میشدند".

مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰، شش ماه قبل از کون، بکارگران فرانسه مستقیماً هشدار داد و ضمن یک پیام انترناسیونال نوشت: "شورش یک دیوانگی است. او از قبل توهمات ناسیونالیستی ایرا که در رابطه با امکان جنبشی بمفهوم ۱۷۹۲ بود کشف نموده و میدانست که نباید بعد بلکه قبل از وقوع حادثه بگوید: "نباید با سلحه متوسل میشدند".

با وجود این وقتی این اقدام - که مارکس در سپتامبر آنرا بی شرا اعلام داشته بود - در سارس

۱۸۷۱ رویتحقق گداشت، رفتار مارکس چگونه بود؟

آیا مارکس نیز (مثل پله خانف در مورد حوادث دسامبر) از این موضوع استفاده کرد تا مخالفین خود یعنی پرودونستها و بلانکیستها را - که کون را رهبری میکردند - متضخ نماید ؟

آیا شروع بآن کرد که مثل يك معلم غرولند کند و [بگوید] : من شما گفتم، شما همدار دادم، و حالا به رمانتیزم خودتان رسیدید و به فانتزی های انقلابی خودتان پی بردید ؟ آیا همانطور که پله خانف با روش استاد مآبانو يك تنگ نظر از خود راضی، رزمندگان دسامبر را سرزنش کرده است اونیز در پایان کار به اعضای کون گفته بود " نباید به اسلحه متوسل میشدید ؟"

نه . مارکس در ۱۲ آوریل ۱۸۷۱ نامه پرشوری به کوکلمان مینویسد نامهای که ما با اشتیاق زینت بخش دیوار اطاق هر سوسیال دمکرات روسی ، هر کارگر اهل مطالعه روسیه میکنیم .

مارکس که در سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را يك دیوانگی نامیده بود در آوریل ۱۸۷۱ ، از آنجا که شاهد يك جنبش خلقی، يك جنبش توده ای بود ، بزرگترین توجه خود را نسبت به شرکت کنندگان در این حادثه عظیم - که در تاریخ جهانی جنبش انقلابی گامی بسوی پیش برداشته بودند - معطوف میدارد .

مارکس بگوید این تلاش است برای درهم شکستن دستگاه بوروکراسی - نظامی، تا این دستگاه از این دست بآن دست منتقل نشود . و برای کارگران پارسی - که بوسیله پرودونستها و بلانکیستها رهبری میشدند - واقعا حماسه سرائی میکند و مینویسد : " چه انعطاف پذیری، چه انگیزه تاریخی، چه هادگاری و از خودگذشتگی ای در این پارسی ها وجود دارد تاریخ نمونه ای شبیه این عظمت را سراغ ندارد ."

مارکس انگیزه تاریخی توده ها را بالاتر از هر چیز قرار میدهد . راستی چه خوب بود اگر سوسیال دمکراتهای ما در رابطه با ارزیابی از انگیزه تاریخی کارگران و دهقانان روس در اکتبر و دسامبر ۱۹۰۵ از مارکس تعلیم میگرفتند !

آیا مخالفی که بزرگترین متفکر جهان قبل از تجلی انگیزه تاریخی توده ها [با این امر نموده] و شش ماه پیش از وقوع حادثه نا کامیابی را پیش بینی کرده بود ، با بیان بیروح و مرده تنگ نظرانه [پله خانف مینی بر اینک] " نباید با اسلحه متوسل میشدند " از زمین تا آسمان با هم فاصله ندارند ؟

مارکس بعنوان شرکت کننده در مبارزه توده ای - که او با شور و اشتیاق خاص خود در لندن ، تبعیدگاهش شاهد آن بود - از همل بلاواسطه پارسی های شیردل " جسور و وهیزده " انتقاد میکند . راستی که چگونه در آن ایام خود زندان " واقع بین " امروزی ما بنام مارکسینستهاي کدر روسیه سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ ، رمانتیزم انقلابی را از بیخ و بن مورد لعن و نفرین قرار داده بودند، مارکس

را مورد تمسخر قرار داده بودند ! و چگونه آن ماتریالیست ، اقتصاددان و دشمن خیالپردازی را که با نظر تکبر به شیردلان مینگریست، به باد استهزا گرفته بودند ! چه اشکبائی از روی خند متعقیر آهیزیا ترجم ، درباره گرایشهای طفیلان گرایانه و خیالپردازانه و غیره وضیره [از چشمان] همه نوع افراد در قوطی سرازیر کردند ! [اشاره به کتاب " مردی در قوطی " اثر چخوف است]

مارکس به حکمت " بانی خردمندی نگاهانه " [اشاره به " بانی خردمندی نه گانه " تیتراضنامه ای اثر نویسنده هجوگو ، سالتیکف شجره بین است] - که از توصیف تکمیک بهترین شکل مبارزه انقلابی صیهراسید - وقعی نگذاشت و برعکس درست مسائل تکمیک قیام را بررسی کرد . برای او این سوال مطرح بود : دفاع یا حمله ؟ مثل اینکه عطیات جنگی، پشت دروازه های لندن جریان دارند . و پاسخی او باین سوال چنین است : حمله بدون چون و چرا و [مینویسد] " باید بلافاصله بطرف روسای پرشوری میگردند"

و این جمله را در آوریل ۱۸۷۱ یعنی چند هفته قبل از خونریزی بزرگ ماه مه نوشت

[از نظر مارکس] همان شورشیانی که بقول او (در سپتامبر ۱۸۷۰) با قدام " جنون آمیزی " دست زده بودند ، حالا میبایستی بطرف روسای پرشوری میگردند .

[و از نظر پله خانف] در دسامبر ۱۹۰۵ ، برای دفاع در مقابل اولین ضرباتی که بآزادپهسای بدست آورده شده وارد میآید " نباید با اسلحه متوسل میشدند "

واقعا که پله خانف بی جهت خود شرا با مارکس مقایسه نمیکرد !

مارکس در انتقاد تکمیک خود چنین میافزاید : " اشتباه دوم : کمیته مرکزی قدرت را خیلی زود تحویل داد . . . (توجه داشته باشید که در اینجا منظور رهبری نظامی است ، چون موضوع بر سر کمیته مرکزی کار ملی بود .)

مارکس هریان را از يك قیام زودرس برحذر میداشت ولی برای شیردلان پرولناریا يك مشاور عملی بود . يك شرکت کننده سرسبز توده ها بود ، توده هایی که بدون اعتنا به تئوریهای غلط و اشتباهات بلانکی و پرودون تمام جنبش را بر حمله بالاتری ارتقا دادند .

او [مارکس] مینویسد " بهر تقدیر قیام کمونی پارسی - حتی اگر در مقابل گرگها ، خوکها و سگهای رذل جامعه قدیم از راه آید . شکوهمندترین عملی است که حزب ما از زمان شروع زودن پارسی به بعد انجام داده است ."

مارکس بدون آنکه حتی يك اشتباه کون را از پرولناریا مخفی نگاه داشته باشد ، اثری را وقف این

شکوه‌مندترین عمل آنها می‌نماید که تا با امروز بهترین رهنمود دهنده برای شیردلان و وحشت‌انگیزترین کابوس برای لیبرالها و خوکهای رادیکال است.

ویله خانف در رابطه با دسامبر [انقلاب ۱۹۰۵] وقت خود را وقف اثری میکند که تقریباً کتاب مقدس کاتنها شده است.

آری آری بی جهت نبود که ویله خانف خودش را با مارکس مقایسه میکرد!

ظاهراً کوگلمان در پاسخ مارکس ابراز تردید کرده و به بی نتیجه بودن موضوع - بر اساس مفاهیمت واقع بینی با رمانتیسیم - تذکرانی داده و بلافاصله کمون را با قیام دیگری یعنی با تظاهرات مسالمت جویانه پاریسی ها در ۱۳ ژوئن ۱۸۴۹، مقایسه کرده بود.

مارکس بلافاصله (در ۱۷ آوریل ۱۸۷۱) در جواب کوگلمان با قاطعیت تاکید میکند: "واضح است اگر قرار بود فقط تحت شرایط کاملاً حتمی و مساعدی بمبارزه دست یازیده شود، آنوقت تاریخ جهان خیلی ساده و بی درد سر ساخته میشد."

مارکس در سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را یک جنون نامید ولی وقتی توده‌ها قیام میکنند، مارکس میخواهد با آنها همگام بشود و همراه با آنها از جریان مبارزه تعلیم بگیرد نه آنکه منشی مآبانه تعالیمی را برای آنها قرائت کند. او درک میکند که تلاش بر پایه حساسگری دقیق و مطلق قلبی یا شارلاتان بازی است و یا یک خرده بینی نوسیدانه. او واقعیت شهادت قهرمانانه و جانبازی کامل و انگیزه تاریخ ساز طبقه کارگر را ما فوق همه چیز میدانند. مارکس تاریخ را از دیدگاه آنهایی مینبندد که بدون آنکه امکان حسابگری روی شانس‌های حتمی را داشته باشند، تاریخ ساختمانند و نه از دریچه چشم روشنفکران خرده‌گیری که واعظ مآبانه میگویند: "این باسانی قابل پیش بینی بود... و نباید باسلحه متوسل میشدند."

مارکس بی برده بود که لحظاتی در تاریخ وجود دارند که در آنها مبارزه نوسیدانه توده‌ها - حتی برای موضوعی که شانس موفقیتی هم نداشته باشد - لازم میباشد تا موجب آموزش بیشتر این توده‌ها و آمادگی بیشتر آنها برای مبارزات آینده گردد.

برای حضرات باصطلاح مارکسیست امروزی ما که با اشتیاق ولی بنحاق از مارکس نقل قول میکنند - آنهم فقط بخاطر آنکه ارزیابی او از گذشته را بمعاریت گرفته باشند و نه کفایت بنامودن آینده را - طرح مسئله باین صورت برایشان کاملاً نامفهوم، آری حتی اصولاً بیگانه میباشد. وقتی ویله خانف بعد از دسامبر ۱۹۰۵ دست بکار آن شد که "ترمز کند" حتی یک لحظه هم باین نوع طرح مسئله فکر نکرده بود.

ولی مارکس درست همین مسئله را مطرح میکند بدون آنکه بهیچ وجه فراموش کرده باشد که خود

اودر سپتامبر ۱۸۷۰ قیام را دیوانگی قلمداد کرده است.

او مینویسد "بوزواهای رجاله ورسای، پاریسی ها را در مقابل این آلتزناتیو قرار داده که یا به مبارزه تن در دهند و یا بدون نبرد بزانو درآیند. در حالت دوم یاس و دلسردی طبقه کارگر موجب فاجعه بسیار بزرگتری میشد تا از بین رفتن تعداد مشخصی از رهبران

باین ترتیب میخواهیم به بررسی اجمالی از تعالیمی که مارکس ضمن نامه‌های خود به کوگلمان راجع به سیاست شایسته پرولتاریا بما داده است، خانه بدهیم.

طبقه کارگر روسیه یک بار ثابت کرد و باز هم بکرات ثابت خواهد کرد که قادر است شیردلانه

عمل کند....

درباره دموکراسی بورژوازی و دیکتاتوری پرولتاریا

... همه کسانی که خود را سوسیالیست می‌نامند، کون پارسیرا با الفاظ جشن می‌گیرند زیرا میدانند که توده‌های کارگری سماتی فراوان و صادقانه ای نسبت به کون دارد. کون پارسیر مشروط بودن تاریخی و ارزش محدود پارلماناریسم بورژوازی و دموکراسی بورژوازی را - که در واقع در مقام مقایسه با قرون وسطا دارای ضوابط بسیار مترقیانه‌ای بوده ولی در دوران انقلاب پرولتاریا ناگزیر به یک تغییر رادیکال اجتناب‌ناپذیر می‌باشند - با وضوح خاصی نشان داد. اتفاقا مارکس که پیش از هر کس با اهمیت تاریخی کون واقف بوده ضمن تجزیه و تحلیل خود از کون خصلت استعمارگرانه دموکراسی بورژوازی و پارلماناریسم بورژوازی را - که تحت آن طبقات ستم‌کش از این حق برخوردار می‌باشند که هر چند سال یکبار تعیین کنند که کدام عضو طبقه حاکمه می‌بایستی مردم را در پارلمان "نمایندگی و [بهتر بگوئیم] پامال کند" - باثبات رساند. اتفاقا اکنون که جنبش‌شوراها، سراسر جهان را فرا گرفته است و در مقابل چشم همه جهان‌نیان راه کون را ادامه می‌دهد، خائنین به سوسیالیسم تجارب شخصی و آموزشهای دینی کون پارسیرا از یاد برد مانند و بنجل‌های کهنه بورژوازی در مورد "دموکراسی بطور عام" را تکرار میکنند. کون یک ضابطه غیر پارلمنتاری بود.

... از این گذشته اهمیت کون عبارت از کوششی بود که برای ازهم پاشیدن دستگاه حکومتی و سازمان اداری، قضائی، نظامی و پلیسی بعمل آورده و سعی کرده بود که آنرا از بیخ و بن برکند و یک تشکیلات خود مختار توده‌های کارگری را - که تفکیک قوه مقننه از قوه مجریه برایش معنائی نداشت - جانشین آن سازد. تمام جمهوریهایی بورژوا-دموکراتیک عصر ما و از جمله جمهوری آلمان - که بسا بمسخره کشیدن حقیقت از جانب خائنین سوسیالیسم، پرولتری معرفی میشوند - این دستگاه دولتی را حفظ میکنند. بکرات آشکارا و با وضوح نشان داده شده است که جار و جنجالی که برای دفاع از "دموکراسی بطور عام" براه افتاده است، در واقع چیزی جز دفاع از بورژوازی و امتیازات استعمارگرانه آن نیست.

توضیحات

- ۱- تعقیب عوام فریبان: بعد از جنگهایی که بر ضد فرانسه ناپلئون صورت گرفت، جنبش‌های اپوزیسیونی روشنفکران آلمانی تحت تعقیب قرار گرفتند. عده زیادی از اعضای انجمنهای آلمانی که حتی در اثنای جنگ با ناپلئون بوجود آمده بودند، بعد از کنگره وین [کنگره‌های که بعد از شکست ناپلئون با شرکت فائین برگزار شد] بر طبقه نظام ارتجاعی کشورهای آلمانی قد علم کردند و تظاهرات سیاسی ایرا - که وحدت آلمانرا خواستاری میکرد - سازماندهی نمودند. در کفرانسی که از وزرای کشورهای آلمانی در اوت ۱۸۱۹ در کارلسباد تشکیل شد، باین جنبش اپوزیسیونی برجسب "دماگوگ" (عوام فریب) زده شد و تلبیکی از طرف اران اتحاد به مقدس بنام کوشه - که جاسوس تزار بود - بدست دانشجوی بنام ساند (۱۸۱۹) بهانه‌ای بدست نیروهای ارتجاعی داد تا باصطلاح به "تعقیب عوام فریبان" بپردازند.
- ۲- "قانون وضع غیر عادی" یا قانون مربوط به سوسیالیستها (که آنرا قانون ضد تلاشهای خانمانسوز سوسیال دموکراسی میخوانند) بوسیله بیسمارک و با پشتیبانی اکثریت رایشتاگ در ۱۹ اکتبر ۱۸۷۸ بتصویب رسید و فرمان آن در ۲۱ اکتبر همانسال صادر شد. این قانون بقول انگلس "سوسیال دموکراسی را غیر قانونی اعلام داشت، بیش از ۵۰ روزنامه کارگری را توقیف کرد، اتحادیه‌ها را قدغن ساخت و باشکاههای آنها را بست، پولهای آنها را صادره کرد، گرد هم آتی‌های آنها را بوسیله پلیس متلاشی نمود و با بوجود آوردن مجوز قانونی اعلام وضع غیر عادی در تمام شهرها و نقاط سنگ تمام گذاشت." بعد از تصویب این قانون، دستگیریهایی و تبعیدهای دسته جمعی شروع شد و لسی طبرقم این تصدیقات حزب کارگری سوسیال دموکرات همچنان مخفیانه بفعالتهای خود ادامه داد و موفق شد که با کمک فعاله مارکرو انگلس هم بر گرایشهای اپوزیسیونی و هم بر گرایشهای "ماورا" چپ در صفوف سوسیال دموکراتها فائق آید. و فعالتهای غیر قانونی را با امکانات قانونی مبارز مطلق نماید و باین ترتیب نفوذ خود بر روی توده‌ها را گسترش بخشد. سرانجام فشار افزایش یا بسنده طبقه کارگر، دولت را مجبور کرد که در اول اکتبر ۱۸۹۰ "قانون وضع غیر عادی" را لغو نماید.
- ۳- اپوزیسیون پارلمانی: به گروهی از نمایندگان مجلس فرانسه اطلاق میشود که تحت رهبری اودیلون باروت در ایام سلطنت لوئی [۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸] در مجلس نمایندگان فرانسه فعالیت میکردند و اعضای

آن درک سیاسی محافل لیبرال بورژوازی صنعتی و تجاری را بیان میکردند و طرفدار اجرای يك رهبر م انتخاباتی معتدل بودند و اینرا وسیله‌ای برای جلوگیری از انقلاب و حفظ قدرت درخاندان سلطنتی اورلئان میدانستند.

۴- منظور دوران ترور و بیگردی‌های خونینی است که در روم قدیم، در اثنای تشدید مبارزات سیاسی و اجتماعی در دوره‌های بحرانی مختلف جمهوری بوده در روم (قرن اول قبل از تاریخ اروپائی) و مخصوصاً تحت دیکتاتوری سولار و در دوران حکومت ثلاثه اول و دوم روم، اتفاق افتاد.

سولار، که یکی از نمایندگان اریستوکراسی برده‌دار (نویلیات) بود، از ۸۲ تا ۷۹ قبل از تاریخ اروپائی بر روم حکومت کرد و دیکتاتوری او توأم با کشتار دسته جمعی طرفداران ماریوس بود و این يك گروه برده‌دار دیگر بود که با سولار رقابت میکرد. در زمان دیکتاتوری سولار، لیستی از افراد مظنون تهیه شده بود و هر يك از اتباع روم حق داشت افرادی را که اسمشان در این لیست آمده بود بدون حکم دادگاه بقتل برسانند.

حکومت ثلاثه اول و دوم (۶۰ تا ۵۳ و ۴۳ تا ۳۶ قبل از تاریخ اروپائی) : دوران دیکتاتوری سرداران جنگی متنفذ روم بود که قدرت را بین خود تقسیم کرده بودند. حکومت ثلاثه، مرحله‌ای از مبارزه بخاطر زمین بر دین جمهوری روم و استقرار سلطنت مطلقه در روم بود. شیوه کار حکومت‌های ثلاثه عمدتاً مبتنی بر کشتن مخالفین خود بود. بعد از زوال حکومت ثلاثه اول و دوم، جنگ داخلی خونینی در روم در گرفت و در اینجا اشاره باین جنگ داخلی است.

۵- احزاب سلطنتی آژمان فرانسه عبارت بودند از ۱- لژیونیسها (یعنی کسانیکه معقد بودند به سلطنت "حق" خاندان بوربون است) ۲- اورلئانیستها (طرفداران سلسله اورلئان که در ایام سلطنت ژوئیه بر فرانسه (لوئی فیلیپ) بر فرانسه حکومت میکردند و نمایندگ منافع اریستوکراسی مالی و بورژوازی بزرگ صنعتی بود) ۳- بناپارتمیستها (طرفداران لوئی بناپارت یا ناپلئون سوم) .

۶- امپراتوری دوم فرانسه : به دوران سلطنت لوئی بناپارت (بعنوان امپراتور ناپلئون سوم از ۱۸۵۲ تا ۱۸۷۰) اطلاق میشود و امپراتوری اول، دوران سلطنت ناپلئون اول (۱۸۱۴-۱۸۰۴) است. ۷- جمهوری اول فرانسه : بعد از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۹۲ و خلع لوئی شانزدهم از سلطنت، جمهوری اول فرانسه روی کار آمد. جمهوری دوم به سالهای ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۲ اطلاق میشود. در ۱۸۴۸ سلطنت لوئی فیلیپ در اثر قیام پاریس سقوط کرد و جمهوری اعلام شد و در ۱۸۵۲ لوئی بناپارت که بوسیله کودتا به جمهوری دوم خاتمه داده بود، خود را ناپلئون سوم امپراتور فرانسه

خواند. جمهوری سوم فرانسه بعد از شکست و دستگیری ناپلئون توسط ارتش پروس در سپتامبر ۱۸۷۰ آغاز گردید.

۸- در جنگی که در سال ۱۸۶۶ به اراده بیسمارک بین پروس و اتریش در گرفت پروس پیروز شد و اتریش از اتحادیه کشورهای آلمانی اخراج گردید و رایش آلمان تحت سرکردگی پروس بنیان گذاری شد. ناپلئون سوم بنا بر عهد و وعده‌هایی که بیسمارک در مورد واگذاری ارضی فرانسه - باو داده بود و بعداً بآن وفا نکرد - در این جنگ بیطرف ماند.

۹- در ۲۱ سپتامبر ۱۸۷۰ ارتش فرانسه در سدان توسط قوای پروس محاصره شد و بعد از نبرد شدیدی مجبور به تسلیم شد و ناپلئون سوم و هشتاد هزار سرباز و افسر و ژنرال فرانسوی با سارت پروسهیا درآمدند. دو روز بعد از این شکست و تسلیم یعنی در چهارم سپتامبر در فرانسه جمهوری اعلام شد.

۱۰- بعد از شکست فرانسه و اسارت لوئی ناپلئون، دولت پروس او و خانواده‌اش را برای مدت چند ماه در قصر سلطنتی ویلهلم هوهه [ارتقاغات ویلهلم در تزنیکی کاسل] زندانی کرد و بطوریکه معروفست ناپلئون سوم در ضمن این مدت بیشتر اوقات خود را به پیچیدن سیگار میگذراند!

۱۱- گارد ملی بموجب قانونی که در سال ۱۸۶۸ تصویب رسید به دو بخش گارد ملی سیار و گارد ملی ثابت تقسیم گردید. گارد ملی سیار از مردانی که ۲۰ تا ۴۰ ساله بودند تشکیل میشد و گارد ملی ثابت از مردان سن تر از ۴۰ سال - که از خدمت عمومی نظام معاف بودند - تشکیل می یافت. بعد از شکست ارتش منظم فرانسه در جنگ با آلمان، گارد ملی هسته اصلی قوای نظامی فرانسه شد. گارد ملی در ۱۸۷۲ منحل گردید.

۱۲- حصار کوناردها : در ۲۷ مه ۱۸۷۱ دو بیست تن از رزمندگان کومون در پناه حصار کورستان حصن کیسای پره لاشز پاریس در مقابل سپاهیان ورسای مقاومت قهرمانانه‌ای بخروج دادند ولی بعلمت فزونی قوای دشمن از نا در آمدند و همگی تیرباران شدند.

۱۳- بومی بلیستها : طرفداران يك مکتب شبه سوسیالیستی در فرانسه بودند. با اعتقاد آنها باید فقط در جهت حصول چیزهای ممکن تلاش میشد. این خط فرصت طلبی که در اواخر قرن ۱۹ به جنبش کارگری فرانسه رخنه کرده بود، با بوجود آمدن حزب انقلابی پرولتاریا مخالفت میورزید و صرف نظر کردن از مبارزات طبقاتی را موعظه میکرد. طرفداران این مکتب در انترناسیونال نفوذ زیادی بهم زدند ولی بر اثر مبارزات خستگی ناپذیر انگلس بر علیه آنها، کارشان بجائی نرسید.

۱۴- دو حزب بزرگ آمریکا: حزب دمکرات و حزب جمهوریخواه بودند و میباشند.

حزب دمکرات در سال ۱۸۲۸ بدو بوسیله ائتلاف صاحبان کشتزارها چند گروه از بورژواها و همچنین بخش عمده کشاورزان و خرده بورژوازی شهری تشکیل یافت. این حزب در دهه های سوم و چهارم قرن ۱۹ بتدریج نماینده منافع برداران صاحب کشتزارهای ایالات جنوبی و بورژوازی بزرگ ایالات شمالی شد و طرفدار حفظ و گسترش برده داری بود. در ۱۸۵۴ بر سر تصویب قانونی که متضمن گسترش برده داری در تمام آمریکا میشد، اختلافات شدیدی در این حزب در گرفت که منجر بانشعبان در آن و موجب شکست حزب در انتخابات ۱۸۶۰ و رسیدن لینکلن به ریاست جمهوری آمریکا شد.

حزب جمهوریخواه در ۱۸۵۴ بوسیله مخالفین برده داری بنیان گذاری شد. حزب جمهوری خواه که مخالف گسترش نفوذ صاحبان کشتزارهای ایالات جنوبی بود، نمایندگی بورژوازی صنعتی ایالات شمالی را بعهده داشت و مورد پشتیبانی کارگران قرار گرفت. حزب جمهوریخواه که ابتدا از بین بردن قدرت سیاسی برداران و محدود کردن و از بین بردن تدریجی آنها هدف خود قرار داده بود، بعد از جنگ داخلی آمریکا نماینده بورژوازی صنعتی و مالی آمریکا شد.

۱۵- باند دهم دسامبری ها: دارودسته ای بود که در ۱۸۴۹ بنیانگذاری شد و شامل شعبات مخفی یک سازمان بناپارتیستی بود که هسته اصلی آنها لومین پرولتاریای پاریس تشکیل میداد.

۱۶- قرارداد صلح بازل: قرارداد صلحی بود که در ۵ آوریل ۱۷۹۵ میان پروس و فرانسه در بازل منعقد شد. پروس با عقد این قرارداد بمتحدین اروپائی خود که بر علیه فرانسه ائتلاف کرده بودند، خیانت کرد و باین ترتیب اولین ائتلاف ضد فرانسوی کشورهای اروپائی از هم پاشیده شد.

۱۷- بیمان صلح تیلسیت: در ۷ و ۹ ژوئیه ۱۸۰۷ قرارداد هائی میان فرانسه ناپلئونی و شرکت کنندگان در ائتلاف چهارم ضد فرانسوی یعنی روسیه و پروس، که در جنگ با فرانسه شکست خورده بودند، باضا رسید. بموجب این قراردادها پروس متحمل خسارت زیادی شد و قسمتی از خاک خود را از دست داد ولی تزار روسیه نه تنها سرزمینی را از دست نداد بلکه ناحیه بلسونوک را که متعلق به پروس بود بچنگ آورد و در عوض با نظریات فرانسه در مورد تغییر مرزهای آلمان در غرب موافقت کرد. این قرارداد موجب برانگیختن خشم شدید مردم آلمان شد و منجر به توسعه جنبش رهاثی بخش بر ضد سلطه اجنبی ناپلئون در کشورهای آلمانی گردید.

۱۸- در ملاقاتی که بیسمارک در اکتبر ۱۸۶۵ با ناپلئون سوم کرد، موافقت او را برای ایجاد اتحاد میان پروس و ایتالیا بر علیه اتریش جلب نمود و مدت کوتاهی بعد از این ملاقات یعنی در ۱۸۶۶ جنگ پروس و اتریش آغاز گردید. ناپلئون سوم بهر حیل و تزییری متوسل شده بود تا این جنگ بسروز نماید. زیرا پیش خود حساب کرده بود که جنگ مدت مدیدی بطول خواهد کشید و موجب فرسودگی طرفین و شکست نهائی پروس خواهد شد. و آنوقت او بعنوان داور و میانجی وارد معرکه خواهد شد و بنفع خود از آن استفاده خواهد کرد.

در هنگام آغاز جنگ ۱۸۷۱-۱۸۷۰ فرانسه و پروس، وزیر امور خارجه روسیه تزاری بعد از ملاقات با بیسمارک در برلن، بیطرفی روسیه در جنگ را اعلام نمود و متعهد شد که دولت روسیه بر اتریش فشار بیاورد که از شرکت در جنگ میان فرانسه و پروس خودداری نماید. در عوض دولت پروس موافقت کرد که در مسائل شرقی مانعی در راه اهداف روسیه قرار ندهد.

۱۹- در اینجا اشاره به سپهسروزی ارتجاع فئودالی در آلمان بعد از سرنگونی سلطنت ناپلئون است. در جنگهای رهاثی بخش طمتهای اروپا بر ضد سلطه اجنبی ناپلئونی، انتشار وسیعی از مردم آلمان نیز شرکت داشتند. ولی حکمرانان کشورهای فئودالی استبدادی اروپا از این مبارزه بیروزشید مردم استفاده کرده و جنبه موملفهائی بنام اتحاد مقدس از قدرتهای ضد انقلابی اروپا بوجود آوردند که مخالف همه جنبشهای شرقی اروپا بود و تقریباً تمام کشورهای اروپا و از جمله اتریش و پروس بآن پیوستند. بعد از بوجرد آمدن اتحادیه آلمان پراگندگی فئودالی در آلمان ادامه یافت و سیستم استبدادی - فئودالی تثبیت گردید و تمام مزایای اشراف باعتبار خود باقی ماندند و استعمار دهقانان تشدید گردید.

۲۰- منظور قرارداد آتش بس و تسلیم پاریس است که در ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ میان بیسمارک و فاور باضا رسید. امتناع دولت "دفاع ملی" از مقاومت در برابر اشغالگران پروس و تسلیم ننگین پاریس خیانت به منافع ملی فرانسه بود. طبقات حاکمه فرانسه که تمام کوششان را برای سرکوب جنبش انقلابی بکار میبردند، منافع ملی کشور را در راه این هدف خود فدا نمودند. با وجود آنکه فاور در این قرارداد با اکثر شرایط تحمیلی بیسمارک تن در داده از جمله با خلع سلاح ارتش فرانسه در پاریس و تحویل سلاحهای آنها به پروس موافقت نموده بود ولی نه بیسمارک و نه فاور جرات آنرا بخشودند اند که در مورد خلع سلاح گارد ملی، بین خود قرارداد و مداری بگذارند، زیرا قسمت اعظم گارد ملی از کارگران تشکیل یافته بود. در این قرارداد همچنان قید شده بود که مجلس ملی هر چه زودتر انتخاب و تشکیل گردد تا در مورد صلح یا ادامه جنگ تعیین تکلیف نماید.

۲۱- "حزب نظم" از اختلاف دو فراقسیون سلطنت طلب فرانسوی بوجود آمد (لژیست ها و اورلئانیست ها). این حزب سوتلفه در ۲۸۴۸ بر ضد پرولتاریا بوجود آمد، حزب بورژوازی بزرگ محافظه کار بود و از ۱۸۴۹ تا کودتای ۱۸۵۱ لویی بناپارت نقش اصلی را در مجلس ملی جمهوری دوپهاری میگرد. در اردو سته لویی بناپارت ورشکستگی سیاست ضد خلقی این حزب را برای اجرای مقاصد خود مورد استفاده قرار دادند.

۲۲- "قرارداد ۱۸۴۱ لندن": بعد از شکست سیاست فرانسه در خاور نزدیک، فرانسه موفق شد در کنفرانسی که در ۱۸۴۱ برای عقد قراردادی در مورد عبور کشتی های جنگی کشورها از بنغاز بسفیر و داردانل در لندن تشکیل شده بود، شرکت کند. طرفین این قرارداد از یکسو فرانسه، روسیه انگلستان، اتریش و پروس بودند و از سوی دیگر، تنها ترکیه عثمانی.

۲۳- "اتحاد جمهوریخواهان": یک سازمان سیاسی بود که بوسیله بخشی از نمایندگان اقتدار خرد بورژوازی که در ایالات مختلف فرانسه متولد شده بودند ولی در پاریس اقامت داشتند تشکیل یافته بود. این سازمان از کمون پشتیبانی میکرد و مردم را به بارزه بر ضد حکومت ورسای و مجلس ملی سلطنت طلب دعوت کرده و طرفدار تشکیل کمون در تمام ایالات فرانسه بود.

۲۴- انقلاب پرولتاری پاریس که منجر به تشکیل کمون پاریس شد، موجب برگزاری تظاهرات انقلابی بود. مای عطیسی در لیون، ماری و سایر شهرها گردید. در ۲۲ مارس [چهار روز بعد از آغاز انقلاب در پاریس] افراد گارد ملی و کارگران شهرداری لیون را اشغال کردند و بعد از آنکه نمایندگان اهزای کمون پاریس در ۲۲ مارس وارد لیون شدند، موجودیت کمون لیون اعلام گردید. ولی کمیسیون محلی که برای تدارک انتخابات کمون تشکیل یافته بود، دارای قدرت نظامی ناچیزی بود و باند آزه کافی با توده های خلق و گارد ملی پیوند نداشت و از اختیارات مطلق خود استفاده نکرد. باین جهت کمون لیون با موفقیت مواجه نشد. در ۳۰ آوریل کارگران لیون بار دیگر شورش کردند ولی بوسیله قوای نظامی و پلیس بیرحمانه سرکوب شدند. در ماریس نیز اهالی شهر قسام کردند و اولیا، امور محلی را دستگیر ساختند. کمیونشی برای اداره امور تشکیل یافت و قرار بود در ۵ آوریل انتخابات کمون صورت گیرد ولی در ۴ آوریل نیروهای دولتی شهر را بتوپ بستند و شورش انقلابی ماریس را خاموش ساختند.

۲۵- سخنرانی ها و مباحثاتی که مارکس و انگلس در جلسات شورای کل انترناسیونال ایراد کرده اند، در دفتر صورت جلسات انترناسیونال بطور خلاصه یادداشت شده و باقی ماند مانده. این یاد -

داشتها گاهگاهی حاوی اشتباهاتی بودند ولی همانطور که در شورای کل انترناسیونال مرسوم بود در نشست بعد، صورت جلسه نشست قبل قرائت میشد و پس از رفع اشتباهات بتصویب جلسه میرسید و اصلاحات مربوطه یادداشت میشد.

بخشی از مطالب این کتاب با عنوان "خلاصه ای از . . ." ذکر شده است و این بعلمت آنست که منتشی های جلسات انترناسیونال مطالب را بطور خلاصه در دفتر صورت جلسات یادداشت میکردند و این مطالب فقط بهمین صورت باقی ماند ماند. [ذکر این توضیح را از آن جهت لازم دانستیم که از هرگونه سوء تفاهمی در رابطه با "خلاصه ای از . . ." جلوگیری شده باشد. انتشارات سیاهنگل]

۲۶- در ۱۵ مه ۱۸۴۸، باشگاههای انقلابی پاریس تظاهرات توده های وسیعی را برگزار کردند که در آن ۱۵۰ هزار نفر شرکت داشتند که اکثر آنها را کارگران تشکیل میدادند. در این روز بحث دربار ه لهستان در دستور جلسه مجلس موقت ملی قرار داشت و باین جهت تظاهرکنندگان روانه آنجا شدند و بزور به داخل مجلس رخنه کردند و خواستار کمک نظامی به لهستان شدند. لهستان در آن زمان بخاطر استقلال خود میجنگید. علاوه براین کارگران خواهان آن شدند که اقدامات جدی و قاطعانه ای برای رفع بیکاری و فقر بعمل آید. از آنجا که این مطالبات مورد قبول مجلس قرار نگرفتند، تظاهر کنندگان تصمیم گرفتند که مجلس را منحل کنند و یک حکومت موقتی جدید تشکیل دهند ولی گسار د ملی، تظاهرکنندگان را با توسل به قهر متفرق ساخت.

۲۷- منظور کمیسیون اجرائیه و بعبارت دیگر دولت جمهوری فرانسه بود که در ۱۰ مه ۱۸۴۸ از طرف مجلس موسسان بوجود آورده شد. این کمیسیون جانشین دولت موقتی - که از کار شماره گیری کرده بود - گردید و تا زمان روی کار آمدن رژیم دیکتاتوری کابینا بر سر کار ماند.

۲۸- در آوریل ۱۸۴۹ دولت فرانسه باتفاق اتریش و ناپل بایتالیا لشکر کشید تا جمهوری رم را سرنگون کرده و قدرت جهانی پاپ را دوباره مستقر سازد. بعد از محاصره و بتوپ بستن بیرحمانه رم توسط نیروهای نظامی فرانسه ارتش جمهوری رم بطریق مقاومت قهرمانانه ای که بخرج داد، از پا درآمد و جمهوری رم از میان رفت و رم بتصرف نیروهای اشغالگر فرانسه درآمد.

۲۹- کمیته دائمی: یا کمیته فرضی انترناسیونال از کمیونی بوجود آمده بود که در آغاز فعالیت سازمان بین المللی کارگران در ۱۸۶۴، برای تهیه برنامه کار و نظامنامه انترناسیونال انتخاب شده بود. این کمیسیون - که در نظامنامه پیش بینی نشده بود - بعد از تصویب برنامه کار و نظامنامه بصورت ارگان اجرائیه دائمی شورای کل درآمد. اعضای این کمیته عبارت بودند از: رئیس شورا

(تا ۱۸۶۷ که این سمت ملغی گردید) * دبیر کل * خزانه دار و دبیران مسئول یکپاک کشورهـلد
 کمیته دائمی تحت رهبری مارکس بسیاری از فعالیتهای روزمره دستگاه رهبری انترناسیونال را انجام
 میداد و قطعنامه های مربوطه را تهیه میکرد و برای شور و تصویب نهائی به شورای کل ارائه میداد .
 ۳۰- در جلسه ۲۴ سپتامبر ۱۸۶۷ شورای کل انترناسیونال به پیشنهاد مارکس * مقام ریاست شورای کل
 ملغی گردید و قرار شد در هر جلسه یکی از اعضا * ریاست جلسه برگزیده شود .

۳۱- جامعه عقیفان : یک انجمن وطن پرست بود که در آوریل ۱۸۰۸ - بعد از قرارداد صلح نیلست
 در کوبینسک بنیان گذاری شد . در این انجمن * نمایندگان اشراف لیبرال و روشنفکران بسوروزوا
 گرد هم آمدند . هدف این انجمن تبلیغ برای یک جنگ رهائی بخش بر علیه ناپلئون و پشتیبانی از
 رفیرمهای لیبرالی معتدل در پروس بود . در ۳۱ دسامبر ۱۸۰۹ بر اثر یاقشاری ناپلئون اول *
 پادشاه پروس بوسیله یک تصویب نامه دولتی این انجمن را منحل کرد . ولی این انجمن بطور سری
 همچنان با وجود پند و فعالیت خود ادامه داد ولی بعد از شکست ناپلئون اول * ارتجاع پروس اعضای
 این انجمن را بعنوان دماغوک ها [عوام فریبان] تحت تعقیب قرار داد .

۳۲- مظهر * اتحادیه بین المللی دموکراسی سوسیالیستی * است . این سازمان که در اکتبر ۱۸۶۸
 توسط میخائیل باکونین در ژنو بنیان گذاری شده بود * روش خصمانه ای نسبت به جنبش کارگری داشت .
 ۳۳- اشاره به جزومایستکه گروهی از مهاجرین بلانکیست فرانسوی در لندن * در ژوئن ۱۸۷۴ تحت
 عنوان "در باره کمون . . ." انتشار دادند .

۳۴- بعد از کنگره انترناسیونال در لاهه (۱۸۷۲) گروهی از بلانکیستها از عضویت انترناسیونال استعفا
 دادند و جزوه ای تحت عنوان " انترناسیونال و انقلاب " منتشر ساختند . در اینجا اشارهای
 گروه است .

۳۵- در ۱۴ اوت ۱۸۷۴ فریدریش آدولف زورگه دبیر کل انترناسیونال * استعفای خود از این سمت و
 عضویت در انترناسیونال را به انگلس اطلاع داد . نامه انگلس به زورگه در رابطه با این جریان است .
 ۳۶- کنگره انترناسیونال در لاهه از ۲ تا ۷ سپتامبر برگزار گردید . در این کنگره ۶۵ نماینده از ۱۵ کشور
 شرکت داشتند از جمله مارکس علاوه بر سمت نمایندگی شورای کل بعنوان نماینده شعبه ۱ نیویورک
 و نماینده لایپزیک در این کنگره شرکت داشت و انگلس علاوه بر نمایندگی شعبه ۶ نیویورک * نماینده
 برسلو نیز بود .

مارکس و انگلس تلاشهای فراوانی برای تدارک کنگره لاهه بخرج داده بودند تا نیروهای پرولتری

را هر چه بیشتر متشنک سازند . و به پیشنهاد آنها تغییراتی در نظامنامه و مقررات اداری انترناـ
 سیونال در کنگره مطرح و تصویب شد و از جمله در نظامنامه جدید * اختیارات شورای کل افزایش یافت .
 در این کنگره مبارزه ای که از سالها قبل میان مارکس و انگلس و طرفدارانشان از یک طرف و
 کمیته خرد و بورژواهای سکتاریست جنبش کارگری از طرف دیگر در درون انترناسیونال وجود داشت *
 به پایان رسید و رهبران آفسارشیست ها - میخائیل باکونین و جیمز گیلوم - از انترناسیونال اخراج
 شدند . مصوبات کنگره انترناسیونال * اساس توسعه احزاب سیاسی مستقل ملی طبقه کارگر را بریزی
 کردند . [توضیحات بیشتر در اسناد انترناسیونال خواهند آمد .]

۳۷- در اول مارس ۱۸۸۱ الکساندر دوم تزار روسیه بموجب حکم کمیته اجرائیه سازمان انقلابی نارودناپاوولیا
 بقتل رسید .

۳۸- در ۱۴ ژوئن ۱۷۸۹ مردم پاریس به زندان باستیمل یورش بردند و باین ترتیب انقلاب فرانسه آغاز
 گردید .

۲۲ سپتامبر ۱۷۹۲ اولین روز رژیم جمهوری فرانسه است که روز قبل بوسیله کنگره اعلام شده
 بود و طبق تصویب کنگره در ۱۷۹۳ این روز بعنوان اولین روز سال تقویم انقلابی فرانسه تعیین گردید .

فهرست اسامی

آلكساندر دوم (Alexander 2)
امپراطور روسیه - ۱۸۸۱ - ۱۸۱۸
آفر (Affre)
اسقف پاریس - ۱۸۱۸ - ۱۷۹۳

آول دو پالادین (A. de Paladines)
۱۸۷۷ - ۱۸۰۴ . ژنرال فرانسوی که روز ۳ مارس ۱۸۷۱ از طرف تی بر فرمانده کل گارد ملی استان سن شد .

بسل (Beslay)

۱۸۷۸ - ۱۷۹۵ . مهندس عضو بین الملل . از طرفداران دست راستی پروین ، عضو کمون ، مسئول بانک دو فرانس . بعد از سقوط کمون به سوئیس رفت و در آنجا به طرفداران پاکوین پیوست .
بوشن و بری (Berry)

۱۸۷۰ - ۱۷۹۸ . ادعا داشت که تاج و تخت فرانسه که در آن وقت در دست لویی فیلیپ بود ، حق پسر او دوک دو برود است .

بیسمارک (Bismarck)

۱۸۹۸ - ۱۸۱۵ . شاهزاده یونکر پروسی ، سیاستمدار و زمامدار پروسی ، از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۰ صدراعظم آلمان ، دشمن سرسخت نهضت کارگری ، در ۱۸۷۱ تی بر را در سرکوب کمون قتلاند باری کرد .

بلانکی (لویی آگوست) (Blanqui)

۱۸۸۱ - ۱۸۰۵ . ادیب ، رئیس حزب بلانکیست ها ، به قول لنین "انقلابی بی چون و چرا و طرفدار پر حرارت سوسیالیسم" . بلانکی از نوع انقلابیون قدیم و انقلابی از روی احساس بود . بلانکی با بدبختی خلق هم در بود ولی هیچ تئوری سوسیالیستی برای حذف سرمایه داری پیشنهاد نمی کرد . بلانکی هر نوع انقلابی را مثل یک کودتا تصور می کرد که به دست گروه کوچکی توسطه گر به انجام می رسد . بعد از انقلاب ۴ سپتامبر روزنامه ای دائر کرد به نام : (La Patrie endanger) (وطن در خطر) . در ۱۷ مارس از طرف حکومت تی بر توقیف و محکوم به مرگ شد . ولی از سیزده محله پاریس نامزد نمایندگی در کمون شد و از محلات نوزدهم و بیستم انتخاب شد . حکم اعدامش نخست به تعهد و سپس به زندان تخفیف یافت . در ۱۸۷۳ به عنوان نماینده انتخاب شد ولی مجلس اعتبارنامه او را رد کرد . در همان سال بخشیده شد . بلانکی در ۱۸۸۱ در پاریس مرد .

بومبا (Bomba)

لقب پادشاه روسیسیل : (les Reux-Sicules)
به فردیاند دوم ۱۸۰۹ - ۱۸۱۰ . در ایالتا موسوم

بون (Bon)

مکانیسی . عضو شورای بین الملل اول .

برادنیک (Braunick)

عضو شورای گل بین الملل اول .

براندنبورگ (Brandenburg)

شاهزاده الکسندر .

برنل (Brunel)

افسر سابق سواره نظام . بلانکیست و عضو کمیته مرکزی گارد ملی و یکی از ژنرال های کمون پاریس .

بوتری (Buttery)

عضو سازمان لندن بین الملل اول . از ۱۸۷۱ به بعد عضو شورای گل .

کالین (Calonne)

۱۸۰۲ - ۱۷۳۴ . وزیر دارائی لویی شانزدهم . رئیس مهاجران سفید به کولنز در زمان انقلاب کبیر

کارلوس (دین) (Carlos)

شاهزاده اسپانیائی ۱۵۶۸ - ۱۵۴۵ . در توسطه ای طبعه پدرش شرکت کرد . شاعر از داستان او تراژدی "دین کارلوس" ساخته است .

کاویناک (Cavaignac)

۱۸۵۷ - ۱۸۰۲ . ژنرال فرانسوی که به وضعی وحشیانه انقلاب کارگران پاریس را در ۱۸۴۸ سرکوب کرد

شانگرنیه (Changarnier)

۱۸۷۷ - ۱۷۹۳ ژنرال ارلئانیست . قبل از سقوط امپراطوری مهاجرت کرد . در مجلس ملی ۱۸۷۱ عضو بود . کوشش کرد که مشروطه خواهان و ارلئانیست ها را متحد کند .

کوئت لوگون (Coetlogon)

۱۸۸۶ - ۱۸۱۴ . رئیس پلیس بسیاری از ایالات در دوران امپراطوری دوم . در ۱۸۷۵ به مناسبت تقلب در یک سلسله از امور مالی محزول شد و از نشان لژیون دو نورهش محروم گردید .

کوربن (Corbon)

۱۸۹۱ - ۱۸۰۸ کارگر و بعد نویسنده سیاسی تا ۱۸۴۸ . طرفدار سوسیالیسم مسیحی و بعد خط و منشی روزنامه جمهوری خواهان بورژوا موسوم به ناسیونال را پسندید و در آن جهت قرار گرفت . بعد ها بسه بین الملل پیوست . از ۴ سپتامبر ۱۸۷۰ شهردار ناحیه پانزدهم پاریس شد . در کمون طرفدار پر حرارت آشتی با ورسای بود . نماینده مجلس در ژوئیه ۱۸۷۱ و سناتور در ۱۸۷۵ .

داریوا (Darboy)

۱۸۷۱ - ۱۸۱۳ . اسقف پاریس . کمون او را به عنوان گروگان گرفت . در ۲۴ مه ۱۸۷۱ تیرباران شد .

دسماره (Desmarets)

واندانم . در ۳ آوریل ۱۸۷۱ فلورنس عضو کمون را کشت .

دوشه (Douay)

۱۸۷۹ - ۱۸۱۶ . ژنرال فرانسوی . در راس سپاه چهارم ، اول او وارد پاریس شد . یکی از قصابان کمون

دوفور (Dufaure)

۱۸۸۱ - ۱۷۹۸ کل عدلیه . ارلئانیست از مرتجعان سرشناس نماینده مجلس ملی در ۱۸۷۱ وزیر دادگستری حکومت تی بر . اولین نخست وزیر در زمان ماک ماهین .

دوپون (Dupont)

۱۸۷۱ - ۱۸۴۰ . کارگر ذوب فلز . بلانکیست ، دبیر شورای بین الملل در پاریس . یکی از منتقدان در سومین محاکمه بین الملل . عضو انجمن شهر ناحیه بیستم و عضو کمیته مرکزی گارد ملی . عضو و ژنرال کمون در وقت حمله از شاتلین (Chatillon) تیرباران شد . (۴ آوریل)

اکاریوس (Eccarius)

۱۸۸۹ - ۱۸۱۸ . خیاط عضو جامعه کمونیست ها . مهاجر آلمانی مقیم لندن . از ۱۸۶۴ به بعد عضو بین الملل . دبیر شورای گل از ۱۸۶۷ تا ۱۸۷۱ . در ۱۸۷۱ از مارکس برید و به آنتارنیست ها پیوست

اسپارتراگ (Espartera)

ژنرال اسپانیائی . ۱۸۷۹ - ۱۷۹۴ . هم زمان ملکه ایزابل . از ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۳ حکومت کرد . سه

مرتبه قیام های مردم بارسلون را سرکوب کرد .

(Eudes)

۱۸۸۸ - ۱۸۴۴ . عطشگیر مطبوعه . روزنامه نویس و یکی از روسای بلانکیست ها . حضور ژنرال کون . بعد از شکست کون به سوئیس گریخت و غیبا با حکومت برگ شد . بعد از غوغوی دوباره وارد فرانسه شد و مبارزه راهبره با بلانکیست ها ادامه داد .

(Jules Favre)

۱۸۸۰ - ۱۸۰۹ . وکیل عدلیه ، معاون نخست وزیر و بعد وزیر کشور حکومت دفاع ملی . بعد وزیر امور - خارجه حکومت تی بر . طرفداری رحمانه ترین اقدامات علیه کون .

(Jules Ferry)

۱۸۹۲ - ۱۸۴۲ . وکیل عدلیه ، وکیل سن در ۱۸۶۹ منشی حکومت دفاع ملی . در سرکوب قیام ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ شرکت داشت و بعد از آن شهردار پاریس شد . بعد از سقوط کون استنادار سن گردید . نخست وزیر و وزیر امور خارجه در ۱۸۸۰ . الهام دهنده سیاست استعماری فرانسه (تصرف تونس جنگ نیکلی)

(Flourens)

۱۸۷۱ - ۱۸۲۸ . روزنامه نگار ، بلانکیست انقلابی فعال ، یکی از بزرگترین فمیزولوزیست های قرن ۱۹ . عضو ژنرال کون فرمانده هنگ بیستم . در حمله ۳ آوریل به قتل رسید .

(Galles)

۱۹۳۱ - ۱۸۲۸ . زن ولیعهد انگلستان . از ۱۹۰۱ به بعد ملکه انگلستان (ملکه آلكساندرا)

(Gallifet)

۱۹۰۹ - ۱۸۳۰ . مارکی ، ژنرال ، در سرکوب کون از وحشیانه ترین شیوه ها استفاده کرد . بعد ها در جمهوری سوم نخست وزیر شد .

(Gambetta)

۱۸۸۲ - ۱۸۲۸ . وکیل عدلیه ، سیاستمدار لیبرال ، عضو حکومت دفاع ملی .

(Ganesco)

متولد ۱۸۳۰ در رومانی . نویسنده سیاسی ، بناپارتیست . بعد از سقوط امپراطوری یکی از بنیان گذاران روزنامه "Le Republicain" (۱۸۷۱-۱۸۷۰) به قول مارکس دست راست تی بر .

(Guiod)

سر فرمانده توپخانه پاریس در ۱۸۷۰

(Guizot)

۱۸۷۴ - ۱۷۸۷ . مورخ و سیاستمدار فرانسوی نخست وزیر بین ۱۸۴۰ و ۱۸۴۸ . مدافع سیاست ارتجاعی و منافع سرمایه داران مالی . بعد از انقلاب ۱۸۴۸ به انگلستان فرار کرد .

(John Hales)

کارگر بافنده ، عضو تریه یونین (جناح رفرمیست و ارتجاعی که علیه مارکس برخاست) عضو شورای گل و دهر شوراز ۱۸۷۱ به بعد . بعد از کنگره لاهه (۱۸۷۲) با آگاریوس و تنی چند از دیگران علیه سارکس و شورای گل برخاست . مارکس آنان را رسوا کرد و شعبه های بسیاری از شعب بین الملل در انگلستان محکومان کردند . او و طرفدارانش بالاخره بین الملل را ترک کردند .

(William Hales)

عضو شورای گل بین الملل اول

(Hausmann)

۱۸۹۱ - ۱۸۰۹ . استنادار سن در زمان امپراطوری دوم . به دستور او کوجه های پاریس را گشاد

کردند و به صورت خط مستقیم در آوردند و هدف از این کار این بود که سنگر بندی انقلابین در زمان قیام غیر ممکن شود و آتش توپخانه بزد داشته باشد .

هکته بن (Heckeren)

از اشراف فرانسه ، یکی از شرکت کنندگان در کودتای ۲ دسامبر ۱۸۵۱ لوتی بناپارت .

هریو (Hervé)

۱۸۹۹ - ۱۸۳۵ . نویسنده سیاسی ، مخالف لیبرال و بعد ارتشانیست . یکی از بنیان گذاران و بعد سردبیر ژورنال دویاری (۱۸۷۶-۱۸۶۸) در زمان کون به زندان افتاد . بنیان گذار و سردبیر روزنامه ارتشانیست موسوم به : (Soleil) (خورشید) در ۱۸۷۳ .

هوهن زولرن (Hohenzollern)

دودمان سلطنتی پروس و بعد آلمان .

ژاکمه (Jacquement)

معاون گل اسقف آفر در ۱۸۴۸ .

ژوبر (Jaubert)

۱۸۸۴ - ۱۷۹۸ . مالک ارضی بزرگ و صاحب صنعت . ارتشانیست . در زمان موناشری ژوبه نماینده مجلس و در حکومت تی بر وزیر کار . در ۱۸۷۱ نماینده مجلس . دشمن سرسخت بین الملل .

ژیوب و یسوع (Job) - (Josue)

اولی شخصیت افسانه ای انجیل و دومی رئیس افسانه ای قومی از بنی اسرائیل (به گفته ای همان میس)

یونگ (Jung)

۱۹۰۱ - ۱۸۳۰ کارگر ساعت سازی . بعد از انقلاب ۱۸۴۸ آلمان به لندن مهاجرت کرد . عضو شورای گل بین الملل از ۱۸۶۸ به بعد و مدتی رئیس شورا . از همکاران نزدیک مارکس تا کنگره لاهه ۱۸۷۲ . بعد از این کنگره او با مارکس برید و اکثریت اعضاء شورای فدرال انگلستان با او انشعاب کرد و با مصوبات کنگره لاهه مخالفت نمود .

لافیته (Laffite)

۱۸۴۴ - ۱۷۶۷ . بانک دار بزرگ و سیاستمدار . در انقلاب ۱۸۳۰ در به روی کار آوردن لوتی فیلیپ که پادشاه بانکد اران لقب گرفت شرکتی فعال داشت . در ۱۸۳۱-۱۸۳۰ نخست وزیر شد .

لوکنت (Leconte)

۱۸۷۱ - ۱۸۱۷ . ژنرال فرانسوی . در ۱۸ مارس چون دستور داده بود به روی مردم تیراندازی شود از طرف سربازان خودش دستگیر و اعدام شد .

لوفلو (Le Flô)

ژنرال فرانسوی . سیاستمدار . سلطنت طلب . وزیر جنگ حکومت دفاع ملی و حکومت تی بر .

لسنر (Lessner)

۱۹۱۰ - ۱۸۲۵ . خیاط عضو جامعه کمونیست ها . دوست مارکس و انگلس . عضو شورای گل . بعد ها عضو تریه یونین .

لوتی بناپارت (نایلتن سوم) (Louis Bonaparte)

۱۸۷۲ - ۱۸۰۸ . برادر زاده نایلتن اول . امپراطور فرانسه در ۱۸۵۱ . برای آگاهی بیشتر به "مجددم برومر لوتی بناپارت" به قلم مارکس مراجعه شود .

لوتی فیلیپ (Louis Philippe)

۱۸۵۰ - ۱۷۷۳ . آخرین پادشاه دودمان بوری . بعد از انقلاب ۱۸۴۸ به انگلستان گریخت .

ماک ماهون (Mac Mahon)

۱۸۹۲ - ۱۸۰۸ . مارشال فرانسه . سلطنت طلب . سر فرمانده ارتش روسای که کون پاریس را ساقط

کرد . رئیس‌جمهور از ۱۸۷۳ تا ۱۸۷۰ .

ملی بر

(Millière) ۱۸۱۷ - ۱۸۱۷ . کارگر بشکه ساز بعد ها وکیل عدلیه و روزنامه نگار انقلابی . طرفدار مرام اشتراکی .
از ۱۸۵۱ مرتب تحت فشار و تعقیب بود . در قیام ۳۱ اکتبر ۱۸۷۰ شرکت نمود . وکیل مجلس ملی . در
روزنامه کین انتقام کش (Le Vengeur) لیل فایر را رسوا ساخت . بعد از ۱۸ مارس به
پاریس بازگشت و نویسنده روزنامه کون La Comune شد . ۲۶۰ به توسط بورژوازی ها تیرباران شد

میلنر

(Milner) خطاط . عضو شورای گل بین الملل اول از ۱۸۶۹ به بعد .

میرابو

(Mirabeau) ۱۷۴۹ - ۱۷۹۱ . از خانواده های اشرافی . رهبر بورژواهای لیبرال . در ابتدای انقلاب کبیر فرانسه .
تکلم حنفی خود را با دربار حفظ کرده بود .

مونتسکیو

(Montesquieu) ۱۷۵۵ - ۱۷۸۹ . دانشمند و حقوق دان فرانسوی . طرفدار رژیم مشروطه انگلستان .

موتز شید

(Mottershead) ایرلندی . چارنیست . عضو شورای گل بین الملل اول . در ۱۸۷۲ با هالس و یونگ در مبارزه طبیه
مارکس و شورای گل شرکت کرد .

موری

(Murray) عضو شورای گل بین الملل اول و بعد عضو شورای انگلستان . طرفدار مارکس

پولیکائو

(Polikao) ۱۸۷۸ - ۱۷۹۶ . ژنرال فرانسوی . نخست وزیر و وزیر جنگ از ۹ اوت تا ۹ سپتامبر ۱۸۷۰ .

پن

(Pène) ۱۸۸۸ - ۱۸۳۰ . روزنامه نگار بنیان گذار روزنامه (Caulois) و (Petit Journal) .
اول مشروطه خواه بود و بعد بناپارتیست شد .

پفندر

(Pfänder) ۱۸۷۶ - ۱۸۱۸ . میانپور ساز عضو جامعه کمونیست ها و مهاجر آلمانی مقیم لندن . عضو شورای گل
بین الملل اول از ۱۸۶۴ به بعد . دوست مارکس .

پیک

(Pic) بانکدار مقیم الجزیره . بناپارتیست . سردبیر روزنامه افوق ارتجائی (1' Etandard) به علت
اختلاس به تبعید فرستاده شد .

پیکار (آرتور)

(Arthur Picard) برادر وزیر کشور و دارائی . از مالکان بزرگ و ثروتمند . روزنامه نگار . بناپارتیست و بعد ها جمهوری خواه
محافظه گار . به عنوان برادر وزیر به سردبیری روزنامه (Electeur libre) منصوب شد .

پیکار (ارنست)

(Ernest Picard) ۱۸۷۷ - ۱۸۲۱ . وکیل عدلیه . وزیر دارائی حکومت دفاع ملی و وزیر کشور حکومت تی بر .

پی پتری

(Pietri) ۱۹۰۲ - ۱۸۲۰ . رئیس پلیس از ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۰ . بناپارتیست .

پورسیناک

(Pourceaugnac) شخصیت کمدی مولییر . نمونه دهائی ابله .

(Pouyer - Quartier)

پوه - کرتیه

۱۸۹۱ - ۱۸۲۰ . صاحب کارگاه پنبه در Rouen وزیر دارائی در حکومت تی بر .

(Proudhon)

پروتن

۱۸۲۵ - ۱۸۰۹ . دهقان زاده و اولین تئوریسین آناشیزم . حروف چین . در ابتدای جوانی مدافع
مالکیت فردی کارگر بود . ایده اصلی دکترین او تعاین است . براین مبنا پیشنهاد می کرد که بانک توده -
ای با بانک مبادله ای تشکیل شود که در آن تولیدکنندگان کوچک به مساوات محصول کارشان را مبادله
کنند . او طرفدار تولیدکنندگان و تجار کوچک بود . با اعتصاب مخالفت می کرد . با کارگران مخالف بود و
با مبارزه سیاسی هم مخالف بود . پروتن در میان خرد بورژوازی طرفداران زیادی داشت . هم چنین در
میان کارگران کارگاه های کوچک پاریس .

(Rühl)

ریول

عضو شورای گل بین الملل اول از ۱۸۷۱ به بعد .

(Sandler)

ساندرل

عضو شورای گل بین الملل اول از ۱۸۷۱ به بعد .

(Saisset)

سایسه

۱۸۷۱ - ۱۸۱۰ . در باسالار فرانسوی . سرفرمانده گارد ملی استان سن بعد از ۱۸ مارس ۱۸۷۱
منتصب تی بر (در آخر ماه مارس استعفا کرد)

(Scheffer)

شفر

عضو گارد ملی گردان ۱۸۵ در زمان کین .

(Simon)

سیمون

۱۸۱۶ - ۱۸۱۴ . فیلسوف ، وزیر فرهنگ حکومت تی بر .

(Stepney)

استینی

۱۸۷۲ - ۱۸۲۰ . مهابیزر انگلیس . خزانه دار و عضو شورای گل بین الملل از ۱۸۶۴ به بعد . به
اضافه مهاجر کین و بین الملل کک های مالی موشی کرد .

(Susane)

سوزان

۱۸۷۱ - ۱۸۱۰ . سرلشکر توپخانه فرانسه در مدت جنگ فرانسه و پروس (۱۸۷۰ - ۱۸۷۱) صدبیر
گل توپخانه در ۱۸۷۱ .

(Sylla)

سیلا

۷۸ - ۱۳۸ قبل از میلاد . مورخ ناس روم قدیم . بعد ها کنسول و دیکتاتور . اول طرفدار دیکتاتوری
بود ولی پس از آن که دیکتاتور شد و طرفداران دیکتاتوری را وحشیانه اعدام نمود .

(Tacite)

تاسیت

۱۱۰ - ۵۴ پس از میلاد . مورخ شهیر و سناتور روم .

(Taillefer)

تایفر

حندوقی دار یک شرکت بیمه ، به اتهام اختلاس به ۷ سال تبعید محکوم شد (با شرکت پیک) . در ۹
سپتامبر ۱۸۷۰ توسط ژول فایر آزاد شد . در زمان کین به پاریس برگشت و غیوراً توقیف شد .

(Tamisier)

تامیزیه

۱۸۸۰ - ۱۸۰۹ . افسر توپخانه ، سیاستمدار ، جمهوری خواه دست چپ ، سرفرمانده گارد ملی بعد از
۹ سپتامبر ۱۸۷۰ . بعد از آن که ژنرال گلنمان توپا را به معاونت او منصوب کردند ، استعفا کرد .

(Thiers)

تیهیر

۱۸۷۷ - ۱۷۹۷ . وکیل عدلیه ، مورخ ، سیاستمدار ، سلطنت طلب ، مدافع پر حرارت مدافع بورژوازی

و مخالف سرخست دگرگاسی و سوسیالیسم . از ۱۸۳۲ به بعد چندین بار وزیر و نخست وزیر شد . به عنوان وزیر - کشور قیام های پاریس و لنین را در ۱۸۳۴ وحشمانه سرکوب کرد . در زمان کمون ، رئیس حکومت ورسای بود . او به حق لقب " قصاب کمون " را گرفت . یکی از بنیان گذاران جمهوری سوم است و در این باره می گفت " جمهوری ما باید محافظه کارترین جمهوری ها باشد . "

کلان تیل

(Thomas Clement) ۱۸۷۱ - ۱۸۰۹ . ژنرال فرانسوی . در سرکوب قیام کارگران در ژوئن ۱۸۴۸ شرکت کرد . در ۱۸ مارس توسط گارد ملی تیرباران شد .

تولین

(Tolain) ۱۸۹۷ - ۱۸۲۸ . کارگر گراورسازی ، طرفدار پروردن ، ضد اشتراکی ، عضو بین الملل اول و نخستین کمیسیون بین الملل در پاریس . نماینده در چندین کنگره نماینده مجلس ملی ورسای و مخالف کمون . از بین الملل به عنوان متحرف اخراج شد . در ۱۸۷۱ سناتور شد و به خصوص در مورد مبارزات کمون اعتراض کرد .

تاون شند

(Townshend) عضو شورای گل بین الملل اول .

تروشو

(Trochu) ۱۸۹۶ - ۱۸۱۵ . ژنرال فرانسوی . حاکم پاریس از ماه اوت ۱۸۷۰ به بعد . سر فرمانده ارتش ضد انفسح پاریس . رئیس حکومت دفاع ملی و یکی از مسئولان بزرگ تسلیم پاریس . در ۲۰ ژانویه ۱۸۷۱ در اثر فشار افکار عمومی استعفا کرد .

وایلانت

(Vaillant) ۱۹۱۵ - ۱۸۴۰ . مهندس بدکتور در طب و بلانکیست . عضو بین الملل و کمون . بعد از سقوط کمون عضو شورای گل در لندن . بعد از کنگره لاهه بین الملل را ترک کرد . بعد از حضور صوری ۱۸۸۱ مبارز فعال ، جنبش سوسیالیستی فرانسه . از همان شروع جنگ بین الملل و شوینیست پر حرارت .

والانتین

(Valentin) ۱۸۷۹ - ۱۸۲۲ . بناپارتیست ، رئیس پلیس حکومت دفاع ملی .

وینوی

(Vinoy) ۱۸۸۰ - ۱۸۰۰ . ژنرال بناپارتیست ، سر فرمانده ارتش پاریس در مدت محاصره (بعد از تروشو) در زمان کمون ، فرمانده ارتش ذخیره ورسای که در ساحل چپ رودخانه سن جنگ می کرد .

وستون

(Weston) از طرفداران سابق آون و عضو خزانه دار شورای گل بین الملل از ۱۸۶۴ به بعد .



فهرست منابع

صفحه	جلد	تاریخ	نویسنده	منهوان
				۱- خلاصه ای از وقایع
۱۸۸-۱۹۹	۲۲	۱۸۹۱	انگلس	۲- مقدمه
۳-۸	۱۷	۱۸۷۰	مارکس	۳- اولین مانیفست شورای گل راجع به جنگ فرانسه و پروس . . .
۲۷۱-۲۷۹	۱۷	۱۸۷۱	مارکس	۴- دومین مانیفست شورای گل راجع به جنگ فرانسه و پروس . . .
۳۱۲-۳۱۲	۱۷	۱۸۷۱	مارکس	۵- جنگ داخلی در فرانسه - کمون پاریس
۱۲۹-۱۳۰	۱۷	۱۸۷۱	مارکس	۶- سخنرانی درباره دولت دفاع ملی
۱۳۰-۱۳۱	۱۷	۱۸۷۱	انگلس	۷- سخنرانی درباره انقلاب ۱۸ مارس در پاریس
۲۰۰-۲۰۱	۳۳	۱۸۷۱	مارکس	۸- نامه به ویلهلم لیبنکشت
۱۲۳-۱۲۴	۱۷	۱۸۷۱	انگلس	۹- سخنرانی درباره کمون پاریس
۲۰۵-۲۰۶	۳۳	۱۸۷۱	مارکس	۱۰- نامه به لودویگ کوکلمان
۲۰۹	۳۳	۱۸۷۱	مارکس	۱۱- نامه به لودویگ کوکلمان در هانوفر
۱۳۴-۱۳۵	۱۷	۱۸۷۱	مارکس	۱۲- خلاصه ای از نطق درباره کمون پاریس
۲۱۱-۲۱۷	۳۳	۱۸۷۱	مارکس	۱۳- نامه به لئو فرانکل
۳۰۵	۱۷	۱۸۷۱	انگلس	۱۴- قطعنامه شورای گل درباره اخراج تولن
۱۲۵-۱۲۶	۱۷	۱۸۷۱	انگلس	۱۵- خلاصه ای از سخنرانی درباره کمون پاریس
۲۲۱-۲۲۷	۳۳	۱۸۷۱	مارکس	۱۶- نامه به فرانکل و وارنر در پاریس
۱۲۶-۱۲۷	۱۷	۱۸۷۱	انگلس	۱۷- خلاصه ای از نطق درباره کمون پاریس
۲۲۸-۲۳۰	۳۳	۱۸۷۱	مارکس	۱۸- نامه به ادوارد اسپنسر بیسلی درباره کمون پاریس
۳۶۱-۳۷۰	۱۷	۱۸۷۱	مارکس	۱۹- توضیح شورای گل به هیئت تحریریه "تایمز"
۳۷۵-۳۷۶	۱۷	۱۸۷۱	مارکس	۲۰- نامه به هیئت تحریریه "دیلی نیوز"
۳۸۱-۳۸۲	۱۷	۱۸۷۱	انگلس	۲۱- قطعنامه "جنگ داخلی در فرانسه" و مطبوعات انگلستان